



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۳۳

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸ - ۲۶ دی ۱۳۸۶



سرما و مسئله گاز، چه باید کرد؟

گفتگو با نسرين رمضانعلی

صفحه ۲

آزادی دو دانشجو

روزبهان امیری و آرش پاکزاد
آزاد شدند

بنا به خبر کمیته تلاش برای رهایی دانشجویان در بند، امروز چهارشنبه اولین دانشجویی در بند، روزبهان امیری، با قرار وثیقه آزاد گشت. روزبهان امیری از دانشجویان بازداشت شده در روز ۱۳ آذر در صحن دانشگاه تهران بود که قبل از آغاز مراسم روز دانشجو توسط حراست دانشگاه تهران بازداشت و به نیروهای اطلاعاتی تحویل داده شده بود. این خبر اضافه میکند که سخنگوی قوه قضاییه رژیم دیروز اعلام داشته که پرونده ی ۱۱ تن از دانشجویان در بند تکمیل شده و به زودی با قرار وثیقه آزاد خواهند گشت. بنا به خبر دیگر آرش پاکزاد نیز آزاد شد.

ما آزادی روزبهان امیری و آرش پاکزاد را به خانواده و دوستانشان تبریک می گوئیم.*

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری

علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور



صفحه ۱۶

۸ مارس

جدال جنبش سرنگونی با رژیم اسلامی

مصاحبه با آذر ماجدی

صفحه ۱۲

اطلاعیه حزب در باره انتخابات

مردم انتخابشان را کرده اند!

مضحکه انتخاباتی رژیم اسلامی را به صحنه گسترده ترین و رادیکال ترین اعتراضات تبدیل کنیم!

صفحه ۳۰

در باره جوانبی از سند "وظایف دانشجویان کمونیست"

گفتگو با سیاوش دانشور

صفحه ۹

سرما و یخبندان و بحران گاز

مهرداد کوشا، تهران

صفحه ۴



داستان "کمبود گاز"

علی طاهری

صفحه ۶

در صفحات دیگر: ترور موسی حسین، عفو بین الملل و اعدام، اطلاعیه ها، ... و نامه ها.

نمیماند. تا آنجا که اخبار بازتاب مطبوعاتی داشته است، بخش بزرگی از مردم معترض را زنان تشکیل داده اند. اعتراضات در سایر شهرها نیز بوده است. یک بخش از این اعتراضات منعکس نشده است. برای مثال در اورمیه اعتراضات شدیدی در جریان بوده و هنوز ادامه دارد. دستگاه سرکوب و سانسور رژیم از بازتاب اخبار بشدت جلوگیری می کند. کما اینکه دیشب در اخبار تلویزیون رسمی اعلام شده است مشکلات گاز در بسیاری از مناطق حل شده است و مسئولین سریعاً پاسخ داده اند. و بلاخره خود همین مسئله سانسور دست مردم را تا حدودی از هم بریده است. رژیم برای ساکت کردن مردم و بدست گرفتن فضای اعتراضی با دادن حکم شلاق و جریمه نقدی و زندان به چند نفر از مسئولین سعی کرده است بگوید که بلاخره مشکل گرفتن رشو چند میلیاردی اینها بوده که امروز مردم در ایران با مشکل گاز روبرو است. در صورتی که مثنی جنایتکار و دزد زندگی را به جهمی برای مردم تبدیل کردند. تنها با سرنگونی این رژیم است که مردم می توانند نفس راحتی بکشند. اما برگردیم به موضوع بازتاب اخبار مبارزات مردم:

بنظر میرسد بازتاب اخبار از جانب رسانه هائی که در خارج از کشور هستند توانسته نقش موثری داشته باشد. در همین یکی دو روز خبر قطع دهها شبکه ماهواری در راس مطبوعات ایران قرار گرفته است. بنابراین باید مردم در ابتدا تلاش کنند بیشترین شبکه های خبر رسانی را ایجاد کنند. فعالین در عرصه های مختلف تلاش کنند که این اخبار وسیعاً پخش شود و در عین حال مردم از هر اهرمی و هر



سرما و مسئله گاز، چه باید کرد؟

گفتگو با نسرين رضائعلی

ایران با آن روبرو هستند. البته شاید لازم باشد این را نیز متذکر شویم که حضرات حکومتی و سرمایه داران از آخرین فناوری و دستاورد بشریت در قرن 21 برای خود استفاده می کنند و در کمال آرامش و گرما و شکم سیری دارند مردم را به "آرامش" دعوت می کنند و به مردم به جان آمده وعده سرخرمن میدهند.

یک دنیای بهتر: مردم در مقابل این وضعیت تسلیم اراجیف دولت و مدافعان دولت نشدند. اعتراض کردند. مردم قائمشهر و ساری در راس این اعتراضات قرار داشتند؟ ویژگیهای این اعتراضات چه بود؟ زمینه های گسترش این اعتراضات چیست؟ وضعیت در شهرهای مختلف چگونه است؟

نسرين رضائعلی: این شهرها جز اولین مناطقی بود که گاز آنها قطع شد. شدت سرما و پاسخگو نبودن دولت در مقابل مشکلات جدی که ایجاد شده بود، فوراً به اعتراض شکل داد. وضعیت اینگونه است که مردم گاز ندارند، سرما تا مغز استخوانشان رسوخ کرده، برای یک لقمه نان باید در صفهای طولیل منتظر باشند، آنجا هم که به محل کار می روند مجبور در سرما کار کنند، و هیچ کدام از وضعیت مسکنی درست حسابی برخوردار نیستند. در این وضعیت راهی بجز اعتراض برای مردم باقی

این سرمای شدید یک فاجعه بزرگ ایجاد کرده که بخش کوچکی از آن تاکنون منتشر شده است. مردم در شهرهای مختلف اعتراض کردند. در شهرهای مثل قائم شهر، ساری، ارومیه، بیرجند این اعتراضات ابعادی وسیعتر به خود گرفته و مردم ناراضی مسبب اصلی را حکومت دانسته و در مواردی به مراکز دولتی مثل فرمانداری حمله کرده اند. مسئله به اینجا خاتمه پیدا نمی کند. نفت و نان در بازار سیاه و با قیمت سرسام آور فروخته میشود. وضعیتی که اینها درست کرده اند نفرت آور است.

در این اوضاع مردم که از سر ناچاری برای تامین گرما از زغال استفاده می کنند. زغال نیز کمیاب شده است و در استان کردستان و مناطق مرزی طبق گفته های مردم زغال به 2 الی 3 برابر قیمت فروخته می شود. مایحتاج مردم چندین برابر گران شده است. مثل نان. کسی نیست که از صفهای طولیل نانوائی صحبت نکند. گرانی آرد و نان و سایر مایحتاج زندگی بجای خود، همه کمیاب یا نایاب شده است! شغل مردم شده دربدری و در صف رفتن و تهیه کمی نان و زغال و نفت و اعصاب خردی با پرداخت هزینه زیلا. بیمارستانها که باید در این شرایط امکانات ویژه تر داشته باشند، در شرایط بحرانی قرار دارند و کارشان مختل شده است. داروهای گیاهی و طبیعی برای جلوگیری از سرماخوردگی و غیره باید با چند برابر قیمت خریداری شود. داروهای دیگر در این اوضاع در بازار سیاه هم پیدا نمی شود! این وضعیتی است که امروز مردم در

یک دنیای بهتر: برف و سرما به یک مساله بحرانی در جامعه تبدیل شده است. ابعاد این فاجعه چیست؟ چه صدماتی تاکنون این مساله به مردم زده است؟

نسرين رضائعلی: در ایران تحت حاکمیت یک مشت جانی و وحشی، تنها چیزی که به بحران برای این دولت تبدیل نمی شود تامین هزینه ماشین سرکوب مردم است. با فرارسیدن فصل سرما مردم با معضلات زیادی روبرو شدند. از ناامنی جاده ها و مسدود شدن و آوارگی در سرما و تلفات جانی تا کمبود مواد سوختی و قطع گاز در شهرهای مختلف ایران. کماکان برف و سرما دارد قربانی می گیرد. هر روز رسانه های خبری گزارشاتی جدیدی مبنی بر مرگ شهروندان در مراکز و استانهای مختلف را میدهند. تاکنون بیش از 200 نفر در سراسر ایران بر اثر سرما و مسمومیت جان سپردند و تعداد زیادی به بیمارستان منتقل شدند. باید به اینها میزان مرگ در جاده ها را بر اثر تصادفات و وضعیت وخیم جاده های کشور اضافه کرد. اما باید به این مسئله نیز اشاره کرده مه هنوز رژیم جرات نکرده است آمار مرگ کارتون خوابها را اعلام کند. فقط در گوشه و کنار اخبار آمده است در این سرما برای کارتون خوابها هیچ اقدامی صورت نگرفته است. کسی از تعداد کسانی که در این سرما گاه تا 30 درجه زیر صفر در گوشه پارکها و پلها جان سپردن سخنی نمیگوید. همینطور آمار تلفات انسانی در شهر و روستاهای مرزی هنوز اعلام نشده است. کمبود و قطع گاز در

سرما و مسئله گاز، چه باید کرد...

تریبونی که ممکن است تلاش کنند اخبار مبارزات خود را منعکس کنند و این اخبار بازتاب گسترده ای داشته باشد. مردم ارومیه و بیرجند و ساری و قائم شهر و تهران و سایر شهرها، باید بتوانند مبارزات خود را به هم گره بزنند. بازتاب اخبار بنظر من در چنین شرایطی نقش خوبی در هماهنگ کردن و سراسری کردن اعتراضات سراسری میتواند ایفا کند. وقتی مردم باخبر باشند در قانیم شهر و ارومیه و ساری چه خبر است، در سایر استانها نیز در حمایت از آنها و همچنین وضعیتی که خود نیز با آن دست به گریبان هستند اعتراضات خود را سازمان خواهند داد. وقتی مردم از کمترین امکانات گرمایی برخوردار نیستند چطور است اطلاعات و سپاه و ارتش و استانداری و فرمانداری و این ماشینهای سرکوبگر از همه امکانات برخوردار هستند؟ هر جا که اعتراضی بوده است آقایان از ترس مردم به لانه های خود خزیدند و به جان هم افتاده اند. مردم باید با قاطعیت حقشان را این مزدوران بگیرند. مردم باید اعلام کنند در مقابل این بی مسئولیتی در برابر مردم نمی توانند هزیان بگویند و مردم را به "آرامش" دعوت کنند. باید انواع نهادهای همبستگی را در شهرها و محلات ایجاد کرد. برای سازماندهی اعتراض و کمک به مردم دخالت کرد. باید تلاش کرد اعتراضات خودجوش ناشی از این وضعیت را به حرکتی آگاهانه برای عقب راندن رژیم و تامین فوری مایحتاج مردم تبدیل کرد.

یک دنیای بهتر: وضعیت اعتراضی برای آزادی دانشجویان دستگیر شده در جامعه چیست؟

چه جنب و جوشی در این زمینه در جریان است؟ چه کارهایی را میتوان سازمان داد؟ تاکیدات شما چیست؟

نسرین رضمانعلی: بیش از 45 روز از بازداشت فعالین دانشجویی میگذرد. هنوز هیچ کدام از وکلانی که فعالین دانشجویی دارند به پرونده های تشکیل شده برای این فعالین دسترسی ندارند. اخبار حاکی از این است که بشدت تحت شکنجه قرار گرفتند. ما شاهد تلاشهایی برای آزادی فعالین دانشجویی هستیم. از یک طرف خانواده های دستگیر شده ها هر روز در مقابل یکی از ساختمانهای دولتی تجمع داشتند. نامه های خطاب به سازمانهای جهانی نوشتند و فراخوانهایی برای جلب حمایت از عزیزانشان دادند. این اقدامات تاکنون توانسته است فعاليتها را حول خواست آزادی زندانیان سیاسی و فعالین دانشجویی متمرکز کند و نیروهای مختلفی را جمع کند. اخبار در خارج نیز مرتبا منعکس میشود و تلاشهای متعددی در گوشه های مختلف در جریان است. باید برای گسترش و بمیدان کشیدن ایرانیان در خارج کشور تلاش کنیم. فشار جدی خارج روی گسترش حرکت در داخل تاثیر میگذارد. در روزهای گذشته به یمن همین اعتراضات، پس از 45 روز از بازداشت فعالین دانشجویی، خانواده ها توانستند که با عزیزانشان ملاقات کنند. یادآوری کنم که خانواده ها توسط اطلاعات و سپاه تهدید شده بودند که نباید فراخوان جمع دهند و هر جمعی از طرف خانواده ها را "غیر قانونی" اعلام کردند. خانواده ها را تهدید کردند که اگر مصاحبه بکنید وضعیت پرونده

فرزندان شما بدتر خواهد شد. رژیم برای زهر چشم گرفتن از خانواده ها به دستگیری مادر هانی خاندان و مادر یاسر گلی از فعالین دانشجویی، که در زندان اطلاعات سنندج است، دست زد. میخواهد بگوید سرکوب می کنم و آب از آب تکان نمی خورد. بدنبال اولین فراخوان خانواده ها برای تجمع، کیا سالار به دست و پا افتاد و اعلام کرد ملاقات با فرزندان را ترتیب خواهیم داد. این نیز برای بار اول فقط یک وعده بود. اما وقتی با جدیت خانواده ها و مردم روبر شدند، خوشبختانه خانواده در روز 13 ژانویه توانستند با عزیزانشان ملاقات کنند.

آنچه که معلوم است اینست که در این مدت دانشجویان مورد شکنجه قرار گرفته اند. فعالین دانشجویی در سلولهای انفرادی هستند و بازجویی های طولانی مدت را پشت سر گذاشتند. در حالی که مسئولین قضائی وعده آزادی 11 نفر از فعالین دانشجویی را دادند، ولی ما شاهد دستگیری بیش از 12 نفر دیگر از فعالین دانشجویی در همین روزهای اخیر هستیم. این آمار هنوز دقیق نیست احتمال می رود تعداد دستگیریها بیشتر باشد. همچنین در شهرهای دیگر نیز تعدادی از فعالین دانشجویی دستگیر شدند که اسامی آنها تاکنون بخاطر تهدید خانواده ها توسط اطلاعات اعلام نشده است.

در دانشگاهها اعتراض ادامه دارد. از خواستهای به اصلاح صنفی بگیر تا اساسا خواست آزادی فعالین دانشجویی و از جمله خواست لغو کمیته انضباطی، حراست دانشگاه، بسیج دانشجویی، و...خواست

دانشجویان بوده است. این ارگانهای سرکوب که دانشگاه را پادگان کردند، تلاش کردند بعد دستگیریها با احضارها و اخراجها و تعلیقها فضا را آرام کنند. اما موفق نشدند. مبارزات به شکل سازمانیافته تری پیش میرود و اقدامات سرکوبگرانه این ارگانها تاکنون تاثیر نداشته است. توجه شما را به این نکته جلب کنم که بیش از دو سال است که هر روز دانشگاه 16 آذر و 13 آذر بوده است.

اما شاهد نقاط ضعفی نیز هستیم که باید بتوانیم در این شرایط خطیر با احساس مسئولیت بیشتری به آن برخورد کنیم. اول، باید تلاش کنیم فضائی که رژیم ایجاد کرده و مسئله تهدیدها را بشکنیم. مثلا تعداد هرچه بیشتری از خانواده های زندانیان و دانشجویان زندانی در بازتاب اقدامات و مبارزاتشان فعال شوند. خانواده های دیگر را مجاب به پیوستن کنیم. از تریبونهای که می توانیم استفاده کنیم و صدای خود را به کل جامعه برسانیم. خیلی مهم است نه تنها خانواده های دستگیر شده ها بلکه سایر خانواده های دانشجویان نیز در حمایت از فعالین دستگیر شده از تریبونهای موجود بِنفع دانشجویان زندانی استفاده کنند. تشکلهائی که در حمایت از مبارزات دانشجویان و مردم فعالیت دارند، برای خبر رسانی از هر رسانه ای استفاده کنند. دوم، در همین مورد و اینکه چگونه باید این تلاشها را پیش برد، میان دانشجویان بحث وجود دارد و اختلافاتی هست. اطلاعاتیه شماره 20 کمیته تلاش یک مورد است. در شرایطی که رژیم هار اسلامی به جان جامعه و دانشجویان افتاده است، تنها یک مبارزه متشکل و متحد و یک دل میتواند رژیم را به عقب نشینی وادار

سرما و یخبندان و بحران گاز

مهرداد کوشا، تهران

گاز به عنوان تنها منبع تولید انرژی حرارتی خانگی، سالهاست که در بسیاری از شهرهای ایران و اخیراً در مناطق روستایی جایگزین نفت شده است. در بخش صنعت نیز سرمایه گذارهایی نسبتاً سنگینی به منظور دوسوخته کردن کارخانجات و استفاده از گاز بجای مازوت انجام شده و بخشی از هزینه آن توسط شرکت نفت (از طریق سازمان بهینه سازی مصرف سوخت کشور) بصورت سوبسید به کارخانجات پرداخت گردیده است. قرار بوده در کشوری که از نظر حجم مخازن گاز رتبه دوم را بعد از روسیه داراست، گاز تنها ماده سوختی باشد. این برنامه اما با واقعیت فاصله زیادی دارد. اگرچه در سالهای گذشته، افت فشار و یا قطع کامل گاز در فصل زمستان مشکلات زیادی را برای مردم ایجاد می کرد، ولی زمستان هشتاد و شش کاملاً متفاوت است. این زمستان برای مردم ایران بسیار سخت و جانکاه بوده و در شرایطی که برودت هوا تا حدود منهای سی درجه سانتیگراد در بعضی نقاط کاهش یافته، مشکلات معیشتی آنها صدچندان شده است. موضوع اینست که با اوجگیری سرما و یخبندان، کشور ترکمنستان هم با درخواست افزایش قیمت فروش، جریان گاز به ایران را متوقف نمود و در نتیجه، مردم در استانهای گلستان، مازندران، گیلان، آذربایجان و بسیاری شهرهای دیگر با قطع گاز و سرما و یخبندان کشنده مواجه شدند. آثار این امر بر زندگی مردم بسیار عمیق و دهشتناک بود، بطوریکه اخبار آن در همه روزنامه های رسمی و سایتهای اینترنتی منعکس شد. برخی از آنها چنین است:

جریان گاز بیش از هشتاد و هفت هزار مشترک گاز در استان آذربایجان غربی بطور کامل قطع شده و بیشترین قطعی گاز در شهرهای ارومیه، اشنویه،

سردشت، مهاباد، سلماس و ماکو است.

طی روزهای اخیر قیمت انواع و سایل گرمای نفتی (والور، بخاری نفتی) و برقی (بخاری و گرم کن های برقی) در تبریز به بیش از 2 یا 3 برابر قیمت قبلی رسیده است. یک گالن 20 لیتری نفت به قیمت 6000 تومان در بازار بورس! مناطق سردسیر معامله شده است. صف های طولی چند صد متری گاز مایع، کپسول پیک نیکی و خانگی و نفت در برابر مراکز توزیع سوخت ایجاد شده است، به طوری که یک کپسول پیک نیک خانگی که قبلاً با 500 تومان شارژی شد، در بازار بورس! سیاه به قیمت 2500 تومان نیز به فروش می رسد.

آذربایجان غربی هفتاد و یک نفر جان خود را از دست دادند، سی و هشت نفر مرد و سی و سه نفر زن.

مدیر عامل سازمان بهشت زهرا از افزایش 15 تا 20 درصدی مرگ و میر در پایتخت طی سه روز گذشته همزمان با بارش برف و یخبندان خبر داد. به گفته او، به طور متوسط میانگین روزانه متوفیان تهران 150 نفر است، اما این رقم در طول روزهای چهارشنبه تا جمعه تا 197 نفر هم افزایش یافت. وی سرما و یخبندان را در افزایش مرگ و میر موثر دانست و گفت، آمار مرگ و میر تهران همه ساله در زمستان افزایش می یابد، اما امسال افزایش را بیشتر از سال های گذشته شاهد بودیم که حتی در تاریخ بهشت زهرا بی سابقه بوده است.

با گذشت حدود یک هفته از بارش سنگین برف، ساکنان برخی شهرستان های استان خراسان از

جمله بردسکن، خلیل آباد و کاشمر همچنان با قطع گاز و کمبود گاز مایع، نان، آب و وسایل گرم کننده مواجه هستند. به گزارش خبرنگاران خراسان، برودت شدید هوا همچنین به محصولات زراعی این مناطق آسیب رسانده است. خسارت وارده به صد و پنجاه هکتار از مزارع کلزا و یک هزار و دویست هکتار مزارع گندم و جو این شهرستان بین بیست تا شصت درصد است.

مرکز اورژانس تهران اعلام کرد: گاز مونواکسید کربن در پایتخت، طی هفته گذشته بیش از 100 تن را مسموم ساخت. بر اساس اعلام این مرکز، مسمومیت با گاز مونواکسید کربن در شرق تهران طی صبح دیروز نیز 4 کشته بر جای گذاشت.

بحران گاز جدی تر از آنچه که به نظر می رسید گسترش یافته است و اکنون پس از قطعی آن در شهرهای مختلف و بروز مشکلات بسیار، بحران قطعی گاز کارخانه های صنعتی و تامین نان مصرفی مردم را نشانه گرفته است که بر اساس آن گفته می شود قیمت نان در برخی از شهرها که با مشکل قطعی و یا افت فشار گاز مواجه هستند با افزایش قیمت های باورنکردنی روبرو شده و حتی قیمت نان در ارومیه تا 400 تومان هم پیش رفته است. بنا بر گفته نماینده مردم خلخال در مجلس، نان بسته ای در این شهر حدود دو هزار تومان به فروش می رسد.

شهروندان گرگانی این روزها در پی قطع مجدد گاز شهری صف های طولانی مقابل واحدهای نانوایی و شعب فروش نفت سفید تشکیل داده اند. به نقل از مدیر شبکه گاز استان اعلام شد 140 هزار خانوار در استان با قطعی گاز مواجهند و این وضعیت تا سه شنبه ادامه خواهد یافت.

خبرنگار عصر ایران در ارومیه از صف های طولی نفت و سیلندر گاز در این شهر خبر می دهد به گونه ای که مردم ناگزیرند برای دریافت یک سیلندر گاز از ساعت 8-9 صبح تا غروب و گاه از شب تا صبح در صف باشند که روز گذشته نیز در یکی از همین صف ها در میدان آزادگان بین مردم و یک مامور پلیس درگیری شدیدی رخ داد. گزارش خبرنگار حاکمیت: مردم برای دریافت سیلندر گاز، کپسول های خود را در صف قرار می دهند و تا آمدن خودروی گاز که ساعت ها طول می کشد، درون خودروی های خود منتظر می مانند که در همین اثنا، یک مامور راهنمایی و رانندگی سر می رسد و شروع به جریمه خودروها می کند و به آنها دستور حرکت می دهد و هر چه مردم به او می گویند که ساعت ها در این یخبندان منتظر یک سیلندر گاز هستند، گوشش بدهکار نمی شود و همچنان به جریمه خودروها مشغول می شود که سرانجام مردم خشمگین و خسته با او درگیر می شوند و در نهایت این مامور با دهان و دماغ خونی از آنجا دور می شود.

از صبح امروز شهروندان قائمشهری از رفع نیازها و مشکلات خود توسط مسئولان ناامید شده و در مقابل فرمانداری، هلال احمر و اداره گاز این شهرستان تجمع کرده اند. این عده با بستن خیابان های اطراف خواهان پاسخگویی مسئولان استانی و شهری به مشکلات و وعده های داده شده درباره پایان یافتن آن شده اند. مردم معترض و نیازمند از سردی هوا و شیوع بیماری های ویروسی گلایه دارند. به گفته آنان در پی این حادثه بیمارستان ها و مراکز درمانی قائم شهر با افزایش مراجعه کنندگان روبه روست.

اینها نمونه هایی است از وقایع روزهای گذشته در ایران که نشان از یک فاجعه انسانی دارد. اینکه هوا در نقطه

سرما و یخبندان و بحران گاز...

دادا کمون

پس از گذشت ده روز سرما و قطع گاز در شهر های شمالی کشور باید به اطلاع شما برسانم متأسفانه وضع زندگی مردم کاملاً فلج شده است و قیمت نفت لیتری 200 تومان در بازار سیاه عرضه میگردد. همچنین بدلیل قطع گاز و یخ زدگی لوله های آب نانوایی ها تعطیل میباشند و نان به صورت بسته های پنج تایی به قیمت هزار تومان در بازار خریداری میشود. حال فکر این را بکنید که پیرزن و پیر مردهایی که با درآمد کم و تنها آیا جز بیماری و مرگ چاره ای دارند؟ تعدادی از مردم به فرمانداری ساری رفته و مشکل خود را مطرح کرده اند و جواب آقایان این بود که ما هم مثل شما مشکل داریم و وظیفه خود را کاملاً فراموش کرده اند که در چه جایگاهی هستند و خیر سرشان باید به فکر آسایش زندگی شهروندان باشند و در جواب میگویند دعا کنید هوا گرم بشود که مردم شروع میکنند به فحش دادن و نفرین کردن که آقایان آنها را تهدید میکنند اگر نروید دستور میدهم همه شما را بازداشت کنند و همچنین تا کنون تعدادی از مردم نیز تا کنون بدلیل سرما و ضعف توان جسمی جان خود را از دست داده اند.

همانطور که در اخبار نیز به آن اشاره شده است تعدادی نیز از نشت دی اکسید کربن جان خود را از دست داده اند و دلیل آن نیز این بود بدلیل ضعف مالی از چراغهای خوراک پزی بجای بخاری استفاده کرده بودند که البته در اخبار به هیچ وجه نگفتند که این بیچاره ها توان تامین و خرید بخاری را نداشتند و واقعا این مشکل به چه ارگان مربوط میشود؟

خبر بعدی این است که کارگران کارخانجات بدلیل کم بودن وسایل نقلیه عمومی و سردی هوا صبح ها نمی توانند به موقع به محل کار خود برسند و جالب است بدانید که هر یک ساعت تاخیر آنها دو ساعت کسر حقوق در پی دارد. این است وضع مردم و بجای اینکه آقایان به فکر معضلات جامعه باشند دائم از صرفه جوئی دم میزنند و جای تعجب اینجاست که واقعا مردم ما چرا هیچ اقدامی نمیکنند و فقط هر کس منتظر نفر بعدی است که حرکتی بکند؟

خبر دیگر اینست که در شب شنبه گذشته معلم جوانی که در یکی از روستا های صالح آباد در نزدیکی مرز ایران و افغانستان در مدرسه ابتدایی تدریس میکرد، بدلیل برفی بودن هوا و تعطیلی مدارس در هنگام بازگشت به شهر خود، در جاده روستائی و خیابان مورد حمله تعدادی گرگ قرار میگیرد که متأسفانه کشته میشود و اهالی روستا از روی تکه های لباسش او را شناسائی کرده و به پاسگاه خبر میدهند.*

ادامه دارد، مذاکره ای درباره افزایش قیمت انجام نخواهد شد. این درحالی است که رژیم با حاتم بخشی تمام، از جان و مال و زندگی مردم می زند تا دسته های تروریستی راه اندازد و به چین و روسیه و اروپاییان و بسیاری دیگر باج دهد برای حفظ و بقاء نظام اسلامی.

حکومتی که سی سال است نان و آزادی و شادی را از مردم گرفته؛ حکومتی که با شیوه های وحشیانه و قرون وسطایی و به وسعت همه ادیان و مذاهب، انسانها را به بند می کشد، شکنجه می کند، چوبه های دار را برقرار نگهداشته و آدمیان را از کوه پرتاب می کند، کوچکترین حرمتی برای انسان و انسانیت قائل نیست. مشکلات مردم درسهای اخیر و بی تفاوتی حکومت اسلامی پدیده جدیدی نیست. درد و رنج و فلاکت مردم در جریان زلزله های رودبار و بم را کسی فراموش نکرده است.

خلاصی از بختک جمهوری اسلامی راهی بجز مبارزه پیگیر و گسترده مردم ندارد. این رژیم فقط زبان زور را می فهمد و هرگاه با اعتراضات توده مردم مواجه شده، عقب نشینی کرده است. برای دستیابی به حقوق انسانی و شهروندی آحاد مردم باید جمهوری اسلامی را به عقب راند؛ برای سرنگونی این رژیم نکبت و اذیت و ساختن جامعه ای آزاد و سکولار، برای یک دنیای بهتر، باید مبارزه ای گسترده، متشکل و یکپارچه سازمان داد.*

ای از کره خاک بشدت سرد و جان فرسا شود، البته امری طبیعی است، اما اینکه سرما زندگی مردم را اینچنین تحت تاثیر قرار داده و تهدید به مرگ کند، فقط در سایه حکومتی مثل جمهوری اسلامی است.

مصطفی پورمحمدی، وزیر کشور و جنایتکار حرفه ای عضویت کشتار زندانیان سیاسی در شهریور شصت و هفت، در حاشیه جلسه هیات دولت و در پاسخ به سوال خبرنگاران درمورد اینکه دولت درمقابل با قطع گاز و سرما چه اقدامی انجام داده، با وقاحت تمام از دولت تشکر کرد و گفت، در این یک هفته تمام دستگاه های اجرایی کشور، با وجود سختترین سرمای چنددهه گذشته کشور، تلاش کرده اند و تا آنجا که در توان دارند به مردم کمک می کنند و مطمئناً مردم در جریان این تلاش ها هستند. مدیرعامل شرکت گاز نیز با وقاحت بیشتری تهدید کرد که قیمت گاز برای مشترکان پرمصرف سی برابر افزایش می یابد.

حقیقت چیست و گره کار در کجاست؟ انسانیت و حرمت و کرامت انسان هرگز جایگاهی در نظام جمهوری اسلامی نداشته و نخواهد داشت. با قطع گاز توسط دولت ترکمنستان، و البته قطع جریان گاز ایران به ترکیه، وزیر نفت رژیم اسلامی گفت، مادام که قطع گاز ترکمنستان

سرما و مسئله گاز، چه باید کرد...

کند. بنظر من امروز هر جمع و گروه و سازمان و حزبی که بخواهد مبارزات مردم را تقویت کند و راه پیشروی را هموار کند، باید سکتاریسم را کنار بگذارد. خطاب من با کسانی است که سعی در ایجاد شکاف دارند. امروز باید کمیته تلاش، کمیته پی جویی، آوای دانشگاه، جوانان آزادیخواه و برابری طلب، و درعین حال دهها کمیته که برای آزادی فعالین دانشجویی و کارگری و زنان در جریان است، برای آزادی زندانیان سیاسی متحد و متشکل ظاهر شوند. این رمز پیروزی ماست. در غیر اینصورت مقدار زیادی انرژی هدر می رود.*

داستان "کمبود گاز" ...

السلامی جامعه ایران را تا دوره غارنشینی عقب برده است و مردم مانند انسان

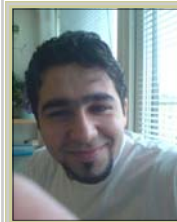
های اولیه قادر به گرم کردن خود در سرما نیستند. جدا که در چنین مواقعی شعار یا سوسیالیسم یا بربریت معنی عملی پیدا پیدا می کند!*

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را بخوانید!

داستان "کمبود گاز"

علی طاهری



شرکت انگلیسی در این مناطق احداث خواهد شد. مجموع ذخایر مناطق مرکزی کشور بیش از 18 میلیارد بشکه تخمین زده میشود. این ذخایر نفت و گاز در مناطق مرکزی کشور به طور عمده برای مصرف داخلی در نظر گرفته شده بود و از آن قرار بود بیشتر برای تامین نیاز پالایشگاه ها و مصرف گاز شهری استفاده شود. (البته میدانیم که یک بیستم این طرح هم با همان قیمت گران بدست مردم نرسید) با این وجود به دلیل وجود نیروی کار ارزان در ایران، قرارداد با شرکت های فرانسوی و انگلیسی درآمد نجومی برای رژیم ارتجاعی اسلامی به همراه داشته است. گزارش های متعدد از منطقه عسلویه و مناطق دیگر استخراج گاز و نفت حاکی از آنست که درآمد زا بودن این پروژه ها جناح های اقتصادی رژیم را به عقد قرار دادهای بیشتر برای سرمایه گذاری شرکت های خارجی تشویق می کند.

قرارداد های 40-60

در ادامه نشان خواهیم داد که بهانه های مسئولین نظام کثیف اسلامی در رفع تقصیر برای قطع گاز چه قدر پوچ است. گویی میشود جواب سرما را با لاطائلات خامنه ای داد: سال عدل علی و از این گونه چرندیات. اما معاملات بازار گاز نشان می دهد که نه تنها رژیم اسلامی مشکل کمبود گاز ندارد، بلکه بشدت برای امضای هر قراردادی برای استخراج و فروش در منطقه به قیمت ارزاتر است.

پس از بحث های فراوان در مورد قرارداد استخراج نفت در میدان های سروش و نوروز، که در آن بحث "خسارت فراوان به این مخازن" مطرح شده بود، بالاخره شرکت نفت مجبور شد که استخراج از این دو منبع را خود به عهده بگیرد. اما سهم شرکت شل در این قرارداد استخراج که

صفحه ۷

خواهیم. سفیر ترکیه می گوید: انتظار ما از کشور دوست و مسلمان ایران این است که گاز را ارزان تر از روسیه (چون غیر مسلمان است) بفروشد. (البته این جا مذهب فرمول غریبی از بازاریابی سرمایه داری ترکیه میدهد. سرمایه داری و دوستی شما قضاوت کنید.) فروش ارزان گاز توسط جمهوری اسلامی، در شرایطی که از کیفیت بالاتری برخوردار است، تنها توجه را به موقعیت وخیم اقتصادی جمهوری اسلامی میدهد. پس از قرارداد کرسنت و قرار داد های توتال و شل و رپسول و... کشور های دیگر هم به این باور رسیده اند که جمهوری اسلامی برای فرار از بن بست اقتصادی خود حاضر است به همه باجی بدهد و فقط خواستار بقاست وگرنه هیچ دلیلی ندارد که قرارداد گاز ارزان با ترکیه درخواست کند. این در حالیست که حتی آن قسمت از قراردادهای که با شرکتهای داخلی بسته میشود، آنها حتما برای خود شریک خارجی پیدا می کنند. از آن جمله است فاز های 9 و 10 پارس جنوبی که با وجود واگذاری آن به شرکت ایرانی اوپیک، اما این شرکت با داشتن سهم 40 درصدی، 60 درصد مابقی سهام را به شرکت های خارجی واگذار کرده است. در کنار آن هم چنان شاهد حضور شرکت های مختلف نفت و گاز هستیم که بدون سر و صدا قرار دادهای سود آور را از آن خود می کنند. از جمله میتوان به حضور شرکت "سفره" فرانسوی در استخراج از میداین مرکزی نفت و گاز اشاره کرد.

در گزارش ها آمده است که عضو هیات مدیره ی شرکت نفت مناطق مرکزی گفته است که طرحی با سرمایه گذاری شرکت های خارجی در دست اجرا دارد تا با حفر 27 حلقه چاه جدید و تعمیر 4 حلقه چاه قدیمی که در میداین اطراف قم احداث خواهد شد و یک پالایشگاه گاز نیز با همکاری

مدت، سهم ایران 50 درصد از منافع در نظر گرفته شده است. در این قرار داد که طولانی مدت بود و اولین محصولات آن در سال 2010 به بازار عرضه می گردد، هر یک از شرکت های شل و رپسول 25 درصد سهام و منابع را خواهند داشت. (با این تفاوت که بیولوژی انسان با ساختار سرمایه بی جان متفاوت است و نمی تواند تا سال 2010 در برابر سرما و معضل کمبود گاز مقاومت کند.) بر پایه این قرار داد شرکت های نام برده استخراج و اکتشاف گاز طبیعی از منطقه خلیج را به عهده خواهند داشت. یعنی آن قسمت از آبهای خلیج که متعلق به ایران است. پیش بینی میشود که در سال 2010 این دو شرکت بتوانند سالانه 7 میلیون تن گاز طبیعی و 1 میلیون تن گاز مایع استخراج کنند. (تا همین جا آمار و ارقام نشان می دهد که دلیل تراشی برای کمبود گاز چقدر صحت دارد.) این قرار داد نیز اصطلاحا به صورت بیع متقابل یا "بای بک" بسته شده است. یعنی این که این شرکت ها از فروش گاز استخراجی سهم خود و سرمایه گذاری را مستهلک خواهند کرد. این شرکت ها فروش گاز به هندوچین و کشورهای منطقه را برنامه ریزی کرده اند و در صورت به نتیجه رسیدن قرارداد یکی از بزرگترین انحصار های گاز در منطقه خواهد بود.

در میان این معاملات تجاری با ارقام نجومی مردم باید مقدار زیادی از زندگی شان هزینه بدهند. مثلا رژیم اسلامی بخاطر موقعیت نابسامانش در امور تجارت جهانی به ارزان فروشی رو آورده است. اینها حاضرند گاز را ارزان بفروشند اما کمی از آن را به نرخ کمتر به مردم ندهند. رژیم اسلامی چنان به ارزان فروشی شهرت پیدا کرده که ترکیه اعلام می کند: گاز ایران را ارزان تر از روسیه می

در دو هفته اخیر بعد از بارش سنگین برف در ایران طبق معمول شاهد قطع گاز بودیم و هر آن کس که کم ترین تجربه ای از سرمای سخت ایران داشته باشد، قطع گاز برایش معنی یک فاجعه انسانی در حد سیل و زلزله را دارد. مسئولین شرکت گاز رژیم به سیاق همیشه از باز کردن سر شیر گاز به روی مردم خودداری کردند. بهانه آوردند که سرما افت فشار به همراه دارد. ولی اذعان نکردند که سهمیه گاز تعیین شده برای یک دهم جمعیت ایران هم کافی نیست و این طبیعی است که در این سهمیه 70 میلیون نفر باید سهم 5 میلیون نفر را استفاده کنند و نتیجه همان میشود که دیدیم. دهها نفر قربانی و فجایع و سختی های بی شمار. در این مقاله مختصرا سعی می کنم گوشه هایی از بازی کثیف سرمایه داری اسلامی را با گاز و نفت و جان مردم در ایران نشان دهم تا ببینیم که در عمل تمام توضیحات این وحوش اسلامی در قطع گاز بهانه ای بیش نیست و قصه همان داستان همیشگی است: اولویت سود بر نیاز آدمی!

قرارداد 50-50

امروز در عصر جهانی سازی گویا پذیرش اصل 50-50 رایج ترین نوع قراردادهای شرکت نفت با شرکت ها و کمپانیهای چند ملیتی است. این نوع قرارداد که به کنسرسیوم معروف است، اولین بار توسط علی امینی بسته شد و در حکومت زاهدی قبول و اجرا شد که مبنای قرارداد های نفتی ایران باشد. امروز و در جمهوری اسلامی این روال با شدت بیشتر توسط نهاد های اقتصادی بسط پیدا کرده است. در یکی از بزرگترین قراردادهای برای استخراج و فروش گاز میان شرکت ملی نفت ایران و دو شرکت "رپسل" اسپانیایی و شرکت چند ملیتی "شل"، برای سرمایه گذاری بلند

داستان "کمبود گاز" ...

60 درصد بود، هم چنان حفظ شد و مدیر شرکت نفت فلات قاره در جواب به این اعتراضات گفت: طبق قرارداد 60 درصد سهم شل از میدین سروش و نوروز با فروش نفت بشکه ای 15 دلار بوده است اما به دلیل افزایش قیمت نفت این میزان کاهش یافت و حتی به کمتر از 40 درصد نیز رسیده است. این که چگونه با نفت 15 دلار سهم 60 درصد و با نفت 70 دلار سهم 40 درصد میشود نیاز به مکاشفه دارد! و این که سهم شرکت شل در این قرارداد 50 درصد میرسد معنایش این است که رژیم اسلامی حاضر به تن دادن به هر قرار دادی در هر شرایطی است و باز هم بهانه ی کمبود گاز و نفت بیشتر رنگ می بازد. حتی شایان به ذکر است که هزینه راه اندازی و بازسازی و تزریق گاز به این منابع از بودجه عمومی پرداخت شده است. (در یک کلام جمهوری اسلامی پول دزدیدن سهم گاز مردم را از جیب خودشان پرداخت می کند).

اکنون معلوم میشود بهانه های جمهوری اسلامی همه دروغ است: نه گاز کمبود دارد، نه مشکل "عدم مصرف بهینه از جانب مردم" است، و نه مشکل جنس لوله ها است. اینها شیادی است. طبق گزارشات و ادعاهای خودتان شیادی است. مردم را در سرما و گرسنگی اسیر میکنند اما برای عقد هر قرارداد رشوه های کلان میدهند. این سرمایه داری و تقابل ذاتی آن با آسایش و رفاه مردم است. به قول مارکس شرم خصلتی انسانیت که شما جانوران از آن بهره ای نبرده اید!

چند کلمه هم راجع به سازمان شل بشنویم تا بیشتر با ابعاد کثیف سرمایه داری جهانی و سازمان های رنگارنگش و جنایتی که میکنند آشنا شویم.

در سال های 1995 دولت نیجریه

9 نفر از معترضان را به چوبه های دار سپرد. جرم آنها این بود که می گفتند: ثروت عظیم نفت دلتای نیجریه باید در پشت سر خود چیزی بیش از رودخانه های آلوده، مزارع سوخته، هوای کثیف و مدارس ویران بر جای بگذارد. جنبش مردم "اگونی" در نیجریه خواهان آن بود که کمپانی شل خسارت مردمی را بدهد که از سال 1950 تا آتموقع 30 میلیارد دلار نفت استخراج کرده بودند. شرکت شل از دولت نیجریه کمک خواست و نظامیان تفنگ هایشان را به روی مردم تظاهر کننده گرفتند. رهبر این جنبش در دادگاه گفت: من در این دادگاه محاکمه نمیشوم. شرکت شل محاکمه میشود...

شرکت شل پس از پایان قرارداد کنسرسیوم در 1979، این بار در سال 1989 با قرارداد 40-60 و معاف از سهم سرمایه گذاری به ایران برگشت. اما داستان سرمایه گذاری خارجی و دعوت از شرکت های بزرگ برای مشارکت در طرح های نفت و گاز دامن صنایع پایین دستی را نیز گرفته است. سرمایه گذاری مشترک در پتروشیمی ها و صنایع تبدیلی نفت و گاز به صورت گسترده ای ادامه دارد. هرچند این گونه قراردادها بسیار پنهانی تر از فروش نفت و گاز بسته میشود اما از بالانس اطلاعات موجود می توان به ابعاد آن پی برد. در فروردین ماه 85 مدیر سابق صنایع ملی پتروشیمی در نامه ای به وزیر نفت از نگرانی در لغو قراردادهای منعقد شده در زمان خود خبر داد و از تغییرات احتمالی در قراردادهای منعقد شده در طرح الفین 11 و 5 ابراز نگرانی کرد. چند روز بعد مدیر عامل جدید صنایع پتروشیمی این مساله را تایید کرد و از تغییر در قراردادهای خبر داد و قرارداد الفین 11 فسخ شد. طرف این قرارداد این پروژه ها شرکت المانی "تکنیپ- نارگان" و هیوندای کره ای هستند.

مدیر عامل صنایع پتروشیمی لغو این قرارداد یک میلیارد دلاری را ناشی از گران بودن آن دانست و ادعا کرد لغو این قرارداد 260 میلیون یورو به سود کشور تمام میشود. زیرا میتوان به جای یک پالایشگاه 3 میلیون تنی که هزینه آن بیش از یک میلیارد دلار است (960 میلیون یورو) سه پالایشگاه یک میلیون تنی احداث کرد که بیشتر آن ساخت داخل بوده و 26- میلیون یورو هم صرفه جویی کرد. این گزارش می افزاید: هزینه تولید یک میلیون یورو اتیلن در واحد الفین 9، 267 میلیون یورو و در پتروشیمی مارون 270 میلیون یورو است. چنانچه سه واحد یک میلیون تنی احداث گردد، هزینه هر واحد یک میلیون تنی پایین تر از رقم واحد های الفین 9 و مارون خواهد بود و در مجموع 3 واحد یک میلیون تنی کم تر از 700 میلیون یورو میشود. زیرا میتوان الفین 11 را با هزینه 260 میلیون یورو کم تر از پروژه های قبلی به اتمام رساند. در این صورت ساخت داخلی افزایش می یابد، زیرا در ساخت واحد های یک میلیون تنی تجربه های زیادی کسب شده است و میتوان آن را با هزینه کم تری به بهره برداری رساند.

مدیر عامل جدید پتروشیمی اعلام می کند که واحد های الفین 11 در مدت فقط 10 ماه یک درصد پیشرفت داشته است. این در حالیست که مبلغ 7/2 میلیون یورو برای مهندسان پرداخته شده است. در همین زمان اعلام میشود که پس از خلع ید از پیمان کار قبلی برای پروژه الفین 11 قرار است اجرای آن به شرکت تکنیپ فرانسه سپرده شود. مدیر عامل شرکت پتروشیمی میگوید: به هیات مدیره شرکت آلمانی گفتیم شما با ما بد برخورد کردید. برای ما پروژه 500 هزار تنی ایجاد کردید، تا آمدیم یاد بگیریم رفتید سراغ 700 هزار تنی. تا رفتیم آن را

یاد بگیریم رفتید سراغ یک میلیون تنی. به آنها گفتیم ما آزمایشگاه شما نیستیم که تکنولوژیستان را ارتقا دهیم و بیابید روی ما تست کنید. این گزارش ها می افزاید: می توان این پروژه را با فرانسوی ها 11 ماه زود تر تمام کرد و 370 میلیون یورو هم صرفه جویی کرد. قرارداد دیگری که برای ساخت واحد پتروشیمی فجر 2 بسته شده است که 257 میلیون یورو پیش پرداخت داده شد. اما مدیر عامل جدید پتروشیمی مدعیست که بر روی این قرار داد 51 میلیون یورو تخفیف گرفته است. این که سود این قرارداد چه میزان بوده که یک شرکت بزرگ برای حفظ آن حاضر شده است چنین تخفیفی بدهد از مجهولات چنین معامله های مافیایی در شرکت نفت است. و اینکه کارگران پتروشیمی چگونه زندگی کرده اند طرف دیگر این داستان است.

این آمار و ارقام نجومی که چیزی جز ادامه جنایت رژیم سرمایه اسلامی در حق طبقه کارگر و مردم نیست، همواره جز شاخص های پیشرفت اقتصادی در زمینه نفت و گاز معرفی شده است و جز افتخارات مسئولین نظام به شمار آورده میشود. از اینها که بگذریم نگاهی گذرا به این گزارش نشان دهنده آن است که رساندن گاز به خانه مردم و پرداخت حقوق کارگران و هم چنین بالا بردن شاخص های رفاهی جامعه با درصدی از این درآمد های باد آورده کار چندان مشکلی نیست. اما جمهوری اسلامی سر سوزنی در ضایع کردن حق و رفاه مردم نمیگذارد. بگذار کودکان در سرما یخ بزنند ولی حساب های بانکی خامنه ای و رفسنجانی و دیگر سران مفتخور ارتجاع از پول سرازیر شود. انتظار بهبود اوضاع کار عبثی است. تنها گزینه کمین کردن و به زیر کشیدن این رژیم سراپا نفرت و کثافت است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که منافع همگان در نظر گرفته میشود. امروز رژیم

"بحران گاز"

چه باید کرد؟

ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی کشور بحرانهست. در این کشور که روی دریای نفت و گاز خوابیده است، سهم اکثریت مردم محروم مشقت، سرما، کمبود نفت و گاز و برق، فقر، بیماری، بی مسکنی، سرکوب و مرگ است. مجدداً کمبود گاز و بدرجه ای برق میلیونها نفر را در سرمای شدید و بیسابقه، که در برخی نقاط ایران به ۳۰ درجه زیر صفر رسیده است، اسیر کرده و مخاطرات جدی انسانی را در مقابل پیر و جوان و کودک گذاشته است. وضع راهها و جاده ها وخیم است. بسته شدن جاده ها، گیر کردن مردم در بیابان، و تصادفات ناشی از برف شدید تا دیروز ۱۲ نفر کشته و تعدادی زخمی بجای گذاشت. همینطور در اثر سرما پنج نفر جان سپردند و دهها شهر در یک قدمی یک موقعیت وخیم قرار دارند. از بامداد سه شنبه گاز در مناطقی از استانهای اردبیل، مازندران، اصفهان، گیلان، لرستان، خوزستان، کردستان، آذربایجان غربی، قزوین، خراسان جنوبی، و سمنان قطع شده و بحران قطع گاز با افت شدید فشار گاز در تهران به یک قدمی تهران دوازده میلیونی رسیده است. گاز شهر خلخال با سرمای ۳۰ درجه زیر صفر قطع شده است. قائم شهر فلج شده و کمبود شدید نفت و گاز و برق و خوابیدن عملی شهر، مردم را ناتوان از تهیه غذا و رفع اولیه ترین نیازها کرده است. در این شهرها کودکان و سالخوردگان در خطر بیشتری قرار دارند و بیمارستانها مراجعین شان چند برابر شده است. پزشکان میگویند کمبود گاز و تجمع افراد بیک خانواده اعم از سالم و بیمار در یک اتاق کوچک موجب تشدید و شیوع بیماریهای ویروسی در میان آنان شده است. از صبح امروز مردم قائمشهر در مقابل فرمانداری، هلال احمر و اداره گاز قائم شهر تجمع کرده اند. مردم معترضند، خیابانها را بسته اند و خواهان فوری رفع این وضعیت شدند. قطع گاز و یا کمبود مواد سوختی و گرمائی، زندگی بخش زیادی از مردم را با بحران جدی روبرو کرده است.

دولت اوباش اسلامی برای مقابله "کمیته های بحران" تشکیل داده است. این کمیته کاری برای رفع مشکل

اولیه مردم را در بازار دنیا تهیه کنید؟ این سوالات را پاسخ نمیدهند. نیروی انتظامی و سرکوب تنها پاسخ اینهاست. در شهرهایی که با قطع کامل گاز یا فلج سطح بالا روبرو هستند، امکان وقوع تراژدیهای انسانی در صورت اقدام نکردن فوری رژیم برای حل معضل بالاست.

ما قاطعانه اعلام میکنیم که مسبب اصلی این وضعیت سرمای هوا نیست، رژیم جمهوری اسلامی است. نظام سرمایه داری است. سرمای هوا یک واقعیت همیشگی است. مسبب این وضعیت رژیمی است که کوچکترین ارزشی برای جان و رفاه و امنیت و آسایش انسانها قائل نیست. مسبب این وضعیت نظامی است که هدفش کسب سود است و نه تامین نیازمندیهای شهروندان جامعه. برای تغییر اساسی این وضعیت باید رژیم اسلامی را سرنگون کرد. سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی و نابودی نظام سرمایه داری شرط اساسی پایان دادن به تمامی مصائب گریبانگیر مردم است.

مردم آزادیخواه : نهادهای همبستگی خود را تشکیل دهید!

وضعیت کنونی در عین حال ویژه است. هر کس به تنهایی قادر به حل معضل فوری اش نیست. باید الگوی مردم قائمشهر را به سطحی موثرتر ارتقا داد. در هر محله باید نهادها و ارگانهای کمک رسانی به هموعان را راسا و مستقل از ارگانهای دولتی تشکیل داد. کار این نهادها ها کنترل وضعیت در هر محل، کمک رساندن به همسایه و مردمی که در شرایط خطیر قرار دارند، اعلام لیست نیازهای فوری مردم، سازماندهی اعتراض و همیاری برای تهیه فوری آن، کنترل بر امر توزیع و خارج کردن کنترل از دست مفت خوران شورای اسلامی و مسجد و عوامل دولت، مقابله با باندهای مافیائی توزیع نیازهای مردم در بازار سیاه، و بسیج مردم برای دخالت در سرنوشت و تامین نیاز برحق خود در این موقعیت بحرانی است.

مردم محروم در این موقعیت و با ابتکارات مختلف باید بداد همدیگر برسند و سپری انسانی در مقابله با این وضعیت تشکیل دهند. باید بیشترین فشار و اعتراض را برای تامین فوری نیازهای مردم بر رژیم اسلامی اعمال کرد. یک سر سوزن نباید به رژیم کثیف سرمایه داران تخفیف داد. حال که خودشان به لکننت زبان افتادند و وحشت سراپای وجودشان را فرا گرفته، باید اعتراض کرد، باید سازمان تامین نیازهای پایه ای مردم و کنترل مردمی بر توزیع آنها را بدست گرفت. پیشبرد این امر نیازمند متشکل شدن مردم در محلات و مناطق و کارخانجات است. این مسئله ای اجتماعی و انسانی و بسیار مهم است. منفعت عمومی و درد عمومی مردم در این موقعیت حکم میکند که نیروی جمعی را برای حل آن بمیدان کشید. رژیم اسلامی را باید وادار کرد که فوراً و از هر طریقی نیازهای مردم را تامین کند. اگر خیل دزدان و گردنه بگیران و استثمارگران و سرکوبگران مردم طفره میروند، تنها باید با قدرت آنها را کنار زد.

مردم آزادیخواه: تنها راه پایان دادن به این بحران اعمال گسترده ترین فشار به رژیم اسلامی و در دست گرفتن کنترل امور به دست خود است. کنترل محلات را باید در دست خود گرفت. باید سازماندهی بیشترین کمک های انسانی به تمامی کسانی که در وضعیت خطیر قرار دارند را در دستور فوری قرار داد. باید برای استقرار نظامی مبارزه کرد که تامین نیازمندیهای گسترده تمامی شهروندان هدف اولیه آن است. سرنگونی رژیم اسلامی شرط تحقق و استقرار چنین نظامی، یک جمهوری سوسیالیستی، است.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۰ دی ماه ۱۳۸۶ - ۱۰ ژانویه

۲۰۰۸



در باره جوانی از سند "وظایف دانشجویان کمونیست"

گفتگو با سیاوش دانشور

یک دنیای بهتر: چرا این بیانیه ضروری شد؟ اهمیت آن در شرایط کنونی چیست؟

سیاوش دانشور: دانشگاهها بویژه در سالهای اخیر یک کانون پرتحرک و فعال سیاسی بوده است. همزمان تلاش برای قالب زدن حرکت و اعتراض دانشجوی توسط جناحهای حکومت و جریانات راست بدون وقفه در جریان بوده است. آنجا که نتوانسته اند با سرکوب و اخراج و تهدید دانشجویان معترض را ساکت کنند، تلاش کردند آنها را در چهارچوبهای سیاسی جناحهای حکومت اسیر کنند. اما این تلاشها جملگی شکست خوردند. دو خرداد که روی دانشگاه حساب ویژه ای باز کرده بود در ۱۸ تیر پاسخش را گرفت و عبور از دو خرداد قبل از هر جا در دانشگاه عملی شد. چرخش انجمنهای اسلامی و رشد گرایشات چپگرایانه در آنها، قبل از اینکه محصول تفحص و روشنگری فردی در این نهادها باشد، محصول فشار چپ و تمایلات چپگرایانه در دانشگاه و پایان دوره این نهادهای سرکوب است. نفس اینکه اسلاميون دبروزی و بقایای "انقلاب فرهنگی" که روی دوش سرکوب چپ در دانشگاه دکانشان را برپا کردند، "دگر اندیش" میشوند، نشان میدهد که روندهای پایه ای تری در جامعه و به طبع آن در دانشگاه در حال رشد و تکوین است. این روندهای پایه ای انعکاس خود را در شفاف شدن جدال چپ و راست در دانشگاههای کشور بیان میکند. بقایای محصولات اختناق و مشخصا "انقلاب فرهنگی"، علیرغم تغییرات صوری در عقاید و نوع ابراز وجودشان، نتوانستند روند روآوری مجدد به چپ و کمونیسم را در دانشگاه بگیرند. تمام نسخه هایشان برای دانشگاه شکست خورد. دانشگاهها در

سالهای اخیر بیش از هر مکان منعکس کننده تغییرات اجتماعی و سیاسی بطور کلی بودند. عروج یک نسل جدید و آرمانگرا که اختناق و فقر و فلاکت و تبعیض اسلامی را نمیپذیرد یک واقعیت انکارناپذیر است. اما نکته اساسی اینست که تحول فکری در دانشگاه و رو آوری به آرمانگرایی و نقد سوسیالیستی و کارگری، از روندهای پایدارتر سیاسی در جامعه و تقابلات طبقاتی تاثیر میپذیرد. نقد ضد کاپیتالیستی کارگر به سرمایه در ایندوره کمابیش جهت اعتراضی در دانشگاه را قالب زد. چپ در دانشگاه تدریجا به صدای اعتراض آزادیخواهانه در جامعه تبدیل شد. اما این چپ، علیرغم تأثیری که از نقد مسلط ضد کاپیتالیستی و کارگری در جامعه گرفته است، هنوز نیروی واقعی اش را به میدان نکشیده است. این چپ هنوز بنا به میزان نفوذ و قدرتش ایفای نقش نکرده است و استراتژی تدوین شده و سیاستها و تاکتیکهای روشنی ندارد. و مضافا اینکه هنوز این چپ به گرایشات سنتی، دیدگاههای شکست خورده جنبشهای غیر مارکسیستی، ناسیونالیستی و دمکراتیک و ایدئولوژیک آغشته است.

ضرورت تدوین سند وظایف دانشجویان کمونیست پاسخ به امر تشکل و اتحاد دانشجویان حول دیدگاهها و پرچم اعتراض سوسیالیستی و کمونیستی کارگری و خاتمه دادن قطعی به دوره زیر حاشیه شدن چپ در اثر سرکوب گسترده است. اهمیت این سند بویژه بعد از اعتراضات سالهای اخیر و مشخصا ۱۳ آذر اینست که دانشگاه و حرکت رادیکال دانشجویان نیازمند یک جمعبندی و تبیین اوضاع و ترسیم اهداف و سیاستهای خود است. تلاش این سند اینست که به حرکت و اعتراض دانشجویی قالبی اجتماعی و

رادیکال و توده ای بدهد. وظایف کمونیستها و سوسیالیستهای دانشگاهها را تدوین کند. سنت مبارزاتی نوین را تقویت و نهادینه کند که اساسا محصول ایندوره و در پیوندی ناگسستنی با سنت اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر است. هدف این سند این است که بدوا کمونیستهای دانشگاههای کشور را در ایندوره و در این تناسب قوا متشکل و متحد کند و این طیف را برای ایفای نقش برای به میدان کشیدن توده وسیع دانشجویان و تبدیل دانشگاه به یک سنگر مبارزه سوسیالیستی و برابری طلبانه آماده کند.

یک دنیای بهتر: چرا وظایف دانشجویان کمونیست و نه وظایف دانشجویان هوادار حزب؟ تفاوتها چیست؟ اهمیت مساله در چیست؟ وظایف دانشجویان عضو حزب چه تفاوتهایی دارد؟

سیاوش دانشور: کمونیستها موضوع کارشان جامعه و طبقه کارگر است نه خودشان. کمونیستها حزبی جدا از متن اعتراض سوسیالیستی کارگر و جنبش سوسیالیستی طبقه بطور کلی نیستند. کمونیستها آنجا که حزب خود را سر و سامان میدهند نیز تلاش میکنند که حزیشان را بر متن اعتراض اجتماعی بسازند. ما قصد تشکیل حزب در خود و برای خود نداریم و ابدا به آن علاقه ای نداریم. همینطور وظایف یک کمونیست در جدال بیوقفه طبقاتی که به اشکال متنوعی بروز میکند قابل تعریف است و نه اولویتهای صرفا حزبی. نکته دیگر اینست که تعداد کمونیستها بسیار وسیعتر از کمونیستهای متشکل در یک حزب سیاسی

کمونیستی است. یک وجه مهم تلاش ما اینست که سنت مارکسیستی و کارگری و کمونیستی در دانشگاه تثبیت و به نرم فعالیت کمونیستها تبدیل شود. این جهنگیری ما در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه نیز اولویت اول است. حزب برای ما تنها یک تعین خاص از اعتراض واقعا موجود و جاری سوسیالیستی است. در نتیجه وظایف دانشجویان کمونیست و نه وظایف دانشجویان هوادار حزب مد نظر ماست. در سنت چپ غیر مارکسیست و غیر کارگری معمولا شاهد تشکیل سازمانهای دانشجویی ویژه هر سازمان و حزب سیاسی بودیم. سازمان "پیشگام"، سازمان "دانشجویان مبارز"، سازمان دانشجویی و دانش آموزی "دال دال" و غیره نمونه های قدیمی و آشنای سنتهای تشکل چپ رادیکال در دانشگاهها بودند. ما بر وظایف دانشجویان کمونیست و تبیین این وظایف با اهداف جنبش طبقاتی و اعتراض سوسیالیستی کارگر در جامعه تاکید داریم. آنها بر جذب دانشجویان و کارگران به سازمان خود و ایجاد واحدهای حزبی و سازمانی دانشجویان و کارگران تاکید داشتند. سبک کار ما و نگرش ما به مقوله سازماندهی در اساس متفاوت است. اهمیت این مسئله اینجاست که اولاً، تلاش ما اینست که چپ بطور کلی در مقابل راست در جامعه و دانشگاه قویتر بیرون بیاید. ثانیاً، چپ استراتژی و سیاست خود را به منفعت و استراتژی و سیاست سوسیالیستی و کمونیستی کارگری پیوند زند. ثالثاً، سبک و روش کار و فعالیت اجتماعی نوینی را پایه گذاری کنیم که با سنتهای جنبش طبقاتی ما در تناقض نیستند. رابعاً، به کمونیسم کارگری بعنوان یک ترند بانفوذ و بستر عمومی چپ جامعه تعین سیاسی بدهیم.

آیا این سیاست در تقابل با سازماندهی اخص حزبی نیست؟ از نظر ما خیر. کمونیستهای کارگری در دانشگاه در اشکال مختلفی

در باره جوانی از سند "وظایف دانشجویان کمونیست" ...

میتوانند متشکل شوند و فعالیت‌های معینی را در دستور بگذارند. در تناسب قوای تغییر یافته تری میتوان دفاتر حزب را همه جا دایر کرد. اما نهایتاً حزب ابزار مبارزه متشکل کمونیستی در جامعه است و کمونیست‌های متشکل در یک حزب سیاسی باید قادر باشند در هر مبارزه معین راه حل و سیاست و روش‌های سازمانگری و سبک کار اجتماعی خود را بدست دهند و براین مبارزات حاکم کنند. وظیفه یک عضو حزب تلاش برای همان اهدافی است که در برنامه حزب در خطوط کلی بیان شده است. مشخص تر عضو و هوادار حزب، مستقل از هر اعتراض و افت و خیز در جامعه، باید قادر باشد کار کمونیستی بکند. باید کمونیسم و نقد کمونیستی کارگری به وضع موجود را مرتباً میان جامعه و هر اعتراض برحق ببرد. باید تلاش کند کمونیست‌ها را متشکل کند و هم جنس‌های خود را مرتباً زیاد کند. نشریه و ادبیات حزب را تکثیر و توزیع کند. برای به کرسی نشاندن نقد مارکسیستی و کمونیستی کارگری به پرچم هر اعتراضی تلاش کند. و بالاخره وظیفه یک کمونیست و دانشجوی عضو حزب اینست که در محیط خود و در اعتراضات موجود نقش اساسی ایفا کند. محل و لولای تشکل و اتحاد سوسیالیست‌ها و آزادیخواهان دانشگاه باشد. ما اعضا و هواداران حزب را به فعالیت جدی و آگاهانه حول سند وظایف دانشجویان کمونیست فرامیخوانیم.

یک دنیای بهتر: این بیانیه به سازماندهی کمونیستی خود دانشجویان کمونیست اشاره ای نکرده است؟ چرا؟ این سازماندهی از نقطه نظر شما چه مختصاتی دارد؟

سیاوش دانشور: دانشجویان کمونیست دارای گرایش‌های متفاوتی

روبیاورید. آن بخش فعالیت که مخفی است و باید از دید پلیس سیاسی مخفی نگه‌داشته شود، همان تعلق حزبی و عضویت در جمع کمونیست‌های متعلق به یک گرایش معین سیاسی است. اما فعالیت و کار کمونیستی چه در دانشگاه، چه در جنبش کارگری و هر جنبش اجتماعی دیگر، تلاشی علنی و مبتنی بر درک مقدرات و شناخت محدودیتهای اختناق و تلاش برای دور زدن و نفی آن است.

یک دنیای بهتر: در دوره ای ارگانهای تبلیغی رژیم از غلبه "شبح لنین" در دانشگاه صحبت میکردند. در این روزها از غلبه فکری "حکمت" و "کمونیسم کارگری" صحبت میکنند. آیا به یک واقعیت اشاره دارند؟ تفاوتها چیست؟

سیاوش دانشور: رژیم اسلامی و کلا راست همواره ترس و وحشتش را از رشد چپ و مارکسیست اعلام کرده است. "شبح لنین" به رشد روز افزون چپ در دانشگاه و رواج مجدد انقلابیگری سوسیالیستی اشاره داشت که آن را خطری در قبال پروژه های دست راستی خودشان میدیدند. و البته اطلاق "شبح لنین" به دانشگاه یک هدفش اینست که در جامعه خبری نیست! این "شبح" در هر اعتراض کارگری قابل مشاهده است اگر چشم بصیرت وجود داشته باشد. هشدار به همدیگر در باره "شبح لنین" و نصیحت دانشجویان به چپ نوع کائوتسکی و سوسیال دمکراتیک یا چپ پست مدرنیستی، همه وحشت از رشد رادیکالیسم و سوسیالیسم در دانشگاه را منعکس میکرد. یک وجه این تلاش در ارگانها و روزنامه های حکومتی و نیروهای دست راستی اپوزیسیون مجاز، در واقع درخواستی ملتسمانه برای سرکوب چپ بود. سیاستهای دفتر تحکیم و ملی مذهبی ها همین بود. آنها نگران این بودند و هستند که با رشد چپها امکان

جست و خیزهای درباریشان زیر پوشش سوبسید سیاسی جناحهای حکومتی ناممکن میشود. خاصیت این نیروها در دانشگاه در جمهوری اسلامی منزوی کردن چپ بود. اما اگر انجمن اسلامی دارد دیدگاههای چپ سنتی و منسوخ را جذب میکند و یا در میان توده دانشجوی گرایش به برابری طلبی سوسیالیستی رشد میکند، آنوقت این ارگانهای دست ساز حکومتی دیگر خاصیت شان را از دست میدهند. تبلیغات حول "شبح لنین" هم ترس از رشد چپ را منعکس میکرد و هم درخواستی درون خانوادگی راست برای سرکوب چپ بود.

اما اینها تدریجاً ناچار شدند که از غلبه فکری "حکمت" و "کمونیسم کارگری" سخن بگویند. این یک واقعیت است که وقتی از زبان اینها و بویژه سپاه پاسداران بیرون می آید، باید به هدف دوگانه آن دقت بیشتری کرد. اولاً، سخن گفتن از تمایل به انقلابیگری لنینی باید خود را در اشکال متعینی روشن کند. در ایران کتابهای مارکس هم منتشر و توزیع میشود. کاری به ترجمه های آن و مقدمه نویسی های پست مدرنیستی و ضد کمونیستی آنها فعلاً ندارم. اما اشاره به حکمت و کمونیسم کارگری، در واقع تلاش دارد که به هر سوسیالیستی بگوید که با "نیروهای برانداز" در رابطه است. اینها همزمان که مجبورند اعتراف به رشد کمونیسم کارگری و نفوذ فکری منصور حکمت کنند، همزمان برای دانشجویان مبارزه و سوسیالیست پرونده درست میکنند. اطلاعات بعد از دستگیرهای اخیر این هدف امنیتی و اطلاعاتی را بخوبی بیان میکند. پیشتر هم در پلمیکهای دانشجویان و در نشریات دانشجویی زدن این مهر به هر سوسیالیست و کمونیست انقلابی برای ترساندن از نیروهای امنیتی و ساکت کردن او رایج بود.

از نظر کمونیسم کارگری مجموعه

برده است. اما نهایتاً آنچه که برای هر ناظری قابل دیدن است اینست که در مجموع رژیم اسلامی عقب رفته و این نسل تمایلات خود را کم کم به نرم زندگی و رفتار اجتماعی و بیان اعتراضی تبدیل کرده است. دانشگاه بیانی از اعتراض این نسل است و به این اعتبار فضای آن متأثر از تلاش این نسل برای بهتر زیستن قرار میگیرد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای شرایطی تلاش میکند که عملاً رژیم در دانشگاهها هیچ کاره باشد و یا توان مقابله با دانشجویان را نداشته باشد. سیاست ما تبدیل دانشگاه به یک مرکز فعال و پیشرو سیاست ایران و تبدیل آن به یک الگو برای مبارزات نسل جوان در ایران و منطقه است. و این به تنهایی در دانشگاه و مستقل از جامعه ممکن نیست. این را همواره باید تاکید کرد که حرکت سیاسی در دانشگاه، تابعی از موقعیت عمومی جنبش اجتماعی و اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر است. با این فرض و با تلاش برای ایجاد یک پیوند ارگانیک دانشگاه و بستر اصلی سوسیالیسم کارگری در جامعه، ما برای تبدیل دانشگاه به تربیون اعتراض آذیخواهانه جامعه و نسل جدید تلاش میکنیم. دانشگاه را باید به صاحبان اصلی آن بازگرداند. *

یک خبر،

حضور مستمر نیروهای انتظامی در دانشگاه

کامران پایدار

پس از مبارزه و اعتراضات پر شور و سراسری دانشجویان علیه حکومت، علیه جنگ و برای و آزادی و برابری و رفاه، در مراسمهای ۱۳ و ۱۶ آذر، حکومت پوسیده و دم مرگ آخوندها و سرمایه داران برای کنترل اوضاع و سرکوب جنبش دانشجویی، چاره ای جز سرکوب و فشار، شکنجه و زندان، تفتیش عقاید و پرونده سازی علیه دانشجویان ندارد. بنا بر اخبار دریافتی بر اثر هماهنگی انجام شده بین ارگانهای مزدور اطلاعات، نیروی انتظامی و حراست دانشگاه تهران، بطور منظم هر روز از اول صبح تعدادی از ماموران انتظامی که مسلح به باطوم، گاز اشک آور، سلاح گرم و دستبند هستند، در دفتر حراست دانشگاه تهران تا پایان وقت اداری حضور می یابند. این نیروها توسط کلانتری ۱۴۸ میدان انقلاب تامین و هر روزه به دفتر حراست دانشگاه تهران گسیل می شوند. یکی از مامورین می گفت ما که دیگه خسته شدیم، بریدیم، ما هم از همین مردمیم. این حکومت دیگه پدر همه رو در آورده. آخه تا کی باید سرکوب کنیم؟ مگه می شه و....

23/10/86

نشریه یک دنیای بهتر

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!
با نشریه مکاتبه کنید، سوالات و نظراتتان
را با ما در میان بگذارید!

مجمع عمومی

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است!
کارگران! مجامع عمومی منظم خود را برپا کنید!

در باره جوانی از سند "وظایف دانشجویان کمونیست" ...

شان سرچشمه میگیرد. ما بویژه موظفیم روشهایی را اتخاذ نکنیم که خون پاشیدن به اعتراض مردم چرا با قربانی گرفتن از کمونیستها گره بزنند. فضای دانشگاه نمیتواند مستقل از فضای اعتراضی و نبض عمومی جامعه باشد. بدرجه ای که اعتراض و نخواستن و تلاش برای تغییر در جامعه در جریان است، بازتاب آن را در دانشگاه در اشکال متعین تر میتوان دید. خطر جنگ و فضای تبلیغات جنگی و کوبیدن برطبل سوراخ ناسیونالیسم ایرانی، فرجه ای برای رژیم بود تا در داخل کشور مردم را بکوبد. این امر به دانشگاه هم رسید. امروز و تا اطلاع ثانوی این بهانه را ندارند و در معضلات دیگرشان گیر کردند. همین مسئله کمبود گاز و سرمای شدید نشان داد که این رژیم تا چه اندازه پوک و ناتوان از رفع مایحتاج مردم است. میتوان تصور کرد که وقوع یک جنگ فرضی چه مصیبتی میتواند صرفاً از زاویه کمبود مایحتاج مردم بیار آورد.

فضای سیاسی دانشگاه با سرکوبهای اخیر زیاد جابجا نمیشود. تردیدی نیست فعالین در نوع فعالیت و ارزیابی شان دقیق میشوند و به نظر ما هم باید بشوند. تشخیص دقیق تناسب قوا و مقدرات و اجتناب از هر نوع چپ روی کودکانه یک شرط مهم فعالیت کمونیستها در شرایط علنی و نیمه علنی تحت حاکمیت یک رژیم تا مغز استخوان جنایتکار است. اما مستقل از این تجارب که باید بدقت بررسی شوند، ما با یک نسل طرفیم که نمیتواند در قبال آینده اش بی تفاوت بنشیند و یا در مقابل تعدیهای رژیم ساکت بنشیند. این نسل جدید سر جنگ با رژیم اسلامی دارد. این نسل برای رژیم اسلامی قابل مهار نیست. نه رژیم اسلامی میتواند به سازشی با این نسل برسد و نه میتواند در مقابل آن ساکت باشد. نتیجه تاکنونی این بوده که سیاست سفت کن شل کن و دستگیری و محرومیت را پیش

دیدگاههایی که سرتیتر "لنینیسم" را به آن دادند به ایران قابل تعمیم نیست. لنین بعنوان یک رهبر صالح انقلاب کارگری و یک پراتیسین کمونیست که عنصر اراده انقلابی را برجسته میکند، و این در اساس چیزی جز ماتریالیسم پراتیک مارکس نیست، برای کمونیسم کارگری تماماً معتبر است. اما بکار بستن نعل به نعل دیدگاهها و سیاستهای لنین در انقلاب روسیه در شرایط امروز ایران، نه اصولی است و نه به درکی صحیح از مارکسیسم و استفاده از تجارب انقلاب اکثریت روسیه و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر متکی است. در جوانب مختلفی دیدگاههای کمونیسم کارگری و منصور حکمت عمیق تر و از زاویه تئوری مارکسیستی جدیدتر و با مشخصات ایندوره مبارزه طبقاتی و موقعیت سرمایه داری منطبق تر است.

یک دنیای بهتر: آینده فضای سیاسی در دانشگاه را چگونه می بینید؟ مطلوب ترین شرایطی که حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای آن تلاش میکند، کدام است؟

سیاوش دانشور: جمهوری اسلامی در ایندور به سرکوبی دست زد اما به هدفش که ساکت کردن دانشگاه بود نرسید. دانشگاه آخرین سنگری است که جمهوری اسلامی باید خواب ایجاد سکوت گورستانی در آن را ببیند. این کار مستلزم زدن جامعه و مشخصاً جنبش کارگری در یک مقیاس وسیع است. این نه در توان آنها و نه در امکانات امروزشان است. جناحهایی در حکومت دنبال فرصتی برای خون ریختن و ایجاد یک فضای رعب و وحشت به سباق سالهای دهه شصت هستند. اینها همه شان در قتل عام مردم پرده های خونین سرکوب مردم دست داشتند. اگر تاکنون نتوانسته اند این سناریو را تکرار کنند، نه از نخواستن شان بلکه از ناتوانی

در این روز شاهد تحرکات بسیار است. رژیم به هراس و تکاپو میافتد. روشن است که ما باید بر همین روند پای فشاریم ولی شرایط روز را نیز در تعیین سیاست هایمان ملحوظ کنیم.



۸ مارس جدال جنبش سرنگونی با رژیم اسلامی

مصاحبه با آنر ماجدی

ما از فعالین جنبش حقوق زن می‌خواهیم که خود را برای این روز آماده کنند. برای تجمع در این روز از حالا آماده شوند. شعارهای اساسی جنبش حقوق زن را در جامعه طنین انداز کنند. امسال این روز بیش از هر سال باید شعار آزادی و برابری و آزادی کلیه زندانیان سیاسی را مطرح کند. بهم پیوستگی جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه باید در این روز با یک همبستگی بالا به نمایش درآید. ما در این جهت تلاش می‌کنیم ولی روشن است که توازن قوا روی زمین و تلاش فعالین و رهبران عملی در جامعه در شکل گیری این روز تعیین کننده است.

یک دنیای بهتر: سال گذشته ما شاهد یک سلسله اقدامات سازمانیافته در دانشگاهها به مناسبت ۸ مارس بودیم. امسال شرایط متفاوت است. ۱۳ آذر به یک اعتراض گسترده و تعیین کننده در تحولات جامعه تبدیل شد. اما ۸ مارس متفاوت است. عمدتاً جریانات چپ و کمونیست در این روز فعالند. بر متن این شرایط چگونه میتوان ساخت و به جلو رفت؟

آنر ماجدی: کاملاً درست است. به فاکتورهایی از این شرایط در بالا اشاره کردم. بنظر من ۸ مارس یک پدیده توده ای تری شده است. این روز اکنون توسط بسیاری از زنان، بخصوص نسل جوان گرمای داشته میشود. بسیاری

آزادیخواه و برابری طلب نیز کلا در اوضاع سیاسی تاثیر گذاشته است. لذا باید با در نظر گرفتن این شرایط و با تلاش برای خنثی کردن تمهیدات سرکوب گرانه رژیم برای این روز سازماندهی کرد.

باید یکبار دیگر و امسال با استحکام بیشتری نشان دهیم که ۸ مارس یک روز مهم در جدل میان جنبش سرنگونی و رژیم اسلامی است. ۸ مارس روز جهانی زن، روز آزادیخواهی و برابری طلبانه سوسیالیستی جنبش زنان است که اکنون صد سال پس از برسمیت شناخته شدن آن، به یک روز جهانی بدل شده است. روزی است که اکنون در جامعه ایران دوست و دشمن مجبور برسمیت شناخته شدن آن شده اند. پیشروی جنبش رادیکال آزادی زن در ایران آن چنان بوده است، که یکی دو سال گذشته رهبران ناسیونالیسم پرو غرب و جنبش ملی - اسلامی این روز را به زنان تبریک گفته اند. رژیم هم دیگر جنجال زیادی در روز تولد فاطمه زهرا، روز اسلامی زنان، بپا نمیکنند و بجای آن از یک ماه قبل به استقبال سرکوب ۸ مارس میروند.

گرایش ملی - اسلامی جنبش حقوق زن تلاشی برای علم کردن روز ملی زنان در ایران کرد، اما این تلاش بجایی نرسید و سریعاً توسط سازمان آزادی زن مورد نقد قرار گرفت. به این اعتبار ۸ مارس در جامعه ایران تثبیت شده است. جامعه

دست پیش میگیرد تا حتی یک تظاهرات وسیع نیز شکل نگیرد. سال گذشته تلاش بسیاری برای سرکوب کرد، علیرغم آن تجمعات متعددی شکل گرفت.

ما برای شکل گیری تجمعات و بلند کردن شعارهای اصلی جنبش آزادی زن تلاش می‌کنیم. اما باید در نظر داشت که امسال شرایط سیاسی جامعه و شرایط سرکوب با سال های گذشته متفاوت است. باید با در نظر گرفتن شرایط جدید در این رابطه تلاش کنیم.

یک دنیای بهتر: چه اعتراضاتی را در دستور دارید؟ چه نوع سازماندهی را به فعالین آزادی زن در جامعه پیشنهاد میکنید؟ چگونه میتوان ۸ مارس را به یک روز عمومی و مطالبات آن را به یک سری مطالبات توده ای تبدیل کرد؟

آنر ماجدی: در چند ماه اخیر رژیم به جنبش حقوق زن یورش برده است، سایت ها و نشریات بخش رادیکال جنبش، از جمله سازمان آزادی زن همیشه ممنوع بوده است، اکنون سایت های پیش از این علنی را نیز ممنوع اعلام کرده و تعدادی از فعالین را دستگیر کرده است. سازمان آزادی زن یک کمپین بین المللی برای آزادی این فعالین سازمان داد. بدنیاال دستگیری گسترده در میان دانشجویان از پیش از ۱۳ آذر دو تن از فعالین جنبش حقوق زن آزاد شدند. این یورش و سرکوب گرایش ملی - اسلامی در جنبش حقوق زن را در یک سکوت فرو برده است. دستگیری های دانشجویان

یک دنیای بهتر: ۸ مارس نزدیک است. سازمان آزادی زن همواره در این زمینه فعال بوده است. رئوس فعالیت سازمان آزادی زن امسال چیست؟

آنر ماجدی: ما امسال نیز مانند سال های گذشته تلاش می‌کنیم این روز را به یک روز مهم در جامعه بدل کنیم. یک سیاست اصلی اینست که روز ۸ مارس در کل جامعه بعنوان یک روز مهم تاریخی شناخته شود. جایگاه و نقش این روز شناخته شود. در چند سال گذشته ما تلاش بسیاری در این زمینه انجام داده ایم و موفقیت های چشمگیری داشته ایم. اکنون دیگر این روز بعنوان یک روز جدل میان جنبش سرنگونی و رژیم تثبیت شده است. اهمیت و جایگاه این روز به جنبش حقوق زن محدود نمانده است و به کل جنبش سرنگونی سرایت پیدا کرده است. این یک دستاورد مهم اجتماعی - سیاسی است.

در دو سه سال اخیر جمهوری اسلامی از مدتی پیش به استقبال ۸ مارس میروند. این خود بیانگر جایگاه این روز است. این بیانگر تحرکات آشکار و پنهانی است که در جامعه برای گرامیداشت این روز انجام میگیرد. وگرنه ۱۰ سال پیش اجتماعات کوچک و پنهانی برگزار میشد، اما رژیم چندان اهمیتی به آن نمیداد. چند سال اخیر این رژیم است که سوت سراسری این روز را میزند. در هراس از تجمعات این روز به جامعه یورش میبرد، در بعضی جاها، از جمله در سندج حکومت نظامی دوافکتو اعلام میکند. چنان

8 مارس

جدال جنبش سرنگونی با رژیم اسلامی...

میکوشند که خود را به مجامع این روز برسانند. اگر ما شاهد یک تظاهرات و اجتماع توده این نیستیم، صرفاً بخاطر سرکوب خشن رژیم اسلامی است. به همین خاطر باید کوشید فعالین جنبش آزادی زن را مخاطب قرار داد و از آنها خواست که با توجه به توازن قوای موجود در جامعه برای تجمعات این روز برنامه ریزی کنند. از تجمعات در دانشگاه گرفته تا سالن های سخنرانی یا در پارک ها. بنظر من این امکان پذیر است. باید توجه داشت که چشمان جهانیان روز 8 مارس به ایران دوخته شده است. سال گذشته نیز چنین بود. بخصوص خاورمیانه روز 8 مارس در ایران را با دقت دنبال میکند. و این به فعالین امکان خوبی برای سازماندهی و تجمع میدهد. درست است که بنظر میرسد رژیم اسلامی بی توجه به اقصاءگری ها در سطح بین المللی میزند و میکوبد و سرکوب میکند. اما در واقعیت چنین نیست. توجه و تمرکز بین المللی بر اتفاقات ایران، بویژه جنبش حقوق زن، دستان رژیم اسلامی را در سرکوب به شیوه ای که می خواهد، بسته است. باید از این شرایط بهره جست. باید صدای حق طلبانه زنان ایران را در سطح جهان طنین انداز کرد. باید از آزادی و برابری و رفاه در ایران دفاع کرد. جنبش آزادی زن در این راستا نقش بسیاری مهم و تعیین کننده ای دارد.

یک دنیای بهتر: سال گذشته ملی اسلامیه با کشاندن تجمعاتی به مقابل مجلس عملاً تمرکز اصلی ۸ مارس را تغییر دادند. کلا ارزیابی شما از نقش و جایگاه ملی اسلامیه در این دوران چیست؟ و

چگونه میتوان آنها را خنثی کرد؟ وظایف فعالین آزادی زن در این زمینه چیست؟

آثر ماجدی: باید توجه داشت که حرکت گرایش ملی - اسلامی در اعلام تظاهرات برای لغو احکام برخی از فعالین زن چند روز پیش از 8 مارس در پراکندگی تجمعات 8 مارس نقش داشت، اما در روز 8 مارس نتوانست جمعیت وسیعی را مقابل مجلس به تظاهرات آنها بکشاند. علیرغم این حرکت ما شاهد تجمعات در دانشگاه ها در طول یک هفته و خود روز 8 مارس بودیم. این حرکت عملاً به وجود دو گرایش متفاوت درون جنبش حقوق زن مهر نائید کوبید. حرکتی که توسط برخی از رهبران ملی - اسلامی در تجمع 22 خرداد دنبال شد و تا آنجا پیش رفت که در این تجمع روز 22 خرداد بعنوان روز همبستگی ملی زنان اعلام شد.

نیات این فعالین هر چه باشد، این تحرکات موجب قطب بندی های شدت یافته در جنبش حقوق زن خواهد شد. جنبش ملی - اسلامی اعلام میکند که با روش های مسالمت جویانه می خواهد به خواست های زنان برسد. این گرایش با این سیاست ها موجب انزوای خود از جانب زنان آزادیخواه و بخش وسیع توده زنان میشود. مضحک است که اعلام شود آنها در مقابل یک رژیم خشن و سرکوبگر سیاست مسالمت جویانه اتخاذ میکنند. گویی این جنبش های اجتماعی اعتراضی هستند که خشونت طلبند! چنین تبلیغاتی عملاً رژیم اسلامی را تطهیر میکند و مقصر اصلی سرکوب در جامعه را نه سرکوب

کنندگان بلکه سرکوب شدگان اعلام میکند.

بنظر من این گرایش با دفاع خود از اسلام، با تطهیر رژیم اسلامی و با آویران شدن به عبای آخوند های باصطلاح اصلاح طلب موجبات انزوای خود را در میان توده زنان فراهم می آورد. تلاش ما بعنوان بخش رادیکال جنبش آزادی زن باید نقد و افشای این گرایش و این سیاست ها باشد. کاری که تاکنون نیز انجام داده ایم. هستند گرایشاتی که فکر میکنند رادیکالیسم یعنی فحاشی به این گرایشات در کنار دادن شعارهای توخالی. این سیاست از نظر ما اشتباه و مردود است و عملاً شاهدیم که جنبش حقوق زن این گرایشات را منزوی میکند. ما از هر حرکت این جریان در دفاع از حقوق زن و برای بهبود شرایط زنان حمایت میکنیم، به دستگیریشان اعتراض میکنیم و برای آزادیشان تلاش میکنیم، اما تلاش هایشان برای عقب کشیدن جنبش زنان و خاک پاشیدن به چشم این جنبش را شدیداً نقد و افشا میکنیم. این یک سیاست درست، اصولی و مسئولانه است.

یک دنیای بهتر: شعارهایی که سازمان آزادی مد نظر دارند کدامها هستند. اهمیت آنها چیست؟

آثر ماجدی: سازمان آزادی زن امسال چند شعار اساسی را در راس پلتفرم خود قرار داده است: ستم بر زن موقوف، سرکوب زنان ممنوع و زنده باد آزادی زن شعارهای اصلی ما هستند. ستم بر زن موقوف را ما در تراکت ها معنا میکنیم و

سعی میکنیم وسیعاً پخش کنیم. از نظر ما ستم بر زن موقوف یعنی: نه به حجاب، نه به آپارتاید جنسی، نه به خشونت علیه زنان، نه به نابرابری زن، نه به ستم و تحقیر زنان. این شعار از نظر ما چکیده خواست های زنان است. سرکوب زنان ممنوع عمدتاً به یورش به جنبش حقوق زن و دستگیری ها اشاره دارد. ما این شعار را به شعار اصلی کمپین خود برای آزادی فعالین زن بدل کردیم. سرکوب معنای وسیعتری نیز دارد. بمعنای سرکوب جنسی زن در جامعه و خانواده نیز هست. زنده باد آزادی زن کاملاً روشن است. این شعارها چکیده خواست رادیکال است و با شعارهای جریان ملی - اسلامی متفاوت است. اما ضمناً زمینی و قابل اتخاذ است. به این اعتبار ما این شعارها را بعنوان شعارهای اصلی 8 مارس مطرح کرده ایم و خواهیم کوشید که آنها را وسیعاً تبلیغ کنیم.

یک دنیای بهتر: در سال گذشته برخی انتقادات به شعار "ستم بر زن موقوف" مطرح میشد. یکی از اعضای رهبری حککا میگفت که "هر آخوندی هم این شعار را میدهد"؟ این تخاصم چه منشایی دارد؟

آثر ماجدی: ما به این مساله همان سال گذشته برخورد کردیم. بنظر من این هیچ ربطی به جنبش آزادی زن نداشت. با این حملات میخواستند دعوای دیگری را حل و فصل کنند. دعوایی که درون رهبری ح ک ک در جریان بود. البته رهبری ح ک ک به همان جریانی تعلق دارد که با بد دهنی و فحاشی به جریانات اصلاح طلب درون جنبش حقوق زن و شعارهای پا در هوا میکوشد خود را بعنوان

8 مارس، جدال جنبش سرنگونی با رژیم اسلامی...

این روز تلاش کرد. باید از هم اکنون این شعارها را در جامعه وسیعاً پخش کرد. بر دیوارها نوشت. بشکل تراکت در اماکن عمومی پخش کرد. باید برای تجمعاتی برنامه ریزی کرد. نباید مرعوب دستگیری های 16 آذر یا فعالین زنان شد. این روز را باید ضمناً به روزی برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و اعتراض به سرکوب بدل کرد. خانواده های زندانیان سیاسی میتوانند در این روز به میدان بیایند و خواهان آزادی فرزندان و بستگانشان شوند. روز 8 مارس یک روز بسیار مناسب برای اعلام اعتراض مادران زندانیان سیاسی و جلب همبستگی است. اگر بتوانیم این شعارها را وسیعاً مطرح کنیم و بتوانیم مجامعی را سازمان دهیم که در آن این شعارها بر روزی پلاکاردها برافراشته شود و در سطح جهان انعکاس بیابد توانسته ایم نقش مهمی در شکستن فضای سرکوب ایفاء کنیم. و یک بار دیگر 8 مارس را بعنوان روز نبرد علیه رژیم اسلامی، علیه زن ستیزی، علیه سرکوب و برای آزادی و برابری به ثبت رسانده ایم.*

رهبر رادیکال جنبش آزادی زن معرفی کند. اما تاکنون این سیاست برای آنها نتیجه عکس داشته است. یکی از خصوصیات این رهبری اینست که در سطح بین المللی با راست ترین جریانات فمینیست و سکولار دست میدهد و کنارشان عکس میگیرد، اما به جریانات اصلاح طلب درون جنبش حقوق زن در ایران فحش میدهد. این تناقض در سیاست را خودشان باید توضیح دهند. لذا این تعبیر از شعار "ستم بر زن موقوف" را نباید چندان جدی گرفت. کما اینکه همین دوستان سازمانی تشکیل داده اند که اسم آن را علیه تبعیض گذاشته اند. حال باید پرسید علیه تبعیض را هر آخوندی میتواند شعار دهد یا ستم بر زن موقوف؟

یک دنیای بهتر: فراخوان و پیام شما به فعالین آزادی زن برای تدارک این روز چیست؟ ۸ مارس موفق از نظر شما چه مختصاتی میتواند داشته باشد؟

آذر ماجدی: باید برای برگزاری



ترور جنایتکارانه موسی حسین را محکوم میکنیم!

بنا به خبر حزب کمونیست کارگری چپ عراق، عصر روز یازده ژانویه در کرکوک، توسط یک باند تروریستی موسی حسین کادر و مسئول کمیته کرکوک حزب کمونیست کارگری چپ عراق ترور شد. در این خبر آمده است که موسی حسین توسط تروریستها در دفتر روزنامه حزب بشدت شکنجه شده و سپس به رگبار گلوله تروریستهای جنایتکار بسته میشود.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری ترور جنایتکارانه رفیق موسی حسین را قویاً محکوم میکند. ما جان باختن رفیق موسی حسین را به خانواده، دوستان و همزمان او صمیمانه تسلیت میگوئیم. تروریسم و میداناری انواع باندهای تروریستی ارتجاعی و اسلامی به یک جز زندگی مردم محروم عراق تبدیل شده است. این نتیجه حمله نظامی آمریکا به عراق و پروژه "دمکراسی در عراق" است که یک جامعه را تا اعماق به تاریکی و جنگ و خونریزی عقب برده است. در عراق اگر آینده ای متصور باشد که جامعه را از منجلا ب امروز برهاند، تنها نیروی کمونیستی و آزادیخواهی و صف متحد کارگران عراق است. مادام که این نیرو قادر به ایفای نقش موثر در معادلات سیاسی عراق و منطقه نشده است، متأسفانه این وضعیت ادامه دارد. تردیدی نیست روزی باید این جنایتکاران حساب پس بدهند. یاد عزیز رفیق موسی حسین در مبارزه و تلاش برای یک دنیای بهتر زنده است!

مرگ بر تروریسم!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۴ دی ماه ۱۳۸۶ - ۱۴ ژانویه ۲۰۰۸

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را
بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران یکشنبه: ساعت

۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند،

حال آنکه مسئله برسر تغییر آنست!

کارل مارکس

روز ۸ مارس

و "آلترناتیو" های جریان های راست

کامیار آزادمهر

روز ۸ مارس در راه است. روز جهانی زن، ۸ مارس، سنت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است و باید همواره این سنت که با مبارزات طولانی تثبیت شده است، تا رسیدن به اهدافش پرچمش برافراشته باشد. جدیداً و هر از چند گاهی از رسانه ها و از جانب گروه های مختلف، روزهای مختلفی به عنوان روزهایی برای اعتراض زنان به بیعدالتی و بیحقوقی اعلام می شود. از جمله می توان به ۲۲ خرداد اشاره کرد که از جانب جریانات رفرمیست به عنوان "روز ملی زن" معرفی می شود! تردیدی نیست که مادام که ستم براساس جنسیت در جامعه و دنیای امروز وجود دارد، باید از هر تلاشی برای رفع ستم و نفی تبعیض دفاع کرد. اما روز زن و حقوق زن جهانی است. یادتان رفته؟ نه شرقی است، نه غربی! این فریاد هزاران زن علیه جمهوری اسلامی و سیاست کشیدن حجاب برسر زنان در انقلاب ۵۷ بود. "روز ملی زن"، روز تولد فاطمه، روز کشف حجاب رضاشاه، اینها تلاش عبث است. اگر زنان در ایران قبول کردند که ۸ مارس و پرچم برابری زن و مرد را فراموش کنند، این یکی را هم قبول میکنند.

یک نکته جالب اینست که اکثرآ فعالین این خط خود را از دنیای سیاست جدا دانسته و حرکت خود را یک جنبش غیر سیاسی و اجتماعی!! قلمداد می کنند. از اینکه چگونه یک جنبش می تواند اجتماعی باشد ولی در سیاست یک اجتماع دخالت نداشته باشد، توضیحش را باید به عقلا سپرد! اما کار به همینجا ختم نمیشود. ادعائی که مبلغ غیر سیاسی بودن است، عملاً سیاست های مختلفی را پیش میبرد: زن را در چهارچوب ایران "ملی" میکند، زنان را در حاشیه سیاست مردانه میبرد، چرا؟ فکر میکنند اینگونه

میتوانند از حقوق زن دفاع کنند؟ خیر نمیتوانند. تجربه نشان داده که نمیتوانند. بگذارید بپرسم که از نظر شما مدافعین حقوق زن، آیا زنان در جامعه ایران لیاقت شرکت در سیاست همپای مردان را ندارند؟ آیا برای رسیدن به این موقعیت دخالت و در سیاست باید زن تبدیل به مرد شوند و با کت و شلوار و کفشهای واکس زده در مجامع مختلف آماده شود؟! آیا باید اصل زن بودن خود را کنار بزند تا از دنیای سیاست مردها کربدیت بگیرد؟ در غیر این صورت تمام مبارزات آن ها محدود شود به یک سری خواست های محدود که توسط شما روشنفکران ناسیونالیست و اسلام زده تعریف شده است؟

سیاست یک جامعه با اقتصاد و فرهنگ و شرایط آن جامعه پیوند ناگسستنی دارد و فکر نمی کنم کسانی که در کوس اینگونه توهمات میمند غافل از این موضوع باشند. اما این حرکت آن ها، یعنی دور زدن تاریخ جهانی مبارزات زنان و ایران و "ملی اسلامی" خور کردن آن، تنها هدفش تعیین "یک خط قرمز" برای این جنبش است. هدفشان اینست که رادیکالیسم و توقع جنبش آزادی زن را مهار کنند، حرکتهای آزادی خواهانه را محدود کنند، "زن ایرانی" را از دیگران جدا کنند، زیر حقوق جهانشمول بزنند، و همه اینها را در خدمت سیاست های خودشان بکار برند. اینها زنان را به خانه نشینی دعوت نمیکنند. اشتباه نکنید، بلکه میگویند زنان متحد شوید و برای حقوق خود مبارزه کنید، اما تا اینجا که ما مشخص کرده ایم و نه بیشتر! روی حقوق جهانشمول زنان (و به طور کل انسان!) خط بطلان کشیده و سعی می کنند که این مبارزه را در چهارچوبهای قومی و ملی و نژادی محبوس کنند. این دیدگاهها

بقایای همان نسبیت فرهنگی معروف است که متأسفانه در ایران و میان جنبش ملی اسلامی هنوز خریدار دارد. اما جنبش آزادی زن یک جنبش آزادی خواهانه است و تنها مرز آزادی خود آزادی است و نه این خط ها و دیوارها! توصیه من به این فعالین اینست که شما اول خود را نجات دهید. اول خود را از این قید و بند ها برهانید و به جمع نیروهای طرفدار برابری بیفکند و شرط زن و مرد پیوندند. شرط مبارزه برای آزادی و برابری قبول نکردن و توجیه نکردن هر نوع تبعیض است. اما چنین سیاستهایی و چنین جریاناتی نتیجه کارشان چیست؟ آیا زنان را کمی "آزاد" میکنند؟ خیر تاکنون نکرده اند. آیا به حاشیه راندن و یا تلاش برای در حاشیه قرار دادن جنبش های آزادیخواهانه زنان، عملاً همان سیاست کنار گذاشتن مردم از سیاست نیست؟ آیا دو خرداد و جمهوری اسلامی بجز این هدفی دارد؟ آیا نباید جمهوری اسلامی خوشحال باشد که چنین مخالفانی دارد؟

تاریخچه ۸ مارس برای تمام مبارزان این عرصه شناخته شده است. این روزی جهانی برای احیای حق زنان است که در تمام جهان مراسم هایی در این روز گرفته می شود و این روز در ایران با توجه به شرایط خاص حاکم بر جامعه اهمیت ویژه ای پیدا کرده است! این روز در عین حال اعلام میکند که زن انسان برابر و محترم جامعه است و از تمامی حقوق هر انسان دیگر برخوردار است. در اینروز در همه جای جهان، زنان و مردان جامعه را خطاب قرار میدهند که زن ستیزی کافی است. زنان سوسیالیست و کمونیست در عین حال که برای احقاق هر ذره حقوق تلاش میکنند، اعلام میکنند که نابرابری زن و مرد انعکاس نابرابری بنیادی سرمایه داری در هر جای

جهان است و خواستار تغییر این جهان وارونه و زن ستیز و انسان ستیز میشوند. روز زن جهانی انسانیت پیشرو است. ۸ مارس روز فریاد و تاکید بر برابری زن و مرد و اعتراض علیه تبعیض و ستم بر زن است. این مراسم وابسته به حکومت و نظامی نیست. از دل جامعه ای برخاسته که دیگر تحمل زور گویی و اختناق ندارد! دیگر سنت ها و فرهنگ های ضد انسانی را محترم نمی شمارد هرچه می خواهد باشد و هر کسی که می خواهد گفته باشد! این روز سرخ است چون طالب عدالت و آزادی و رهائی از قید و بندهای موجود است. خالی از هویت های دروغین و پست است و تنها یک هویت را فریاد می زند: هویت انسانی! هر انسانی به صرف انسان بودن خود در این روز سهیم است. از کودکی که بی خانمانی خود را فریاد می زند تا زنی که از کتک خوردن روزانه به ستوه آمده تا کارگر که عمری برای یک لقمه نان کار کرده است! تاریخ درخشان ۸ مارس را نمی توان در بند ملیت و مذهب و ... به لجن کشید! از نظر من آلترناتیوهای جریان های راست دارای نمودهای بسیاری از تجر و عقب ماندگی است و در ظرفهایی به فعالیت می پردازد که عملاً محل رشد و نمو مردسالاری بوده و در جهت مخالف با حرکت آزادی خواهانه پیش می رود! هر روزی را میتوان به اعتبار خودش دید، اما نمیتوان زنان را دچار فراموشی در روز ۸ مارس، روز جهانی شان کرد. این سیاست نمیگیرد. یک دلیلش اینست که ۸ مارسها تعدادشان بیشتر از اینهاست. دیگر دلیل اینست که مدافعان "روز ملی زن" بضاعتی برای ارائه تصویری انسانی و ملموس و قابل تحقق برای زنان ندارند. قبل از اینها در اپوزیسیون راست قیلا از اینروزها داشتند و اینگونه تلاشها را کردند، اما نهایتاً دنیال ۸ مارس روان شدند و "پیام" فرستادند. تازه کارهای "روز ملی زن" خوب است چشمانشان را باز کنند. دارند آب در هاون میکوبند!*



در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری

بخش اول

علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور

دنیای بهتر: یکی از مسائل پایه ای مورد اختلاف در درون جنبش ما مساله "ارزیابی سیاسی از اوضاع جامعه" است؟ نیرویی زمانی معتقد بود که در جامعه "راست دست بالا را دارد"، نیرویی دیگر معتقد است "چپ دست بالا" را دارد. این ارزیابی بخشا مبنای تقسیم نیروها به "راست" و "چپ" شده است. نظرتان در زمینه این تقسیم بندی به لحاظ متدولوژیک چیست؟ این تقسیم بندی چه محدودیتهایی دارد؟ تقسیم بندی نیروها در چهارچوب یک جنبش اجتماعی برچه اصولی متکی است؟

آذر ماجدی: بنظر من ارزیابی سیاسی جامعه بر این مبنای، اینکه آیا چپ دست بالا دارد یا راست، اصولا از نظر متدولوژی مارکسیستی نادرست است. تحلیل مارکسیستی از اوضاع سیاسی یا روند مبارزه طبقاتی بر این مبنای نمیتواند استوار باشد. این یک تحلیل سطحی است. روشن است که یک ناظر سیاسی میتواند بر مبنای تحركات جامعه و جنبش های مختلف چنین ارزیابی ای داشته باشد. اما این ارزیابی را مبنای تعیین تاکتیک ها یا استراتژی یک حزب کمونیستی قرار دادن، کاملا نادرست و سطحی است. تاکتیک ها یا استراتژی که از چنین تحلیلی نتیجه میشود، عملا به بی عملی و دست روی دست گذاشتن منجر میشود.

حتی اگر با این تحلیل بخواهیم به جامعه نگاه کنیم، تا زمانی که بورژوازی در قدرت است، عملا راست در جامعه دست بالا را دارد. در هر شرایطی نیز میدانیم که گرایش سوسیالیستی یک گرایش دائمی و بازتولید شونده درون طبقه کارگر است. قاعدتا زمانی که از دست بالا داشتن چپ

یاراست در جامعه صحبت میشود، تحركات جنبش های اجتماعی و شعارهای تظاهرات مردم مورد نظر است. این یک فاکتور نه چندان اساسی در تحلیل کمونیستی از اوضاع سیاسی است. ضمنا این یک واقعیت دائمی و غیر قابل تغییر نیست. بجای این فرمولبندی باید مقوله درست تر توازن قوا را وارد تحلیل سیاسی کرد. توازن قوا میان طبقه کارگر و دولت، میان مردم و رژیم و در شرایط کنونی ایران میان جنبش سرنگونی و جمهوری اسلامی. توازن قوا نیز ثابت نمی ماند. همواره در حال تغییر است. مهم اینست که این توازن قوا را شناخت و در امر سازماندهی انقلاب اجتماعی که کار همیشگی ما کمونیست هاست، دخیل کرد.

زمانی که منصور حکمت از بمیدان آمدن جنبش سرنگونی توده ای در سال ۱۳۷۸ صحبت کرد، دقیقا به یک مولفه مهم رابطه مردم با رژیم اشاره کرد. یک تحول مهم در این مناسبات رخ داد. این واقعیت در تعیین تاکتیک های ما بسیار تعیین کننده بود. اگر به شیوه فوق میخواستیم این واقعه را تحلیل کنیم، باید میگفتیم که جامعه به چپ چرخیده است و انقلاب را در ناسیه جامعه میدیدیم و صرفا خود را برای آن آماده میکردیم. این روش حمید تقوایی در آن مقطع بود و هنوز هم هست. اگر به تاریخ هم رجوع کنیم هیچگاه اوضاع سیاسی جوامع به این شکل خام و زمخت مورد ارزیابی قرار نگرفته است. این از ابداعات مارکسیسم حمید تقوایی است.

بنظر من یک نیاز کاملا پراگماتیستی این فاکتور را وارد متدولوژی حمید تقوایی کرد و پس از آن ح ک ک صرفا بر این فاکتور به تحلیل جامعه پرداخته است و هیاهوهای توخالی و دهان

پرکن در مورد جریانات و جنبش های مختلف ارائه داده که کاملا بی پایه است. حمید تقوایی پس از انتخاب خاتمی و فعال شدن دو خرداد اعلام کرد: که انقلاب دیگری در ایران در حال شکل گرفتن است و جامعه را به دو قطب انقلاب و ضد انقلاب تقسیم کرد. این تحلیل با نقد منصور حکمت روبرو شد. حمید تقوایی این تحلیل را برای مدتی مسکوت گذاشت. پس از مرگ منصور حکمت این تحلیل دوباره با جمله بندی های متفاوت مطرح شد.

از آن رو که این تحلیل با نقد منصور حکمت مواجه شده بود، طرح دوباره آن در حزب باید با استناد به "تغییر شرایط عینی جامعه" استوار میشد. حمید تقوایی زمانی که باصطلاح تحلیل خود را پس گرفت، بازبینی ای در متدولوژی خود نکرد. صرفا در مقابل نقد عقب نشینی کرد. لذا طرح دوباره همان تحلیل نقد شده و رد شده چند سال پیش باید با استناد به تغییرات سیاسی در جامعه طرح میشد. به این ترتیب با یک حساب سرانگشتی دو دو تا چهارتا "چپ در جامعه دست بالا را پیدا کرد." اگر این ارزیابی توسط حزب پذیرفته میشد، آنگاه حمید تقوایی میتوانست با همان متدولوژی سال ۱۳۵۷ به تحلیل اوضاع بپردازد. (من از این بحث قصد انتساب توطنه به حمید تقوایی ندارم. حمید تقوایی بشدت پراگماتیست است. این تحلیل از ذهن پراگماتیست وی تراوش کرده است.) تمام مباحث درون دفتر سیاسی وقت و سپس قطعنامه مصوب کنگره ۴ همین متدولوژی را برملا میکند.

پذیرش این فرمولبندی سطحی و

غیرمارکسیستی "چپ در جامعه دست بالا را پیدا کرده است" عملا راه را برای تحلیل های نادرست و غیرمارکسیستی بعدی و آژیتاسیون های تو خالی و رادیکالیسم صوری ای که ح ک ک بطور عمیقی در آن غرق شده باز کرد. از آن سوی نقد حمید تقوایی از طرف رفقای حزب حکمتیست بطور یک جانبه ای بر اعلام اینکه: خیر چپ دست بالا را پیدا نکرده است یا بعضا با فرمولبندی های نادرستی اعلام عکس این مطلب، به یک پلمیک اساسا غیر مارکسیستی درون جنبش کمونیسم کارگری دامن زد. هر دو طرف بحث از یک موضع نادرست و غیر مارکسیستی به مساله میپرداختند.

قطعا بر مبنای چگونگی تحلیل از اوضاع سیاسی و ارائه تاکتیک ها و استراتژی میتوان یک جریان را راست یا چپ نامید. اما در پلمیک (یا بهتر بگویم دعوی) میان رهبری دو حزب ح ک ک و حکمتیست اصل مطلب گم شده است. مخدوش است. اطلاق راست و چپ، بشکلی که ح ک ک از آن استفاده میکند، کاملا بی پایه است. حزب حکمتیست پیش از این تحلیل های راستی از اوضاع جامعه و تاکتیک های کمونیستی برای قدرت گیری ارائه داده است، که توسط ما نقد شده است. اما این مساله حتی در آن مقطع این حزب را متعلق به گرایش راست جامعه نمیکند. ما در همان موقع نیز بارها گفته ایم، این گرایشی راست درون جنبش کمونیسم کارگری است.

تا آنجا که به ح ک ک مربوط میشود، این جریان بهیچوجه چپ را درون

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

علی جوادی : من را لطفا در صفتی قرار دهید که معتقدم آراء و عقاید و باورهای "چپ" در زیر پوسته های کاذب مردم همیشه دست بالا را داشته است؟! اما پیش از آنکه به این مساله پرداخته شود که چه "ارزیابی سیاسی از



اوضاع جامعه" واقعیت عینی و ابژکتیو را بیان میکند، یا بر سر این مساله به جدل نظری و پلمیکی پرداخته شود، بنظر من مهمتر این است که چه استنتاجی از یک ارزیابی سیاسی در دستور عمل سیاسی قرار میگیرد. من خودم را به نیرویی که ارزیابی "بدبینانه تر" (pessimistic) از اوضاع سیاسی ارائه میدهد اما نتیجه میگیرد که باید مجدانه تر و سخت تر برای پیشبرد امر انقلاب کارگری تلاش کند، تا نیرویی که ارزیابی "خوشبینانه تر" (optimistic) از اوضاع ارائه میدهد، اما خوشخیالی و تلاش کمتری را در دستور قرار میدهد، نزدیک تر احساس میکنم. من ارزیابی "بدبینانه تر" و تلاش "مجدانه تر" را برای جنبش خودمان مفید تر و پراتیک تر میدانم. این سؤال در عین حال تا حدودی گمراه کننده است. مساله اساسی این است که برای پیروزی چه باید کرد؟ سؤال گری برای جنبش ما این است که "برای پیروزی کمونیسم چه باید کرد؟" به قول مارکس فلاسفه تاکنون جهان را تفسیر کرده اند، مساله اما بر سر تغییر آن است! مساله بر سر پراتیک اجتماعی ناشی از یک ارزیابی سیاسی است. با عرض معذرت، من برای آن

جامعه ایران را راست و طرفدار رژیم اعلام میکند، اما خود در عرصه بین المللی کنار راست ترین جریانات سکولار، فمینیست و غیره قرار میگیرد. بنظر من حاکمیت پراگماتیسم افراطی، که پیشروی سازمان خود را به هر قیمتی هدف میگیرد، این روش های متناقض و راست را توضیح میدهد.

حمید تقوایی و رهبری ح ک ک در رابطه با جنگ میان دو قطب تروریستی به صراحت بسوی قطب تروریسم دولتی در تقابل با تروریسم اسلامی موضع گرفته است. چه در رابطه با مساله فلسطین، حمله نظامی به لبنان و اکنون خطر حمله نظامی و تحریم اقتصادی ایران این موضع به صراحت و روشنی آشکار میشود. حزبی که در جنگ دنبال "فرصت" میگردد و تحریم اقتصادی را نیز بعنوان فرصتی دیگر قلمداد میکند و حتی از انتشار یک اطلاعیه خشک و خالی علیه تحریم اقتصادی سرباز میزند و حاضر نیست حتی در حرف تحریم اقتصادی را که به فلاکت در جامعه ابعاد مشقت بار و بسیار گسترده تری داده است، محکوم کند؛ اما اطلاعیه میدهد و به مردم میگوید بروید و انبارها را مصادره کنید، دولت را بیندازید و فقر را کاهش دهید. این مضحک است. هیچکس این تبلیغات را جدی نمیگیرد. این ها تبلیغاتی هپروتی است. اینها سیاست هایی بشدت راست است که قرار است زیر فریادهای "سوسیالیسم یا بربریت" و تحلیل های بی پایه و سطحی جامعه به چپ چرخیده است و تحسین خواندن سرود انترناسیونال در خاوران پنهان شود.

کمونیسم شسته اند. و آن بخشی که خواسته به کمونیسم و رادیکالیسم خود وفادار بماند، باصطلاح کمونیسم ارتدکس، به یک جریان حاشیه ای بدل شده است. هنر ما بعنوان یک حزب کمونیست کارگری باید توده ای کردن رادیکالیسم مان باشد. بعلاوه رابطه میان رفم و انقلاب یکی از خصوصیات مهم و پایه ای کمونیسم کارگری منصور حکمت است. مبارزه دائمی و روزمره برای اصلاحات در زندگی طبقه کارگر و به نفع مردم و سازماندهی انقلاب اجتماعی و حاکم کردن افق انقلابی بر مبارزه طبقه کارگر و نقد رفرمیسم یکی از اصول اساسی کمونیسم کارگری است. ح ک ک این معادله را کاملا برعکس کرده است.

یک نمونه مهم این سیاست معکوس ح ک ک تشکیل سازمان "اکس مسلم" است. با تشکیل این سازمان ح ک ک عملا حزب کمونیست کارگری را از یک حزب کمونیستی به یک سازمان مسلمانان سابق بدل کرده است. کمیته های حزبی این حزب و بخش مهمی از کمیته مرکزی و دفتر سیاسی آن به یک عده مسلمان سابق بدل شده اند. چاپ عکس و مصاحبه در نشریات بستر اصلی جامعه نه بعنوان کمونیست هایی که به رادیکال ترین شکل مذهب را نقد میکنند، بلکه بعنوان یک عده ای که پیش از این مسلمان بوده اند و اکنون با مشاهده جنایات جمهوری اسلامی از اسلام روی برگردانده اند، یک نمونه درخشان و افراطی رفیق کردن کمونیسم است. تشکیل این سازمان نیز یکی از بروزات پراگماتیسم افراطی حاکم بر ح ک ک است.

جالب اینجاست که این حزب با بدترین الفاظ گرایشات رفرمیستی در درون جنبش های اجتماعی

جنبش کمونیسم کارگری نمایندگی نمیکند. باید توجه داشت، و این مساله روز به روز نمایان تر میشود، ح ک ک از یک رادیکالیسم صوری رنج میبرد. راست ترین سیاست ها و تاکتیک ها را اتخاذ میکند، اما در حرف کلمه سوسیالیسم را زیاد استفاده میکند. هیاهوی سوسیالیستی این حزب زیاد است، اما این هیاهو فاقد یک جوهر واقعی و زمینی است. و عملا باعث میشود که این حزب در زمینه فعالیت واقعی عملی و سازماندهی برای انقلاب سوسیالیستی کاملا بی عمل و منتظر سرنوشت باشد. بینش حمید تقوایی و رهبری ح ک ک یک بینش فاتیالیستی و غیر مارکسیستی است. بنا به بینش آنها جامعه به چپ چرخیده و هر روز نیز چپ تر میشود، پس سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است. کافی است ما تبلیغ کنیم و باشیم تا انقلاب و قدرت به بغلمان برسد. تا ابرهای انقلاب سوسیالیستی باردار شود و باران سوسیالیسم بر جامعه ببارد. تا جویبارهای سوسیالیستی بهم بپیوندند و انقلاب سوسیالیستی شکل گیرد و ح ک ک را بقدرت برساند. این سیاست و استراتژی ح ک ک است. "جامعه به چپ چرخیده" یک ارزش مصرف پراگماتیستی دیگر نیز برای رهبری ح ک ک دارد: تشکیلاتشان را زنده نگاه میدارد. با این تبلیغات و سخنرانی های "آتشین" پوپولیستی درباره به چپ چرخیدن جامعه و مشاهدات آن، حزب را برای مدتی تا نشست بعدی سر پا نگاه میدارند.

منصور حکمت یکی از ابزارهای قدرت گیری کمونیسم در جامعه را تلاش برای توده ای کردن رادیکالیسم میدانست. او در کنگره 2 اعلام کرد که سنتا و تاریخا هرگاه کمونیست ها خواسته اند توده ای شوند رادیکالیسم خود را رفیق کرده اند و عملا دست از

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسیم کارگری...

خوشبختی همگان که اجزاء و بنیادهای معنوی کمونیسیم کارگری هستند در فرهنگ سیاسی توده های مردم جایگاه برجسته و غیر قابل انکاری دارند. کمونیسیم کارگری به این باور توده های مردم تعلق دارد. اما این پتانسیل عظیم در دورانهای طولانی سرکوب شده و عقب رانده شده است. اساس مساله ما بر سر سازماندهی و رهبری و پیشبرد این تلاش عظیم در هر زمانی است. مساله مهمتر از تغییر آراء جامعه، میزان قدرت عملی و پراتیکی کمونیسیم کارگری در تغییر جامعه است.

اما در باره قسمت آخر سؤال: باید تاکید کنم که در هر جنبش و سنت اجتماعی گرایشات متفاوتی موجودند. بعضا حتی احزاب سیاسی متفاوتی موجودند. ترکیب سازمانی یک جنبش اجتماعی امری ایستا و لاتغییر نیست. زمانی جنبش کمونیسیم کارگری داری حزب واحد و منسجم بود. متأسفانه اکنون چنین نیست. موقعیت جنبش کمونیسیم کارگری به این اعتبار از جنبش ملی - غربی متفاوت نیست. من کلا تبیین و تقسیم بندی "راست" و "چپ" را برای احزاب موجود سنت کمونیسیم کارگری در شرایط کنونی ناکافی میدانم. رگه هایی چنین تبیین و گرایشاتی در هر کدام از این احزاب قابل مشاهده است. شدت و حدت آن متفاوت است. شاخص های مهم در حال حاضر در تقسیم بندی نیروهای کمونیسیم کارگری از نقطه نظر سیاسی، بلکه پراتیک اجتماعی شان، گسست از سنتها و پراتیک چپ رادیکال و پوپولیستی، و میزان و مکان و نقش هر کدام از این نیروها در سوخت و ساز اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. کمونیسیم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای نابودی نظام سرمایه داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و استثمار است.

برای درک متدلوژی علمی و پراتیکی در ارزیابی نیروهای سیاسی جامعه و موقعیت آنها باید به متدلوژی بکار برده شده در سمینار "آیا پیروزی کمونیسیم در ایران ممکن است؟" نگاه کرد. (آیا نفس خود این سؤال در متد جبرگرایانه و پوپولیستی حمید تقوایی یک کفر نیست؟) در مارکسیسم تحولات جامعه برآیند کشمکش جنبش های اجتماعی است. این متد مارکس است. سرنوشت جامعه از پیش رقم نخورده است. هیچ چیز محتوم نیست. واقعیت موجود حاصل داده های اجتماعی و پراتیک انسانهای حی و حاضر و جنبشهای اجتماعی است. در یک متد علمی باید نقاط قوت و ضعف این جنبشهای اجتماعی را در هر شرایط زمانی و مکانی مورد ارزیابی قرار داد. باید برای برطرف کردن نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت نقشه و برنامه داشت. باید ماتریال موجود را مورد ارزیابی ابژکتیو قرار داد. باید جهت تغییرات و میزان نیروی لازمه تغییر را شناخت و آماده کرد. باید برای تغییرات استراتژی سازمانی و مقطعی داشت. ارزیابی "سیاه و سفید" کردن دردی را درمان نمیکند. باید پروسه های سیاسی و اجتماعی ای که شکل دهنده تغییرات سیاسی هستند را بررسی کرد. اگر پیچیده کردن مسائل ساده کاری آکادمیک است، برعکس ساده کردن مسائل پیچیده کاری خودفریبانه است! من عمیقاً بر این باورم آرمان آزادیخواهی، برابری طلبی، عدالت اجتماعی، رفاه و انسانیت و سعادت و

دست بالا را دارد"، در اهداف سیاسی خود تخفیف میدهند؟ آیا کسانی که معتقدند "چپ دست بالا را دارد" تلاش کمتری برای پیروزی کمونیسیم در دستور قرار میدهند؟ آیا بعید میدانند که در پس تحولات جاری و آتی ممکن است "راست" دست بالا را پیدا کند؟ آیا آنها که معتقدند "چپ دست بالا را دارد"، پیروزی "چپ" را محتوم و غیر قابل اجتناب میدانند؟ (کسانی که پیروزی چپ را محتوم میدانند به قول منصور حکمت بهتر است به دکترشان مراجعه کنند!) آیا در جنبش سرنگونی طلبی توده های مردم در دوران سلطنت از ابتدا اسلامیستها "دست بالا" را داشتند؟ یا اینکه غرب با یک مهندسی اجتماعی و بر دوش "ملی - اسلامیها" این جریانات کپک زده اسلامی را از حاشیه جامعه به "رهبر انقلاب اسلامی" تبدیل کرد؟ کدامیک؟ (واقعیت این است که "انقلاب اسلامی" محصول جنگ سرد بود. محصول گوادالوپ بود. ضد انقلاب اسلامی را روی شانه های جنبش ملی - اسلامی به خورد مردم دادند.) آیا تصور اینکه "چپ دست بالا" را به لحاظ باورها و آرمانهای توده های مردم داشته باشد، اما همین مردم در انتخابشان به "راست" رای دهند کار مشکلی است؟ آیا مردم فقط به آنچه که "باور" دارند، رای میدهند؟ یا اینکه "محافظه کاری" و "امکان گرایی" هم فاکتورهایی در اتخاذ سیاسی تصمیم شان میتواند باشد؟ آیا اگر راست دست بالا را داشته باشد، چپ باید منتظر این باشد که دست بالا را پیدا کند تا "اجازه" تعرض به قدرت سیاسی را پیدا کند؟ اول باید "اکثریت" شود تا اجازه تعرض به قدرت سیاسی را داشته باشد؟

نظرات آن دسته از کمونیستهایی که معتقدند انقلاب سوسیالیستی در پس کوچه بعدی است، محتوم است، اما در پراتیک اجتماعی مشغول تبدیل یک سازمان کمونیستی به سازمان "اکس مسلم هستند"، احترام سیاسی چندانی قائل نیستیم.

به لحاظ متدولوژیک من این روش برخورد به واقعیات پیچیده مبارزه طبقاتی را تقلیل گرایانه و سطحی میدانم. تقلیل واقعیات چند بعدی به واقعیت تک بعدی و ساده کار جنبش ما نیست. این "ساده کردن" کمکی به درک و پیشبرد هدف مورد نظر نمیکند. یک نوع سطحی گرایی کودکانه در ارزیابی از تحولات سیاسی جامعه است. به روش برخورد مارکس در "هجدهم برومر لویی بناپارت" و "مبارزه طبقاتی در فرانسه" نگاهی بیندازید، آیا شاهد چنین سطحی گرایی هستید؟! من در متد ارزیابی کمونیسیم منصور حکمت هم هیچگاه شاهد چنین برخوردهایی در ارزیابی موقعیت نیروهای سیاسی نبوده ام. این سطحی گری پوپولیستی نباید جایی در جنبش کمونیسیم کارگری داشته باشد. چند سؤال ساده جوهر ساده انگارانه این متد را بر ملا میکند؟ آیا کسانی که معتقدند "راست دست بالا را دارد" در اهداف سیاسی و استراتژی سیاسی خود تقلیل میدهند؟ آیا تبیین مشخص از اوضاع سیاسی تغییر در اهداف استراتژیک جنبش شان بوجود می آورد؟ به کم رضایت میدهند؟ مینیمالیست میشوند؟ و یا بر عکس: آیا نیروهایی که اکنون معتقدند که "چپ دست بالا را دارد" اگر قانع شوند که "راست

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسیم کارگری...



ما تغییر دهیم. باید جنبش و طبقه ما با عمل سیاسی معین، با دخالتگری، با نقد افکار و آرا مسلط، با ایجاد سازمان و تشکل و آمادگی، با پس زدن و رفع موانع تناسب قوا را مرتباً تغییر دهد. نه میتوان از ارزیابی "چپ دست بالا را دارد؛ انتظار و خوش نشینی را نتیجه گرفت و امیدوار بود که این دمای توازن قوا یکباره به نقطه جوش میرسد، و نه میتوان از ارزیابی "راست دست بالا را دارد" نتیجه شکست طلبانه گرفت و سیاست روشنی برای تغییر به نفع چپ و کارگر و کمونیسیم نداشت. انتظار طبیعی اینست که آنها که میگویند چپ دست بالا را دارد دست به تعرضهای جدید بزنند و پیروزیهای جدید برای چپ تامین کنند، اما نمیکند! همینطور انتظار از طرف مقابل اینست که برای جبران این وضعیت تلاشی خستگی ناپذیر را در دستور بگذارد، اما با اعلام شکست مردم و نتایج نادرست تر را گرفتن بالاخره کاری برای تغییر نمیکند! اگر نتایج این ارزیابی ها و پراتیک کمابیش یکسان اند و به نتایج متفاوتی منجر نشدند، چرا باید صورت مسئله این متد و ارزیابی ها را قبول کرد؟ من کل این نقطه عزیمت و روش تحلیلی را نادرست میدانم.

در باره تقسیم بندی نیروها صرفاً و بخشاً براساس ارزیابی عمومی شان، به نظر جدال برسر مواضع یک گوشه جدال برسر روشن کردن سیاست و دورنمای این جنبش است. این فی النفسه ایراد ندارد اگر به همین محدود نشود. مشکل آنجاست که این ارزیابیها، هنوز به پراتیکی تبدیل نشده و مسیر حزب را

ندارند، به نظر من نهایتاً یکجا ایستاده اند. اینکه هر کدام دیگری را چه مینامد در این موضوع که راه متفاوتی را پیش نمیگذارد و پیشروی جریان و جنبش اجتماعی مربوطه را تسهیل نمیکند، تمایز مهمی ایجاد نمیکند. نفس این تقسیم بندی و جزمی کردن آن و تبدیل به نقطه عزیمت تعیین سیاست نادرست است. چرا؟ اولاً، تناسب قوا پدیده ثابتی نیست و هر رویداد و تحرک معین میتواند آن را به نفع یا به ضرر جنبش ما و طبقه کارگر تغییر دهد. کار یک حزب سیاسی و جدل مرکزی ما این نیست که اثبات کنیم راست دست بالا دارد یا چپ، کار ما اینست که مسیر پیروزی را ترسیم کنیم و موانع پیشروی و امر سازمان و تشکل و رهبری جنبش مان را پاسخ دهیم. تناسب قوا و تغییرات آن رابطه مستقیمی دارد به موقعیت عمومی و تلاش اجتماعی جنبش ما. تناسب قوای سیاسی چپ و راست امری مانند دمای هوا و سرما و گرما نیست، مسئله ای مربوط به فرجام تقابلات سیاسی و در پراتیک انقلابی در جامعه است. ثانیاً، اکثریت عظیم مردم خواهان یک زندگی بهتر هستند و اینرا در اشکال متنوعی بیان میکنند. تمام مسئله اینست که این تمایل وسیع به بهتر زیستن، از نظر سیاسی و نیروی مادی و صفیندیها و امکانات واقعی در چه موقعیتی است. اگر به این معنی چپ یا راست دست بالا را دارد، باز سوال واقعی اینست که تغییر موقعیت و پیشروی جنبش ما در گرو چیست؟ مثلاً اگر در یک قلمرو معین راستها مجموعاً قویترند و چپها و کمونیستها نفوذشان محدودتر، سوال این است که تغییر این وضعیت به نفع جنبش ما چگونه میسر است و نه دعوا برسر "مشاهدات و خوشبینی و بدبینی". ثانیاً، تناسب قوا را باید

بستر قومگیری نظم نوینی یافت. در و تخته ارزیابی و سیاست و پراتیک به هم چفت شد و کلا آن جریان را در بستر اجتماعی کاملاً متفاوتی قرار داد. به نظر من یک حزب سیاسی جدی در برخورد به یک سوال یا وضعیت خاص، اولاً؛ باید تحلیل روشن و همه جانبه داشته باشد. ثانیاً، بر موانع و شرایط مساعد و نامساعد مسیر پیروزی جنبش طبقاتی اش اشراف دقیق داشته باشد. ثالثاً، سیاست اش را به شعارها و تاکتیکهای روشن و سازمانگرا ارتقا دهد و قادر باشد از موضع منافع جنبش و طبقه ای که نمایندگی میکند وارد جدال شود. این مجموعه که من بین شان دیوار چین نمیکشم تصویر یک جریان یا گرایش را در برخورد به یک موضوع یا وضعیت معین ترسیم میکند. کسی که پدیده ای را راست یا چپ میدانند باید همین را اثباتا نشان دهد. اما در سطح "انتزاعی" تری هم مواضع سیاسی ای که منجر به پراتیکی همه جانبه نشده، نشان دهنده مکان اجتماعی یک جریان یا خط سیاسی را میتواند کمابیش نشان دهد. مثلاً در فضای جنگی دوره اخیر، شبه چپهایی بودند که ناسیونالیسم و "میهن پرستی کمونیستی" شان از آنها آریائی های دو آتشه بیرون داد. ممکن است یک محفل بی تاثیر و بیربط به جامعه فرصت نکند که این دیدگاهها را در جامعه به پراتیکی همه جانبه ارتقا دهد. اما روشن است که پراتیک این دیدگاهها یعنی تفنگ بدوشانی که کنار جمهوری اسلامی علیه "امپریالیسم تجاوزگر" از "میهن" شان دفاع میکنند.

اما اینها هنوز با داشتن ارزیابی عمومی از جامعه تفاوت دارد. کسی که میگوید "راست در جامعه دست بالا دارد" با کسی که میگوید "چپ دست بالا دارد" و هیچکدامشان خط مشی روشنی برای پیشروی جنبش اجتماعی شان

سیاوش دانشور: نفس داشتن ارزیابی و تحلیل متفاوت از هر موضوع و واقعه ای تا کل اوضاع جامعه پدیده غریبی نیست. همین امروز در صفوف جریانات و سنتهای سیاسی متفاوت به وفور آن را میبینیم. معضل آنجا آغاز میشود که ارزیابی من یا شما، وقتی که به چه باید کرد میرسد، پراتیک متفاوتی را در مقابل حزب قرار میدهد. این استنتاج سیاسی و پراتیکی است که منشا شکاف در میان گرایشات درون یک سنت واحد است. در مواردی این ارزیابیها و پراتیک منتج از آن چنین است که کلا جریان مربوطه را در مکان اجتماعی متفاوتی قرار میدهد و با اهداف اعلام شده و اولیه آن در تقابل جدی قرار میدهد. اما اگر داشتن ارزیابی و تحلیل ما را به پراتیک ماهیتاً متفاوتی نرسانده است، صفیندیهای مصنوعی و غیر اجتماعی برمبنای باورها و تحلیل ها نه منفعتی بجال این جنبش دارد و نه دردی را از هر سو دوا میکند. میتوان جدل و بحث کرد و نادرستی منطق درونی و متد این دیدگاه فرضی و مضرات آنرا را نقد کرد. این هیچ ایرادی ندارد. مارکسیستها همیشه جریانات و احزاب سیاسی را براساس پراتیک سیاسی و طبقاتی شان ارزیابی میکنند و نه براساس آنچه این احزاب در مورد خود میگویند. انتساب یک جریان به راست یا چپ یا وصل کردن اختیاریش به این و آن جنبش و طبقه حاکم بدون اثبات و نشان دادن پراتیک طبقاتی منطبق بر این دیدگاهها و بدون نشان دادن مکان عینی اجتماعی و طبقاتی متفاوتش در قلمرو جامعه و صفیندی طبقات، شبیه صدور احکام قوا گونه است که چفت و بست با واقعیات اجتماعی ندارد. زمانی بروز تمایلات ناسیونالیستی مهندی و خطی در حزب کمونیست ایران را عده ای "ارزیابی متفاوت" مینامیدند. اما همان خط طی دوره ای خود را در

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

شود.

کمونیسم کارگری، بنظر من، طی 5 سال اخیر از این بوته آزمایش چندان سر بلند بیرون نیامده است. تفاوت های تاکتیکی منجر به جدایی های سیاسی عمیق شده است. انشعاب 2004 از حزب کمونیست کارگری یک نمونه برجسته این اشتباه تاریخی است. تفاوت های تاکتیکی و سیاسی درون رهبری وقت حزب وجود داشت و این کاملاً طبیعی است. بویژه در شرایط آن زمان حزب، درست پس از مرگ منصور حکمت و از دست دادن اتوریته و مرجع فکری حزب. متأسفانه اجازه دادیم که این تفاوت ها در اختلافات شخصی و جنگ قدرت و غیره ضرب شود و به انشعاب منجر شود. این یک اشتباه تاریخی مهلک بود. با تجربه و دانش کنونی، بر این باورم، که میشد و می بایست از این انشعاب جلوگیری میکردیم. و جنگی که پس از این انشعاب به آن دامن زده شد و روش زشتی که هنوز از جانب رهبری ح ک ک ادامه یافته است، همگی بیانگر دید و بینش غلط از جنبش کمونیسم کارگری و مقوله حزب سیاسی است.

"حزب تعدد نظرات" دارای یک تاریخچه معین در جنبش ما است. لذا اظهار نظر در این مورد به سوء تعبیری میتواند منجر شود. من به آن تحلیل معین ارائه شده کاری ندارم. در مورد این مقوله خارج از این متن تاریخی نظر میدهم. روشن است که درون یک حزب نظرات متفاوت موجود است. انسان ها بشکل یکسان و یونیفورم فکر نمیکنند. زمانی که یک مرجع فکری قوی در یک حزب و جنبش موجود است، مثل وجود منصور حکمت، اکثریت به نظرات اعلام شده توسط این مرجع تمایل پیدا میکنند و قانع میشوند. در شرایط فقدان چنین مرجعی باید پذیرفت که سیاست هایی با سایه روشن های بعضاً عمیق مطرح میشود. یک حزب سیاسی پویا، زنده و سالم در رابطه با این سایه روشن ها بحث و جدل میکند

صفحه ۲۱

ناسیونالیستی، یک سیاست انترناسیونالیستی زمینی که به رشد کمونیسم کمک کند از اهمیت بسیاری برخوردار است. عموماً جریانات کمونیستی از این بوته آزمایش سر بلند بیرون نیامده اند. در تاریخ معاصر ایران جنگ ایران و عراق بوته آزمایش بسیار تعیین کننده ای بود. ارزیابی و تحلیل سیاسی مارکسیستی سازمان اتحاد مبارزان کمونیست در آن مقطع مغایر با کلیه جریانات چپ بود. چپی که بعضاً به ناسیونالیسم و دفاع از میهن در غلطید و بعضاً به سیاست های پا در هوای تبدیل جنگ به جنگ داخلی. به این اعتبار ارزیابی سیاسی و اتخاذ تاکتیک نقشی تعیین کننده برای احزاب کمونیستی دارد و میتواند تأثیرات مهم و پایداری در سرنوشت یک حزب داشته باشد.

هم تاکتیک و هم استراتژی هر دو مهم و تعیین کننده اند. اما نه هر تاکتیکی، تاکتیک های اصلی در مبارزه سیاسی میتوانند سرنوشت ساز باشند. به این معنا هر "سایه روشنی" این نقش را ندارد. کمی به راست یا چپ کشیدن تعیین کننده نیست. باید اهمیت و جایگاه هر تاکتیک را بطور کنکرت ارزیابی کرد. بطور نمونه اکنون تعیین سیاست و تاکتیک درست در قبال خطر حمله نظامی به ایران و مسله تحریم اقتصادی بسیار مهم است و موضع راست یا اولترا چپ در قبال آن نقش تعیین کننده ای دارد. اما فرضاً اتخاذ تاکتیک در قبال 8 مارس یا 16 آذر این نقش را ندارد. ممکن است یک جریان کمونیستی در قبال این رویدادها کمی به راست یا چپ بکشد، این کاملاً درون جنبش کمونیستی مجاز است و باید بشیوه ای رقیفانه نقد و بحث

ارزیابی سیاسی از اوضاع جامعه را در تبیین جایگاه نیروهای سیاسی چگونه می بینید؟ تاکتیک یا استراتژی؟ تاریخاً این تفاوتها چه نقش و جایگاهی در جنبش کمونیستی ایفاء کرده است؟ ضعفها و نقاط قوت جریانات موجود در کمونیسم کارگری را در این رابطه چگونه می بینید؟ "سایه روشنها" در تبیین های سیاسی چه مکانی در یک حزب سیاسی دارند؟ آیا سایه روشنها روایت دیگری از حزب "تعدد نظرات" نیستند؟

آذر ماجدی: قطعاً ارزیابی از اوضاع سیاسی جامعه نقش تعیین کننده ای در تبیین تاکتیک های یک جریان کمونیستی دارد. بطور نمونه به تاریخ اخیر جامعه ایران نگاهی بیاندازیم. زمانی که خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب شد و دو خرداد دست بالا را پیدا کرد، بخش عمده جریانات چپ و باصطلاح کمونیستی با درجات متفاوت دو خردادی شدند. این یک سیاست مطلقاً راست بود. بخشی نیز کوشیدند این واقعه را ندیده بگیرند. گویی هیچ اتفاقی نیافتاده است. این دسته نیز از آن چپ های حاشیه ای نامربوط به جامعه هستند. تحلیل منصور حکمت از اوضاع سیاسی و سیاست هایی که از این تحلیل اتخاذ شد، حزب کمونیست کارگری را در یک مکان کاملاً متفاوت قرار داد. این حزب توانست در این دوره رشد چشمگیری کند و به یک حزب معتبر سیاسی بدل شود. این شرایط و ارزیابی متفاوت سیاسی ضمناً موجب استعفاء عده ای از حزب شد. به این معنا ارزیابی سیاسی و تعیین تاکتیک میتواند اهمیت حیاتی داشته باشد.

یک موردی که تاریخاً جریانات کمونیستی را به بوته آزمایش جدی گذاشته است، جنگ است. در قبال جنگ تعیین یک سیاست ضد

تغییر نداده، آنچنان قطبی میشود که طرف مقابل را تا بغل دست بوش و خامنه ای میبرد! نتیجه اینست که این ارزیابی و مواضع به سیاست و پراتیک متفاوتی تبدیل نشدند اما جنگ بر سر آنها به انشقاق و جدائی منجر شده است! نهایتاً خطوط و سایه روشنهای مختلف درون یک حزب و یک سنت اجتماعی واحد امری غیر قابل اجتناب است. احزاب بنا به مکانیزم کارشان و رابطه ای که با جامعه برقرار میکنند، خطوط سیاسی و جناحها را در درون خود بازسازی میکنند. احزاب سیاسی بطور کلی نه همیشه یکدست اند و نه همیشه به جناحهای متفاوت با پلاتفرمهای متفاوت تقسیم شدند. اما وجود تبیین های تئوریک و سیاسی مختلف، تاکیدات متفاوت، و غیره امری اجتناب ناپذیر است. این دیدگاهها در حالت بسط یافته آن بسادگی میتوانند در قالب فراکسیونهای حزبی تعین یابند. تنها زمانی که یک جریان سیاسی و حزبی از نقطه رجوع اجتماعی و طبقاتی خودش کنده میشود و بنا به سیاست و پراتیکی که اتخاذ کرده است وارد سنت و جنبش اجتماعی دیگری شده است، میتوان از تغییر ماهیت طبقاتی و جنبشی آن سخن گفت. در غیر اینصورت احکامی اختیاری و غیر دقیق و دلخواهی صادر شده است. تردیدی نیست که باید دیدگاههای راست، پوپولیستی، آوانتوریستی و پاسیفیستی در یک حزب کمونیستی را بدون تعارف نقد کرد و همواره از برنامه و پرچم مارکسیستی حزب دفاع کرد. این یک وظیفه تعطیل ناپذیر و غیر قابل گذشت هر کادر کمونیست کارگری است. مسئله بر سر قطبی شدن های بیموردی است که لطمات زیادی به ما زده است و متأسفانه هنوز بدرجات مختلف عمل میکند.

یک دنیای بهتر: کلا جایگاه

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

اتخاذ چنین سیاستهای راست و "تجدید نظر طلبانه" پی برد. تغییر و تحولاتی را که منجر به روی آوری به چنین سیاستهایی شد مورد بررسی قرار داد. باید مجموعه پراتیک و سیاست آن‌ها را پیش از اتخاذ چنین سیاستهایی هم مورد بررسی قرار داد.

من وجود تبیین های سیاسی متفاوت و همچنین ارزیابی سیاسی متفاوت در چهار چوب برنامه و افق و اهداف مشترک در یک حزب سیاسی را کاملا امر مجازی میدانم. و اگر اجازه بدهند "کفر" بگویم حتی وجود جناحها و گرایشات چپ و راست و سانتر را هم در یک حزب واقعی سیاسی و اجتماعی امری طبیعی میدانم. راستش عدم وجود چنین گرایشاتی باید موجب تعجب شود. مشروط بر آنکه این گرایشات و جناحها به یک جنبش اجتماعی واحدی تعلق داشته باشند. به این اعتبار وجود "تعدد نظرات" در یک حزب امری طبیعی است. آیا منکرین چنین واقعیتی با کاغذ ترنسل نظرات تمام اعضاء خود را آزمایش کرده اند؟ اما مساله این است که یک حزب سیاسی و جدی بر اساس "تعدد نظرات" و یا "مخرج مشترک نظرات" عمل نمیکند. قطعنامه ها و سیاستهایش بر مبنای "تعدد نظرات" شکل نمیگیرد. بالاخره یک "نظر" و "سیاستی" در هر دوره بر حزب و ارگانهایش حاکم میشود. قطعنامه هایش یک سیاست واحدی را منعکس میکند. از طرف دیگر کمیته های هر حزبی فقط بر مبنای اراده مشترک و سیاست مصوب میتواند به پیش برده شود، نه بر مبنای "تعدد نظرات". تعهد به پیشبرد اهداف و سیاستهایی که مورد توافق اکثریت کمیته ای قرار گرفته است، پیش شرط کار اصولی و روتین هر کمیته حزبی و کسانی است که

تفاوت در ارزیابی خود را مبنای اختلاف جنبشی خود با نیروهای دیگر موجود در کمونیسم کارگری قرار دهد. این تقسیم بندی مستقل از ارزیابی سیاسی درست یا غلط اصولا نادرست است. یک نمونه دوری از سنت کمونیسم کارگری است.

اجازه دهید مثال تاریخی بزنم. مارکس معتقد بود که تلاش کمون پاریس به دلایل سیاسی و مادی معینی شکست خواهد خورد. تعرض طبقه کارگر پاریس را بعضا در شرایط آمادگی کامل نمی دید. اما زمانیکه این تعرض آغاز شد، زمانیکه طبقه کارگر برای تصرف قدرت پا پیش گذاشت، با تمام قوا به تلاش برای پیروزی آن پرداخت. آیا این مند برای نئو پوپولیستهای ما قابل درک است؟

به لحاظ سیاسی و تاریخی برخی تغییرات و جهتگیری ها در احزاب میتواند به تغییر در مکان اجتماعی شان در یک جنبش اجتماعی تبدیل شود. مکان سیاسی احزاب "سیال" است، اما جنبشها "ثابت" اند. بعضا در بزنگاههای سیاسی جریانهای سیاستهایی را اتخاذ کرده اند که منجر به تغییر مکان اجتماعی آنها در یک پروسه سیاسی کم و بیش طولانی شده است. این اتفاقات هر چند نادر اما ممکنند. اما پیش از آنکه عامل چنین تغییری اتخاذ یک سیاست معین باشد، علت را باید در ماهیت اهداف و مکان اجتماعی این جریانات جستجو کرد. آن جریاناتی که در در انترناسیونال دوم به دفاع از "دولت و میهن خودی" در غلطیدند و سیاست شوونیستی و دفاع طلبی را پیشه کردند، یک شبه خواب نما نشدند. برای شناخت همه جانبه باید به علت

مکان و تعلق اجتماعی و طبقاتی یک نیروی سیاسی است. این شاخص اصلی تمایز نیروها از نقطه نظر ماست.

کمونیسم یک جنبش اعتقادی نیست. یک مجموعه ارزیابی سیاسی نیست. مجموعه ای از "ارزیابی ها از اوضاع سیاسی" نیست که چنانچه با ارزیابی سیاسی دیگری در تقابل قرار گیرد، به تفاوت جنبشی ای منجر شود. کسانی که از کار و فعالیت و هویت خود اصولا تبیین نظری، اعتقادی و فکری داشته باشند، به این تقسیم بندیها چنین جایگاهی میدهند. این یک ویژگی سنت چپ رادیکال است. کمونیسم کارگری یک جنبش اجتماعی است. حرکتی بالفعل و همیشگی است. عینی و مقدم بر اندیشه ها و باورهای سیاسی و فورمولاسیونهای تئوریک وجود داشته و خواهد داشت. مارکس در مانیفست و همانطور که منصور حکمت تاکید میکند، روش مارکس در تبیین نیروهای سیاسی اساسا بر تفکیک اجتماعی و طبقاتی این گرایشات و تفکیک مکتبی و سیاسی آنها استوار است. مارکس تفاوت اجتماعی کمونیسم کارگری را با سوسیالیسم طبقات دیگر، با سوسیالیسم بورژوازی، با سوسیالیسم فنودالی و غیره بیان میکند. این جریانات را بمثابه جریانات حرکات طبقاتی متفاوت و جنبش های اجتماعی متفاوت و نه مکاتب سیاسی و یا بدتر "ارزیابی های سیاسی" مورد بررسی قرار میدهد. رابطه جنبش و تفکر، جامعه و اندیشه برای مارکس و کمونیسم کارگری وارونه نیست. مارکس از تقابل جنبش های اجتماعی و بر این مبنای تقابل آراء و افکار و سیاستها حرف میزند.

امروزه رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری تلاش میکند،

و سپس بر مبنای نظر اکثریت تعیین سیاست میکند. در نتیجه یک حزب بعنوان حزب یک قطعنامه و نظر را اعلام میکند اما کادرها و رهبری این حزب میتوانند از نظرات متفاوتی برخوردار باشند. این واقعیت و دینامیسم یک حزب سیاسی است.

اما متاسفانه این مقوله در میان جنبش ما به درست جا نیافتاده است. یکی از موانع اصلی هیاهو و شلوغ کردن سطحی در قبال مسائل نظری بوده است. تلاش برای کسب نیرو با هیاهو، بدون آنکه تلاش شود مسائل بطور پایه ای و عمیق درک شود. به این صورت هم مقوله تعدد نظرات و هم رای اکثریت بشکل کاریکاتور درآمده است. اکنون بحث در مورد این مقولات در یک فضای "خنثی" و جدا از تاریخ چند سال گذشته بنظر سخت و پیچیده میاید. کاری که باید به آن مبادرت ورزیم.

علی جوادی : صدور حکم شدید و غلیظ و "سیاه و سفید" کردن شاید کار چندان جالبی نباشد. اما اگر باید پاسخی در این چهار چوب داده شود، باید بگویم که چنانچه از عرصه های خاکستری چنین تفاوتی صرف نظر کنیم، بنظر تبیین سیاسی اوضاع عمدتا مقوله ای در محدوده "تاکتیک" است. مولفه ای برای تعیین تاکتیک و پراتیک سیاسی است. تفاوت در ارزیابی سیاسی از اوضاع جامعه الزاما به تفاوت در استراتژی و اهداف و افق و امر اجتماعی منجر نمیشود. به هر حال با یک ارزیابی "اغراق شده" از موقعیت و نیروی سیاسی خود میتوان دست به ماجراجویی زد. همانطور که با یک ارزیابی "تقلیل یافته" میتوان در پیشبرد سیاستهای تاکتیکی کند حرکت کرد. هر دو حالت ممکنند! مساله اما قبل از هر چیز بر سر

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

مسئولیت‌های اجرایی و سازمانی را در کمیته ای به عهده میگیرند.

به این اعتبار من به وجود "تعدد نظرات" سیاسی در یک حزب به مثابه یک واقعیت و داده سیاسی و نه یک ضرورت سیاسی باور دارم. اما به "حزب تعدد نظرات" سیاسی باوری ندارم. من به دنبال پیدا کردن و یا تراشیدن نظرات سیاسی متعدد در حزب نیستم. وجود نظرات متفاوت را یک ویژگی و خصلت همیشگی حزب نمیدانم که باید ساختارش را بر آن استوار کند. خیر! من در هر دوره تمام تلاشم را خواهم کرد که دیگران را به نظر سیاسی خود متقاعد کنم. اما باور به نظر سیاسی مشترک را پیش شرط یا شرط عضویت در حزب نمیدانم. بار دیگر بمنظور جلوگیری از گرد و خاکهای مخالفین گرمای تاکید کنم، مشروط بر اینکه این نظرات ناقض اصول برنامه ای و سازمانی حزب نباشند، نظراتی اساسا متعلق به جنبش اجتماعی متفاوتی نباشند. این اساس حرف فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری بود. در همین راستا پراتیک تاکونوی حزب اتحاد کمونیسم کارگری در این زمینه را بسیار مثبت و الگویی برای کل کمونیسم کارگری ارزیابی میکنم. این پراتیک را ادامه پراتیک سیاسی ای منصور حکمت میدانم زمانیکه "کانون کمونیسم کارگری" رهبری اجرایی و سیاسی حزب کمونیست ایران را در دست گرفت. نگاهی به نشریات "کمونیست" آن دوره به اندازه کافی افشاگر این جنجال پوپولیستهای ما است. عین همین پراتیک را در انترناسیونال های

دوره منصور حکمت مشاهده میکنیم. این دوستان بهتر است این ادعاهای کاذب خود رابه پای سنت کمونیستی منصور حکمت ننویسند.

سیاوش دانشور: نمیتوان دسته بندی تاکتیک یا استراتژی را به هر ارزیابی بطور کلی اطلاق کرد. بسیاری ارزیابی ها خود را به سطح تاکتیک و شعارها و استنتاجات سیاسی نمیرسانند و خود را در سطح یک تحلیل نگاه میدارند. نوعی ارزیابی اساسا تاکتیک متفاوتی را پیشنهاد میکند که راه پیشروی جنبش طبقاتی و سوسیالیستی را هموار میکند. تاکتیک دیگری در اساس استراتژی متفاوتی یا بنیانهای استراتژی متفاوتی را فرموله میکند. در سنت کمونیسم کارگری رابطه روشنی بین تاکتیک و استراتژی برقرار است. تاکتیک برای ما نمیتواند با اصول استراتژیک و اعلام شده ما در تناقض قرار بگیرد. ما نمیتوانیم به نام تاکتیک سیاستی را پیش ببریم که در تناقض با اهداف سوسیالیستی ما باشد. بنابراین باید در هر مورد مشخصا حرف زد. اگر بحث برسر اشتباه محاسبه یا ندیدن جوانبی از اوضاع در تعیین تاکتیک باشد، علی القاعده یک حزب سیاسی زنده و فعال در جامعه فوراً متوجه کمبودهایش میشود. محدودیتها را نقد میکند و راه دیگری برای پیشروی اتخاذ میکند. اما اگر بحث برسر سیاست و تاکتیک است که صرفا وضع را تبیین میکند و دستور خاصی برای دخالت ندارد، آنوقت "چپ و راست" آن ثانوی اند. نه طبقه کارگر و مبارزه اجتماعی از آن متأثر میشود و نه این سیاستهای متفاوت تأثیرات تعیین کننده ای در این مسیر دارند. اینجا سوال نقد کل متدولوژی چپ رادیکال و قرار دادن یک پلانفرم انتقادی- پراتیکی و کمونیستی پاسخ است.

در مورد سایه روشنها و وجود تمایزات و غیره در درون یک سنت واحد بالاتر جواب دادم. اینجا این را تاکید کنم که هیچ کدام از احزاب موجود عملا حزب تعدد نظرات به معنی نظرات سیاسی سنتهای مختلف اجتماعی نیستند. هر کدام هر تاکید و توضیحی دارند، عملا حامل دیدگاهها و روشها و سبک کار و بینش متفاوت هستند. اینکه هر کدام از این دیدگاهها در فرجام منطقی خود به کدام سیستم فکری و سیاسی متفاوت با سنت کمونیسم کارگری میرسند و یا اساسا تمایل سیاسی و ماتریال اجتماعی و حزبی تبدیل به پدیده دیگری را دارا هستند یا نه را باید دقیق شد. آنچه روشن است خط چپ رادیکال توان پیشروی بیشتر ندارد. یا در انتظار میشیند یا نامیدی را ترویج میکند. یا به آوانتوریسم روی می آورد و یا پاسیف میشود. وضعیت امروز اگر یک مشخصه دارد اینست که بازنگری به روند گذشته بعد از رویدادهای تلخ جدائی با چشم بازتری و بشکل عمومی تری جریان دارد. در این میان حرکت و سمتگیری فعالین به این یا آن طرف ساده تر میشود. تلاش برای راه حل دادن برای معضلات واقعی و تقویت و انسجام این جنبش روی خط مارکسیستی و کارگری افزایش پیدا میکند. به نظر من خط چپ رادیکال در این جدال بازنده است. یعنی قادر نیست روی این خط به جریان قابل اعتنائی تبدیل شود.

یک دنیای بهتر: دو جریان "حکمتیست" و "حزب کمونیست کارگری" یکدیگر و ما را متعلق به جنبش دیگری میدانند. حککا خود را تنها نیروی کمونیسم کارگری میدانند

و لاغیر. بخشهای غیر "متحزب" کمونیسم کارگری بعضا هر سه جریان را خارج از کمونیسم کارگری میدانند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری حرف متفاوتی دارد. شاخصهای ارزیابی نیروهای متعلق به یک جنبش چیست؟ برنامه؟ دیدگاههای سیاسی و تاکتیکی؟ جایگاه اجتماعی و طبقاتی چه مکانی در این ارزیابیها دارند؟ با کدام تغییرات معین میتوان از تغییر مکان اجتماعی و طبقاتی نیروهای سیاسی سخن گفت؟

آنر ماجدی: بنظر من هر سه ارزیابی فوق اشتباه است. نمیتوان بطور دلخواه کسی را درون جنبشی قرار داد یا از جنبشی بیرون انداخت. باید ارزیابی ما بر یک سری مولفه های عینی استوار باشد. تحلیل این سه جریان بنظر من فاقد این عینی گری است. دلخواهی است. ما پیش از این در تحلیل های متعدد به این ارزیابی ها پاسخ گفته ایم.

بطور نمونه دو گرایش سندیکالیستی و شورایی درون طبقه کارگر وجود دارد. هیچ تحلیل گری نمیتواند بطور دلخواهی یکی از این گرایشات را از درون طبقه کارگر یا جنبش کارگری بیرون بیاندازد. این دو گرایش متعلق به جنبش کارگری است، یکی گرایش رفرمیستی و دیگری گرایش سوسیالیستی یا کمونیسم کارگری درون طبقه را نمایندگی میکند. در این مورد شاید بحث چندانی لازم نباشد. رفقای که هر یک دیگری را از جنبش کمونیسم کارگری بیرون میاندازند با این بحث شاید مخالفت چندانی نداشته باشند. اما وقتی به جریانات متحزب یا غیر متحزب مستعفی از این احزاب برمیگردد این تحلیل مطرح میشود.

بنظر من حتی این تحلیل بیانگر سکتاریسم و "دعوی خانگی" میان این جریانات است. در تحلیل نهایی این تحلیل سطحی است. فاکتورها یا مولفه هایی را برای ارزیابی

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

کارگری است.

تعریف نمیکند. یک متد ارائه نمیدهد که هر ناظری بتواند بر مبنای آن تحلیل کند و به نتیجه برسد. الان به این شکل است که رهبری ح ک ک فکر میکند صاحب جنبش کمونیسم کارگری است، دربان این جنبش است. هر کس به رهبری این حزب سلام کند به این جنبش تعلق دارد، هر کس به آن نقد کند هوادار جمهوری اسلامی است. ح ک ک شکل اغراق شده و کمیک این گرایش را نمایندگی میکند.

اما تحلیلی که حزب حکمتیست یکماه پس از تشکیل حزب اتحاد کمونیسم کارگری از حزب ما و ح ک ک ارائه داد نیز همانقدر بی پایه، غیر مارکسیستی و دلبخواهی بود. بیشتر بر غرض ورزی و نفرت و سکتاریسم متکی بود تا یک تحلیل عینی و مارکسیستی.

مباحث منصور حکمت در مورد "مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری" و همچنین مباحث او در سمینارهای کمونیسم کارگری مبانی و مولفه های ملموسی را بدست میدهد. بنظر من آن گرایشی که برنامه یک دنیای بهتر را می پذیرد (این برنامه بسیاری از مولفات پایه ای کمونیسم کارگری را فرموله بیان کرده است.) به جنبش شورایی متعلق است و سوسیالیسم فوری را بعنوان هدف استراتژیک خود قبول دارد به جنبش کمونیسم کارگری متعلق است. اختلافات تاکتیکی و سایه روشن های سیاسی درون این جنبش کاملاً طبیعی و جایز است. برخی برخورد ها بیشتر مبصر مابانه است تا یک تحلیل جدی سیاسی. ما باید بر این مینا خواهان اتحاد صفوف کمونیسم کارگری باشیم و برای انسجام و اتحاد درون این صفوف بکوشیم. این یک شرط لازم و ضروری پیروزی کمونیسم

اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطح رویایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکشهای اجتماعی شده اند و کشمکش های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. عبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایشات و سنتهای مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنتها و گرایشات احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود می آیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنتها و یا تلفیقاتی از آنها هستند."

این متد ما در ارزیابی از جریانات درون جنبش کمونیسم کارگری است. بعلاوه باید تاکید کرد که تشکلات جنبش کمونیسم کارگری به هیچوجه محدود به جریانات تحزب یافته کمونیسم کارگری نیست. اکنون محافل و کانونهای متعددی در هر گوشه جامعه سر بلند کرده اند که خود را متعلق به کمونیسم کارگری و منصور حکمت میدانند. ما تمام این جریانات را بخشهای مختلف کمونیسم کارگری میدانم. اما این ارزیابی ابدی و ازلی نیست. احزاب و جریانات دگرگون میشوند. شاخص من در این ارزیابی همانطور که پاسخ به سؤالی از هیات دایر حزب اشاره کردم این است:

"آنها که میگویند جنبش کمونیسم کارگری تنها دارای

یک گرایش است و آنهم تنها گرایش حزب و جریان خودشان، نه شناختی از گرایشات موجود در جنبشهای اجتماعی دارند و نه دلشان از این وضعیتی که جنبش کمونیسم کارگری به آن دچار شده است، به درد آمده است. این جریانات از قرار بالا رفتن درجه تفرقه و پراکندگی صفوف کمونیسم کارگری را شاخصی بر حقانیت بیشتر خود میدانند. هر چه کوچکتر، هر چه منزوی تر، هر چه فرقه ای تر، هر چه کم تاثیر تر، از قرار کمونیستی تر، از قرار کارگری تر؟! این تلقی بازتاب تفکر و پراتیک چپ رادیکال و حاشیه ای در صفوف کمونیسم کارگری است. ربطی به کمونیسم اجتماعی مارکس و حکمت ندارد. کمونیسم کارگری مانند هر جنبش اجتماعی دارای گرایشات متفاوتی در صفوف خود است. اردوی کمونیسم کارگری مانند هر اردوی دیگر اجتماعی دارای سنت ها و گرایشات سیاسی متفاوتی در صفوف خود است. همانگونه که جنبش ناسیونالیسم پرو غربی دارای گرایشات متعددی در صفوف خود است. همانگونه که جنبش ملی اسلامی دارای گرایشات متعددی است. اختلافات سیاسی میان نیروهای این جنبش در اساس اختلافات تاکتیکی هستند. برنامه ای و استراتژیک نیستند. اجتماعی و طبقاتی نیستند. بیانگر تعلق به جنبشهای متفاوت اجتماعی نیستند. ما معتقدیم که احزاب و جریانات متعدد کمونیسم کارگری علیرغم اختلافات تاکتیکی و سیاسی به یک جنبش واحد اجتماعی تعلق دارند. ملاک های اصلی به نظر ما از این قرار است: ۱- جایگاه و مکان اجتماعی و پراتیکی این احزاب در جدال طبقاتی جاری در جامعه. رابطه سیاسی و عملی این تشکله با طبقه کارگر و مطالبات کارگری بطور کلی و با جنبش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر بطور اخص. جدایی و تقابل این جریانات با جنبش ناسیونالیستی پرو غربی و جنبش ملی - اسلامی در جامعه. این فاکتورها گویای مکان اجتماعی و پراتیکی این احزاب در جامعه و تعلق اجتماعی

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

جنبش بورژوائی دیگر زیادی هوایی است. حقیقت اینست تبیین های اینچنینی قادر نیست اشتراکات عمیق و پایه ای تر این جریانات را توضیح دهد و بیشتر ناشی از تبیینی درونی برای توضیح عملکرد و موجودیت فعلی خود است. و بالاخره باید این را تصریح کرد که طرح این دیدگاهها نهایتاً از کمبود معرفتی نیست بلکه بازتاب تمایلاتی سیاسی است که هنوز قالب اساسی خود را نگرفته است. برگرداندن کمونیسم کارگری روی ریل و سنت سیاسی و حزبی اش تنها از مسیر نقد این دیدگاهها حاصل نمیشود، بلکه لازمه اش اینست که اثباتاً و اجتماعاً این دیدگاهها را در پراتیکی کمونیستی و کارگری پاسخ داد و به حاشیه راند. چون مادام که تفاوتی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی برای جامعه و جنبش ما ملموس و مادی نشده است، این مباحث در سطح جنگ عقاید باقی میمانند.

یک دنیای بهتر: مبارزه درون حزبی، جدل تئوریک، و پلمیک سیاسی در سنت "مارکسیسم انقلابی" و "کمونیسم کارگری" در دوران حیات منصور حکمت معنا و ویژگیهای خاصی داشت. نقد عمیق و سیاسی، نقد مخالف در نقاط قدرتش، نقد منصفانه و اجتماعی از مختصات قابل تشخیص این سنت و جنبش بود. اما این ویژگیهای پایه ای این سنت امروز تغییرات فاحشی کرده اند. در مواردی بعضاً نفرت، پرخاشگری، ناسزا گویی، تحقیر و تخریب کاراکتر فرد در این جنبش جا باز کرده است! چرا؟ دلایل این تغییر و جا باز کردن چیست؟ آیا باید کلاً خود را از این فضا دور کرد؟ چگونه میتوان ریشه های این وضعیت را خشکاند؟ چه باید کرد؟

آذر ماجدی: متأسفانه این برخورد در جنبش کمونیسم کارگری باب شده است. این یک روش بسیار مخرب است. ربطی به کمونیسم کارگری و مارکسیسم ندارد. روش

مبارزه طبقاتی و بروزات آن، و مشخص تر جنبش و مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری، جایگاهی نداشته باشند و یا سیاست و پراتیک شان به جدائی از این مبارزه متکی باشد. کم نبودند احزابی که دو آتشه "سوسیالیست" خود را معرفی کردند اما "سوسیالیسم" شان تا سردر بازار و کانون نویسندگان فراتر نرفته است و عملاً در بستر جنبشهای ناسیونالیستی و غیر کارگری به زیست سیاسی خود ادامه میدهند. "سوسیالیسم" و برنامه "سوسیالیستی" این احزاب نیز بیشتر ملهم از ناسیونالیسم و دمکراسی و ضد دیکتاتوری است تا نقد ضد کاپیتالیستی و مارکسیستی کارگر. اما اگر احزابی رابطه شان را با جنبشها و سنتهای سیاسی طبقات دیگر از موضعی کارگری تبیین میکنند و نبض شان با مبارزه کارگر علیه سرمایه و سنت سوسیالیستی در جامعه میزند، اگر از برنامه و افق سیاسی و حتی استراتژی کمابیش یکسانی برخوردار هستند، علیرغم وجود تفاوتها در برخی سیاستها و تاکتیکها، بخشیدن شان به بورژوازی و ناسیونالیسم تنها راه رفتن در مسیر مقولات نیست، بلکه یک شانه بالا انداختن سکتاریستی و غیر مسئولانه است. بگذارید اینطور طرح کنم که قدرت و اتوریته فکری کمونیسم کارگری منصور حکمت بیشتر از آنست که هر جریانی دلخواه و یواشکی سیاستهای دیگری را تا به آخر جابباندازد. اگر این جریانات همه بر سرنگونی جمهوری اسلامی و برپائی حکومت کارگری و یک جمهوری سوسیالیستی و پیاده کردن برنامه یک دنیای بهتر هنوز تاکید دارند و تلاش میکنند فعالیتشان را در این چهارچوب تنظیم کنند، آنوقت اطلاق آنها به

ماست. بهرحال هر زمان که چنین تحول منفی ای صورت گیرد، در باره آن زمان باید در باره آن بحث و اظهار نظر کرد.

سیاوش دانشور: ارزیابیهای فوق و ارزیابیهای مشابه به نظر من غیر مسئولانه است. تعلق اجتماعی و طبقاتی کمونیسم کارگری را با یک حکم این و آن نمیتوان منتفی اعلام کرد یا مصنوعاً برای کسی ایجاد کرد. من هم میگویم که سیاستهای معینی در این و آن حزب غیر کمونیستی و نادرست و یکجانبه است. در این موارد زیاد حرف زدیم. مولفه های بسیار عمومی تر و اجتماعی تری جریانات مختلفی را در یک سنت واحد اجتماعی تعریف میکنند. مولفه هائی که تبیین تئوریک دقیق این یا آن هنوز شاخص تعیین کننده ای برای آن نیست. مثلاً برنامه حزب، اعلام تعلق به اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر، تعلق به گرایش مارکسیستی در کمونیسم، فعالیتهای عمدتاً یکسان سیاسی، سنتهای نسبتاً یکسان فعالیت، پروژه های نسبتاً یکسان، و حتی دیدگاههای سیاسی نسبتاً یکسان در زمینه های مختلف. اینها در قیاس با اختلافات تاکتیکی و اختلافات سیاسی بسیار عمده تر و استراتژیک تراند. تردیدی نیست که اختلافات متدولوژیک و سیاسی روشنی هم موجود است. اختلاف در زمینه نگرش به حزبیت و رهبری و سازمانگری و غیره هم هست. نظرات بغایت نادرست و مخربی هم مطرح میشوند. اما اینها همانطور که گفتم هنوز تبدیل این یا آن حزب را به جریانی بورژوائی و راست و ناسیونالیست توضیح نمیدهند.

ملاک ما چیست؟ کمونیستها به احزابی غیر کمونیستی و یا بورژوائی میگویند که اولاً این احزاب در جامعه و جبهه های

شان به جنبش واحد کمونیسم کارگری است. ۲- برنامه، افق و اهداف سیاسی و استراتژیک واحد و یکسان. این احزاب تماماً دارای برنامه واحد و هدف استراتژیک یکسانی هستند. استقرار آزادی، برابری و یک حکومت کارگری و مفاد "یک دنیای بهتر"، فصل مشترک همه این احزاب به لحاظ برنامه ای و استراتژیک است.

بنظر ما مستقل از تبیین این سازمانها از یکدیگر و علیرغم عمق و دامنه اختلافاتشان، عواملی که بر شمردیم بیانگر فصل مشترک و وجود یک بنیاد فکری واحد در این احزاب است. اما در نبود یک مرجعیت پذیرفته شده سیاسی و نظری در این جنبش، طبیعی است که اختلافات تاکتیکی سایه بر نقاط مشترک و اهداف استراتژیک بیاندازد. اختلافات موجود در جنبش ما بازتابی از تأثیر گرایش چپ رادیکال و سنتی در صفوف این جنبش است."

اما در مورد این قسمت سؤال که "با کدام تغییرات معین میتوان از تغییر مکان اجتماعی و طبقاتی یک نیروهای سیاسی سخن گفت؟" باید گفت که ملاک اساساً همان پراتیک اجتماعی است. امروز رهبری حزب کمونیست کارگری از انقلاب فوری سوسیالیستی حرف میزند اما در عمل مشغول پروژه اکس مسلم و کشف فرصتهای ساخته شده در پس جنگ احتمالی و تأثیر مثبت تحریم اقتصادی بر مبارزات مردم است. این یک روند دوری اجتماعی و پراتیکی از کلیت کمونیسم کارگری است. چه زمانی به سرانجامی میرسد که ماهیت این نیرو را دگرگون کند؟ امیدوارم چنین روندی هیچگاه به سرانجام نرسد! امیدوارم که نقد جدی و مسئولانه ما ترمزی بر این حرکت راست روانه رهبری این حزب باشد. بنظر من نقد جدی گرایشات راست این جریان یک وظیفه جدی

در باره برخی مسائل جنبش کمونیسم کارگری...

سیاوش دانشور: احزاب سیاسی در خلا زندگی نمیکنند. فعالیت در احزاب سیاسی همیشه متکی بر سنت مسلط و خط رسمی است. در دوره منصور حکمت این نفرت پراکنی و ادبیات مبتذل فرصت ابراز وجود نداشت. آنجا هم که یکی تند میرفت تذکر داده میشد. تضعیف این سنت بویژه در متن اختلافات و جدائیها به باز شدن فضا برای سنت چپ رادیکال که دوره ای حاشیه ای بود میدان داد. خیلی اوقات انسان تعجب میکند که نویسنده فلان مطلب درچه وضعیتی بسر برده که توانسته اینها را روی کاغذ بیاورد. میتوان درک کرد که یکی برخوردش تند است یا بی تناسب حرف میزند و جوهر بحث اش را فهمید. اما ارتقا بی منطقی و فقر استدلال و پرتاب اتهام به این و آن برای اثبات خود بیش از حد سطح پائین و غیر انسانی و غیر سیاسی است. ما با این موضوع اخلاقی برخورد نمیکنیم. اینها بروزات سننهای غیر کمونیستی کارگری و چپ فرقه ای است که نمونه های آن تاریخا در چپ و راست کم نبودند. این ادبیات بیشتر علائم دور شدن از بستر رسمی یک سنت اجتماعی و نزدیک شدن بیشتر به حاشیه سیاست و اخذ فرهنگ این حاشیه است. وگرنه کسی که بخودش اعتماد دارد، استدلال میکند، بحث میکند، بهترین فرم حرف طرف مقابل را فرض میگیرد، و منصفانه و صمیمانه به نقد میشوند. سیاست ما ابا نباید کرنش در مقابل این روشها و سنتها و یا سکوت در مقابل آنها باشد. یک سنت اجتماعی را اجتماعا میتوان نقد کرد و کنار زد. سیاست ما اینست که در عین نقد این روشها و دیدگاهها که جز تخریب این جنبش هیچ خاصیتی ندارند، اثباتا روش و سنت کمونیستی کارگری را پیش بگیریم و این سنت را مسلط و تحکیم کنیم.*

آثار

منصور حکمت

را بخوانید!

لو دادن آی پی ها میکردند! و برای اینکه به مبارزه "طبقاتی" خود رنگ کمونیستی کارگری بزنند و بگویند که دارند در پس این سیاست با بورژوازی و جریانات فکری اصلی جامعه مبارزه میکنند، به یکبارہ ما و حزب حکمتیست را بطور مضحکی نماینده طبقات دارای جامعه قلمداد کردند؟! یک روز "قوم پرست" و روز دیگر "ملی - اسلامی" و روز سوم "دشمن مردم" و ... ارزیابی کردند. این اتفاق و مشاهده تصادفی نیست. ناشی از جهت گیری متفاوت سیاسی است. جلوه ای از خصلت غیر اجتماعی و پوپولیستی و فرقه ای چپ رادیکال است. بطور کلی هر چه این سنت فشار خودش را بر بخشهایی از کمونیسم کارگری بیشتر میکند، شاهد گسترش این سنت "مبارزه ایدئولوژیک" خواهیم بود. به اعتباری این دردها بروزات تاثیر گذاری یک ترند سیاسی راست بر جنبش ما است.

اما این گرایش رو به افول است. غالب نیست. رو به گسترش نیست. بنظرم با تحركات پوچ بیشتر خود در عین حال دامنه نفوذ خود را نیز محدودتر میکند. این گونه نیست که این روشها به سنت غالب در جنبش ما تبدیل خواهند شد. رشد و گسترش کمونیسم کارگری این گرایش را پس خواهد زد. بعلاوه تمدن سیاسی ای که امروز در این جنبش نمایندگی میشود این سنت را پس خواهد زد. راه حل اما پرهیز از آن نیست. باید فعالانه در پس زدن این گرایش و روشهای مخرب در جنبش مان عمل کرد. برای خشکاندنش باید ریشه گرایشات پوپولیستی و راست را در این جنبش خشکاند. این یک وظیفه مهم ماست.

در جنبش کمونیسم کارگری را باید در ارتباط با تاثیر این گرایشات در جنبش ما و همچنین دوری بخشهایی از این جنبش از سننهای شناخته شده کمونیسم منصور حکمت مورد ارزیابی قرار داد. مساله تاسف بار این است که این گرایشات امروز خود را در قالب و با اسم کمونیسم کارگری به جامعه عرضه میکنند.

ببینید تئوری و مبارزه سیاسی و نظری برای ما ابزاری برای فحاشی، تحقیر شخصیت، هتک حرمت و فخر فروشی و برتری نیست. مارکسیسم برای ما ابزار نقد اجتماعی است. ابزار پی بردن به ریشه های عمیق ترین مسائلی است که رو در روی بشر و جوامع انسانی قرار گرفته است. ابزار و سلاح طبقه کارگر برای رهایی خود و جامعه است.

یک مشاهده ساده گویای جوهر غیر کمونیستی کارگری چنین خصلتی است. همزمان با گسترش این گرایش در سطوحی از کمونیسم کارگری ما شاهد تقلیل نقد سیاسی به جریانات اصلی مانند ناسیونالیسم قوم پرست، ناسیونالیسم عظمت طلب و جریانات ملی اسلامی بوده ایم. مثلا اگر کسی حوصله کند و میزان تبلیغاتی کتبی کادرهای حزب کمونیست کارگری را مورد بررسی قرار دهد، شاهد افول حجم این تبلیغات و گسترش تبلیغات مسموم علیه بخشهای دیگر کمونیسم کارگری است. برای این جریانات گویا مبارزه علیه جریانات اصلی متخاصم در جامعه از کانال مبارزه با نزدیکترین نیروهای سیاسی میگذرد. مثلا زمانی که ما مشغول مبارزه با قوم پرستان و کنگره کذابی شان بودیم این جریان مشغول تهاجم به حزب حکمتیست بمتابیه جریانی که در حال سقوط آزاد به دامن راست ترین جریانات قوم پرست است، بود. در گوشه و کنار هم تهدید به

سکتاریستی چپ سنتی است. باید با تمام قوا از این روش دوری جست و آن را نقد کرد. همانگونه که در بالا اشاره کردم، اختلافات سیاسی - تاکتیکی در اختلافات شخصی و جنگ قدرت ضرب شد و به این فاجعه شکل داد. باید بکوشیم علیرغم گرد و خاک ها و هیاهوهای پوپولیستی و غیرمارکسیستی، سنت نقد سیاسی جدی و بدون فحاشی و تخریب شخصیت را به پیش ببریم. ما از زمان تشکیل فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری کوشیدیم که این روش را پیشه کنیم و تا حدود زیادی نیز موفق بوده ایم.

بعضا دوری از این روش را بمعنای پایان دادن به نقد تعبیر میکنند. این نیز اشتباه است. نقد سیاسی یکی از ارکان پویایی مارکسیسم و کمونیسم کارگری است. نقد سلاح اصلی مارکسیسم است. اما تفاوت یک نقد سیاسی با روش های مخرب فحاشی، اتهام و تخریب و ترور شخصیت باید کاملا روشن باشد. این روش را باید دگر بار درون جنبش کمونیستی جا انداخت و حاکم کرد. بنظرم تا حدود زیادی این چنین شده است. اکنون رهبری ح ک ک است که بجای نقد سیاسی به انبان تهمت و افترا و تخریب شخصی دست میبرد. امیدوارم که اینها نیز روش خود را اصلاح کنند. انزجاری که از این روش درون جنبش کمونیستی موجود است را تشخیص دهند و در روش خود بازبینی کنند.

علی جوادی: اگر از گرد و خاکها و هیجاناتی که در پس هر جدایی صورت میگیرد، بگذریم، کلا شکل گیری چنین پدیده ای را باید ناشی از تاثیر گذاری و رشد گرایشات فرقه گرایانه و چپ سنتی در جنبش کمونیسم کارگری دانست. رشد این گرایشات منفی

انفجار در کارخانه سیمان کرمانشاه

قطع دست یک کارگر

بنا به گزارشی که دریافت کردیم، یک هفته پیش، انفجاری در کارخانه سیمان لاج کرمانشاه رخ میدهد که بر اثر آن دست بهمن زمانی سرکارگر یک از قسمتهای این کارخانه قطع میشود. بهمن زمانی مشغول کار بود که یکی از گلوله های پاکسازی نشده مربوط به دوره جنگ ایران و عراق منفجر می شود. کارگران سریعا بهمن زمانی را به بیمارستان میرسانند و اینجا با معضل دیگری مواجه میشوند: کارفرما در چند سال گذشته هزینه بیمه او را پرداخت نکرده است. این موضوع در هفته گذشته به مجرای کشمکش کارگران این کارخانه با کارفرما شده است.

مصائب جنگ ارتجاعی ایران و عراق هنوز ادامه دارد و در گوشه و کنار کشور از مردم محروم قربانی میگیرد. آنجا هم که مین و خمپاره ای منفجر نمیشود، "حوادث محیط کار" عنوانی است که به قتل و نقص عضو کارگران در محیط کار داده میشود. محیط کار در ایران به قتلگاه کارگران تبدیل شده است. فقدان کمترین استانداردهای ایمنی کار هر ساله تعداد زیادی از کارگران قربانی میگیرد. تعداد قربانیان "سوانح محیط کار" در جهان کمتر از دیگر جنگهای سرمایه داران نیست.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری مراتب تاسف و همدردی خود را با بهمن زمانی و خانواده اش، با کارگران کارخانه سیمان و طبقه کارگر ایران که در وضعیت مشابهی قرار دارند، اعلام میکند. مسئله ایمنی محیط کار و برخورداری کارگران از بیمه مناسب و رایگان جزو بدهی ترین و اولیه ترین حقوق کارگران است. اگر سرمایه داری همین حقوق اولیه را برسمیت نمیشناسد تنها دلیل و منطق اش اینست که کارگر برای سرمایه بجز وسیله ای برای کسب سود نیست. کارگر از نظر سرمایه دار انسانی دارای حقوق نیست، موجودی است که حال و آینده اش را اولویت سرمایه تعیین میکند. طبقه کارگر برای رهایی و خلاصی کامل از این وضعیت راهی بجز پائین کشیدن این نظام ننگین و درهم کوبیدن مناسبات استثمارگرانه اش را ندارد. در عین حال مبارزه برای بهبود شرایط کار یک امر دائمی است.

کارگران سیمان کرمانشاه ضروی است مجمع عمومی شان را برپا کنند و در باره کنترل ایمنی محیط کار و ایجاد استانداردهای لازم، مسئله بیمه کارگران و پاسخ دادن کارفرما به این کلاهبرداری و دزدی آشکار از کارگران، مسئله تامین معیشت و زندگی خانواده بهمن زمانی و پرداخت غرامت به او تصمیم بگیرند. مسئول این جنایات در حق کارگران و بهمن زمانی سرمایه داران و دولت ارتجاعی اسلامی شان است.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۴ دی ماه ۱۳۸۶ - ۱۴ ژانویه ۲۰۰۸



این رژیم را باید سرنگون کرد! سنگسار و عفو بین الملل

شها نوری

است که از قانون شنیع اعدام دفاع میکنند و آنرا "حق" خود میدانند. در صد سال گذشته بحث "رادیکال" حول مسئله اعدام در طیف دولتها و این نوع سازمانها فقط حول نحوه اعدام بوده است. و بهمین دلیل است که سنگسار از نظر این نمایندگان قرون وسطایی محسوب می شود و شاید تغییر آن به اعدام از نوع حلق آویز کردن کافی باشد تا جمهوری اسلامی را از لیست نقض کنندگان حقوق بشر خارج کند.

نمایندگان سازمان عفو بین الملل به این امر واقف هستند که حکومت صد هزار اعدام جمهوری اسلامی در آستانه ۸ مارس سال ۲۰۰۷ فعالان جنبش زنان را به همین دلیل دستگیر کرده و قرار است با پاپوش دوزی و اتهاماتی از جمله "اختلال در نظم عمومی" و "اقدام علیه امنیت کشور"، تحت محاکمه قرار دهند. آنها خوب می دانند که وحشت ناشی از اقدامات تروریسم جمهوری اسلامی که ستون فقرات تروریسم اسلامی است تنها دلیل عقب نشینی آنها در مقابل حکومتهای اسلامی نیست!! آنها سردرگم و مغشوش اند! از لحظه ای که اسلام سیاسی وارد میدان شد، ادیان و مذاهب دیگر نیز دنباله رو آنها شدند و هر کدام برای احیای ارتجاع اهل عتیق مسابقه گذاشتند. اینها علیه هرآنچه مردم جهان تحت نام سکولاریسم و عصر جدایی دین از دولت بدست آورده بودند، حمله کردند. اگر مقاومت جبهه انسانیت و مدرنیسم و سوسیالیسم در مقابلشان نباشد، اینها دنیا را به بربریت قدیم میبرند.

دست به دامن سازمانها و نهادهایی از این جمله نه به این دلیل است که احزاب سرنگونی طلب دچار توهم شده اند، بلکه به این دلیل است که این نهادها هم چشمپاشان را به جنایت علیه بشریت در کشوری به نام ایران باز کنند و گرنه ما دست از تلاش در جهت لغو حکم اعدام بعنوان قتل عمد دولتی بر نمی داریم و اعتقاد داریم که مبارزه جهت نجات حتی یک نفر از اعدام، مردم جهان را یک قدم به انسانیت نزدیک می کند! *

طبق گزارش سایتهای خبری: ۹ زن و ۲ مرد در زندانهای ایران در معرض خطر مرگ به وسیله سنگسار سر می برند و در چنین شرایطی است که سازمان عفو بین الملل خواستار اصلاح قانون مجازات در ایران می شود! این سازمان از مقامات رژیم اسلامی خواست که قانون مجازات کشور را لغو یا اصلاح کنند و ترتیبی اتخاذ کنند که تا آن زمان، دستورالعمل سال ۲۰۰۲ رییس قوه قضاییه مبنی بر تعویق سنگسار کاملاً رعایت شود. این خواست پیرو نظریه "کمتر زجر دادن قربانیان" طرح شده است.

لگم اسمارت، رییس برنامه خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین الملل گفت: ما از اقداماتی که اخیراً در جهت اصلاح صورت گرفته و گزارشهای حاکی از این که مجلس در حال گفتگو در باره اصلاح قانون مجازات است، تا دست کم برخی از احکام سنگسار در مواردی که "مصلحت" ایجاب می کند به حال تعلیق درآید، استقبال می کنیم. ولی مقامات باید از این مرحله بسیار فراتر روند و برای اطمینان از این که قانون مجازات جدید نه اجازه سنگسار برای اعدام را بدهد و نه شیوه های دیگر اعدام را برای زنان مجاز بدارند، اینگونه پیامها به حکومت جمهوری اسلامی در شرایطی فرستاده می شود که جعفر کیانی در ۵ ژوئیه ۲۰۰۷ در دهکده آچه کند نزدیک تاکستان در استان قزوین به وسیله سنگسار اعدام شد. او به دلیل رابطه خارج از ازدواج با مکرمه ابراهیمی مجرم شناخته شده بود. مکرمه و جعفر کیانی دو فرزند دارند و مکرمه در حال حاضر با یکی از فرزندان خود در انتظار مرگ به وسیله سنگسار در زندان بسر می برند.

عفو بین الملل نهایتاً توصیه عدم اعدام برای زنان را میکند-آنهم تدریجی- و در مورد الغا مجازات اعدام حرف نمیزند. سیاستشان اینست که شاید کم کم شاخ و دم این قانون را بزنند! آنچه باعث می شود سازمان عفو بین الملل فقط به "نحوه" کشتن اعتراض کند و نفس قتل عمد دولتی را زیر سؤال نبرد، وجود "نمایندگان" کشورهایی

نامه ها،

سیاوش دانشور



دادا کمون

سلام و تبریک سال جدید میلادی و با آرزوی سالی موفق برای شما و تمامی رفقا. جناب آقای دانشور من یکی از دوستان آقای مدانلو هستم و چون چند روزی هست که از ایشان خبری نداشتم. خواستم مزاحم شما شوم و به اطلاع برسانم متأسفانه کلیه سایت های شما در مشهد فیلتر شده است و بدون پروکسی امکان دسترسی میسر نمی باشد. البته این مطلب را نیز خدمت خانم نوری اطلاع داده ام. ضمناً خواهشمندم سلام مرا خدمت خانم ماجدی رسانیده و از ایشان بخاطر قلم شیوایشان تشکر نمایید. مخصوصاً در مورد مقاله ای با عنوان نامه سرگشاده به رهبری ح ک ک. با تشکر دادا کمون

رفیق دادا کمون عزیز،

با تشکر از خبر به موقع شما در مورد سایت، مراتب را به مسئول فنی سایت اطلاع دادیم و تلاش میکنیم که مسئله فیلترینگ را بطریقی حل کنیم. در مورد نامه دیگران و مسئله ارتباطات جدید جداگانه با شما تماس میگیریم. با آرزوی موفقیت و تندرستی شما.

با تشکر

دوستان گرامی، با تشکر پیامهای شما در سالروز درگذشت زویا عزیز دریافت و برای رفیق علی جوادی ارسال شد. موفق و تندرست باشید.

علیرضا

جاتون اینجا توی ایران خیلی خالیه. نیستید که ببینید این ملت چطور توی این سرمای استخون ترکون با نبود گاز سر می کنن. بیت نفت به دست در به در دنبال نفت می گردن. حیرون به لقمه

تلاش طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران ادامه حکومت سلطنت است. انقلابیونی که شاه و ساواک و فقر و اختناق سلطنتی نخواستند محق بودند. آن انقلاب کمترین ربط به اسلام و اسلامگرایی در میان مردم داشت. اگر چرخ تاریخ به عقب برگردد و دوباره در شرایط انقلاب ۵۷ قرار بگیریم، کاری که باید و میتوان کرد اینست که علیه رژیم اختناق سلطنتی سرمایه داران انقلاب کرد و آن را بزیر کشید. آنچه در آن انقلاب غایب بود و میتوانست فرجام انقلاب را متفاوت کند، آمادگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و کمونیسم برای کسب قدرت و ایجاد یک جامعه آزاد و برابر بود. پاسخ معضلات واقعی امروز را نمیتوان با نستاالزی و توسل به "خدا بیمارزی" برای شاه جواب داد. برعکس، راه اینست که حکومت خدا و سرمایه را در ایران سرنگون کرد و به بیش از صد سال سلطه ارتجاع ملی و سلطنتی و اسلامی پایان داد.

دوست عزیز، سلطنت در ایران آینده ندارد. این را دیگر باید هر کسی فهمیده باشد. اگر میخواهید دردی از معضلات بیشمار مردم دوا کنید و در این راه گامی بردارید، راهش این نیست که مردم را به تصویر روتوش شده گذشته ارجاع دهید، راهش اینست که آینده ای خوشبخت و مادی و روشن در مقابل جامعه برای برون رفت از این وضعیت بگذارید. و اگر چنین کنید، آنوقت ناچارید که به صف انقلابیون کمونیست امروز بپیوندید. موفق باشید.

چند پرسش از سردبیر

دانیال. الف از اردبیل

شما در انتهای نشریه خود از برپایی یک جمهوری سوسیالیستی سخن به میان آورده اید. آیا در این نوع ساختار سیاسی احزاب ملی گرا، مشروطه خواه و ... حق حضور در سیاست کشور را

دارند؟ آیا بهتر نبود که از یک سلطنت کاملاً سمبولیک و حتی نه، یک جمهوری بر مبنای سکولاریسم حمایت کنید؟ ساختاری که بر مبنای دموکراسی بوده و تمامی احزاب حق شرکت در آن را داشته باشند. دانیال. الف از اردبیل

دانیال عزیز،

اول از شما تقاضا میکنم که با یک اسم کامل که خود انتخاب میکنید و یا با آن فعالیت سیاسی میکنید با ما مکاتبه کنید. معرفی انسانهای واقعی و زنده با علائم اختصاری محصول اختناق است و این سنت را تحمیلی نباید تقدیس کرد. در مورد سوال اولتان توصیه میکنم برنامه یک دنیای بهتر را مطالعه کنید تا تصویر روشنتری از جمهوری سوسیالیستی مورد نظر ما بیابید. در حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی آزادی بیان، تشکیل سازمان و حزب، برپایی اجتماعات و نشر و غیره، در کاملترین شکل آن، جزو بدیهی ترین حقوق مردم تعریف شده است. اگر منظورتان از "حضور در سیاست کشور" آزادی فعالیت سیاسی و تشکیل حزب است، بله پاسخ مثبت است. از نظر ما هیچ دولت و آتوریته و قدرتی حق ندارد و نمیتواند مانع آزادی ابراز وجود سیاسی شهروندان شود. اما اگر منظورتان از "حضور در سیاست کشور" سهم شدن احزاب در یک نظام پارلمانی است پاسخ منفی است. اولاً جمهوری سوسیالیستی برخلاف نظام پارلمانی یک حکومت حزبی یا حکومت احزاب نیست، بلکه حکومتی مبتنی بر دخالت مستقیم و مستمر شهروندان در یک نظام شورائی است. کلیه شهروندان که به سن قانونی رسیدند، دخالت در سیاست به معنی وسیع کلمه، یعنی عضویت در شوراهای شهروندان و دخالت و تصمیم گیری و اجرای تصمیمات و انتخاب شدن و انتخاب کردن و غیره، یک حقوق پایه ای آنهاست. مشخصه حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی این است که انسان را در محور

نامه ها...

سیاست و اقتصاد و فرهنگ و تعریف فلسفه قانون و رفاه و حقوق مردم قرار میدهد. احزاب و نهادهای مختلف و سازمانهای مدنی و مستقل مردم و افراد بطور کلی، از طریق دخالت در شوراها حضور سیاسی شان را تامین میکنند. نظام شورائی آزادترین و پیشرفته ترین و گسترده ترین شکل دخالت مردم در سیاست است. در این زمینه در ستون نامه های نشریه مباحث متعددی داشتیم. توصیه میکنم این مباحث را مرور کنید.

در مورد سوال دوم. شما از زاویه آزادی دیگران و همبطنطور این فرض نادرست و احتمالی که "در سوسیالیسم بجز کارگران و سوسیالیستها بقیه ممنوع میشوند"، بر حمایت از "یک سلطنت کاملا سمبولیک" و یا "یک جمهوری بر مبنای سکولاریسم"، تاکید کردید. نکات فوق حتما پاسخ این سوال را روشن کرده است. اما تاکید نکاتی دیگر لازم است: اولاً، قرن بیست و یکم است. دوران سلطنت تمام شده است و آنجا هم که بصورت "سمبولیک" وجود دارد، چیزی جز یک دستگاه مقتحوری نیست. این نهادهای ظاهرا "سمبولیک"، که امروز تر و خشک میشوند، در شرایطی که مبارزه کارگری در جامعه اوج بگیرد و خطر این نظام را تهدید کند، همین نهاد سمبولیک حکم الغای پارلمان و اعلام حکومت نظامی برای "نجات مملکت" را در دستور خواهد گذاشت. امروز این دستگاه سمبولیک اسباب مسخره و جوک مردم است و فقط ارتجاع سرمایه داری است که به بقای این شاهزاده ها و بساط مقتحوری شان زمینه داده است. ثانیاً، در ایران نه سلطنت سمبولیک نوع اروپائی و حکومتی متکی بر پارلمان امری واقعی و زمینی است، و نه سرمایه داری در ایران حاضر

است در چنین توهمات شریک شود. ایران تحت سلطه سرمایه داری برای اداره و بقا خود متکی بر ارتجاع عریان و سرکوبگر - شاهی یا ارتشی یا اسلامی- است. ارزان نگهداشتن نیروی کار و سرکوب ممتد آن نیاز سرپانگداشتن سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران است.

و بالاخره تا به امر "مکراسی" به معنی رایج آن و منظور شما برمیگردد و مسئله نظامی که آزادی احزاب و فعالیت سیاسی و ابراز وجود را تامین کند، اتفاقاً باید تاکید کرد که تنها سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی قادر است این امر را متحقق کند. حکومتی اسلامی و سلطنتی در ایران نشان داده اند که قادر به تامین و برسمیت شناسی آزاد فعالیت سیاسی شهروندان نیستند. این امر البته ناشی از کمبود "فرهنگ دمکراتیک" نزد بورژوازی ایران نیست. برعکس، الزامات سرمایه و سود است که وجود دیکتاتوری را توضیح میدهد. لازمه مقابله با دیکتاتوری در ایران مقابله با سرمایه است. و بالاخره دستگاه سلطنت و ناسیونالیسم ایرانی، علیرغم تفاوتها با اسلاميون و متعصبين مذهبی، هیچوقت پلانتقم یک جامعه سکولار را نداشته است و تاریخاً با اسلام و دستگاه و مذهب یک دو قلوئی تاریخی هستند. همیشه سلاطین را دستگاه مذهب توجیه کرده اند و همیشه نان مذهبیون را سلاطین داده اند. "شاه سایه خدا" بوده است و "سلطنت موهبتی الهی"! اگر دنبال یک جامعه سکولار هم هستید امروز راهی جز پیوستن به صف سوسیالیستها و کمونیستهاى کارگری وجود ندارد. بورژوازی ایران، حتی سکولارترین هایشان، گوشه چشمی به مذهب بعنوان یک چماق تکفیر و تحمیق مردم دارند. موفق باشید.

از یک "ایران پرست"

من یک ایرانی لیبرال - ناسیونال هستم. همانند نظریات حزب شما فدرالیسم را یک ارتجاع کامل می دانم. آیا راهی وجود دارد که بتوان اندیشه ملی گرایی را با اندیشه سوسیالیسمی ادغام نمود؟ آیا هم اکنون حزبی چه در داخل و چه در خارج از کشور وجود دارد که چنین راهکاری را پیش گرفته باشد؟ از یک ایران پرست

دوست عزیز،

ما خواهان مخالفت عمومی نیروهای اپوزیسیون و مردم آزادیخواه با ارتجاع فدرالیستی هستیم. اما تاکید این نکته ضروری است که مخالفت شما با فدرالیسم "همانند ما" نیست. نقطه عزیمت های ما و شما یکی نیستند. مخالفت شما با فدرالیسم از موضعی ناسیونالیستی و "ایران پرستانه" و اولویت خاک و نژاد و خون در اندیشه و آرا ناسیونالیستی ناشی میشود. این با مخالفت ما با فدرالیسم از آسمان تا زمین متفاوت است. ما مخالف کوبیدن داغ لعنت "هویت ملی" و ایجاد تفرقه میان طبقه کارگر و مردم هستیم. ما نگران عواقب خونباری که این عقاید ارتجاعی میتواند برای انسانهای بیگناه درست کند هستیم. شما نگران این هستید که فدرالیسم ممکن است "تمامیت ارضی" را در خطر بیاندازد تکه ای از "خاک پاک" دچار صدمه شود! اما یک نکته مهم را نباید فراموش کنید و آن اینست که ناسیونالیسم محصولات خودش را ببار می آورد. ناسیونالیسم و عظمت طلبی سرکوبگر ایرانی در حکومت تاریخاً محصولی جز ناسیونالیسم قومگیری حق بجانب در اپوزیسیون نداشته است. هر دو بهم زمینه وجودی میدهند و هر دو برایشان انسان ذره ای ارزش ندارد. اشتراک هر دو اینست که "ملت خودی" و

ناسیونالیسم را نقطه شروع میداند و انسان تنها در ظرفیت ملی و قومی برایش اعتبار دارد. برعکس، نقد سوسیالیستی از حقوق انکار ناپذیر انسان شروع میکند و از این موضع به نقد واقعیات اجتماعی و عقاید ارتجاعی زمانه از جمله ناسیونالیسم و فدرالیسم قومی مینشیند. نقد عظمت طلبی ایرانی از فدرالیسم از "ایران پرستی" شروع میکند و تاریخاً نشان داده است که حاضر است بخاطر این تعصبات هر نوع جنایت و جنگی را همراه با ناسیونالیستهای اپوزیسیون ایجاد کند.

و بالاخره چرا اسمتان را "ایران پرست" گذاشتید؟ میدانم هر کسی حق دارد هرچه میخواهد خود را بنامد. اما واقعا خاک پرستش دارد؟ شما چه "لیبرالی" هستید که مذهب پرستش خاک را تجویز میکنید؟ چرا به انسانهای زنده و واقعی در آن خاک فکر نمیکنید؟ کدامشان مهم اند و اولویت دارند، خاک یا انسانی که باید در آن زندگی کند؟ توصیه دوستانه من به شما اینست که ناسیونالیسم را عمیقاً نقد کنید. ناسیونالیسم با آزادی بشر و پیشرفت و تعالی انسانها و تامین و تضمین حقوق جهانشمول انسان سنخیتی ندارد. ناسیونالیسم در دوره امروز و در دنیای نظم نوین منشا انواع جنگ و جنایت و کشتن همسایه توسط همسایه است. آنچه فدرالیستها برای مردم تدارک مینهند با آنچه عظمت طلبان ناسیونالیست برای مردم در سر میروراند یکی است. هر دو انسان و حقوق اش را از پنجره بیرون می اندازد و علم و کتل خاک و پرچم "هویت ملی" و انواع خرافات ملی را در مقابل میگذارد. جنگ این پرچمها و هویتهای کاذب و غیر انسانی تنها هدفش سرکوب آزادی بشر است. انسان میتواند و باید نوعدوست باشد. طوق ملی و "هویت ملی" برعکس نوعدوستی و انسان محوری را در اندیشه و سیاست و تلاش اجتماعی به "ملت محوری و قوم محوری و مذهب محوری" تنزل میدهد و جنگ این فرقه ها بشر را به خاک سیاه مینشانند. مگر

نامه ها...

وضعیت دنیا و تجارب تراژیک انسانی را نمیبینید؟ نتایج این سیاستها، مستقل از اینکه نیات حاملین آن چه باشد، واقعیت تلخی است که پرده های پاکسازی قومی آن ثبت شده است.

سوسیالیسم از انسان شروع میکند. انسانگرایی سوسیالیستی با انسانگرایی سانتی مانثال بوژواها یکی نیست. جنبش سوسیالیستی که جنبشی برای آزادی جامعه است، مسیر تحقق این جامعه انسانی را ترسیم میکند. جنبش سوسیالیستی دفاع از حقوق انسانها را به جنگ فی الحال موجود طبقاتی وصل میکند. بر سازماندهی و بسیج جنبش و نقد اجتماعی طبقه ای تاکید میکند که بنا به موقعیت عینی اش قادر است وضعیت امروز را تغییر دهد. انقلاب کارگری انقلابی علیه نظام طبقاتی و الغا آن و برپائی جامعه ای انسانی و انسان محور در سیاست و اقتصاد و فرهنگ است. نقطه شروع استراتژی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر مخالفت با ناسیونالیسم و ترashedین هویت ملی برای انسانها و طبقه کارگر و تاکید بر همسرشناسی طبقاتی و حقوق جهانشمول انسانی است.

اگر شما عدالتخواهی را بدرست در سوسیالیسم جسته اید، دیگر نمیتوان بین این جنبش عدالتخواهانه سوسیالیستی با ارتجاع ملی و ناسیونالیستی پل زد. سوسیالیسم و ناسیونالیسم یک مجموعه عقاید و ماتریال شیمی نیست که بتوان در آزمایشگاه و لابراتوار مقادیری از آنها را با هم قاطی کرد. سوسیالیسم جنبش اجتماعی و انتقادی واقعی کارگران علیه نظام نابرابر موجود است که رهائی کل جامعه را هدف خود قرار داده است. ناسیونالیسم جنبش و ایدئولوژی

بورژوازی برای ایجاد بازار داخلی و سهم بری از استثمار کارگر "خودی" در رقابت با دیگر سرمایه ها است. سوسیالیسم برای پیشروی نیازمند نقد مستمر جنبشها و افکار و آرا ارتجاعی هر دوره است.

اگر منظورتان از "ناسیونالیسم" دوست داشتن جامعه و مردمش است، این ناسیونالیسم نیست. نام نامناسبی برای آن انتخاب کردید. بالاخره همه از دوران کودکی و زندگی در هر جا خاطرات تلخ و شیرین دارند و نزدیکیهای انسانها طی روابط پیچیده اجتماعی به عواطف و علائق آنها شکل میدهد. اما اینها را اگر ناسیونالیسم محل بسیج برای ایجاد و تقویت "هویت ملی" و "خاک پرستی" کرده است، بسادگی دلیلش اینست که ناسیونالیسم بنا به تعریف باید برای بازار داخلی و گرفتن سهمش در این بازار این عواطف انسانها را گرو بگیرد و آن را به ایدئولوژی ارتقا دهد. هدف ناسیونالیسم اینست که براساس ایجاد تعصب و دشمنی میان مردم منافع و امتیازات سیاسی و اقتصادی "سرمایه داران خودی" را حفظ کند. مقولاتی مانند "منافع ملی"، "هویت ملی"، "تاریخ و فرهنگ ملی" و امثالهم مقولاتی خرافی و سوپژکتیواند. جامعه طبقاتی است و جدال ناسیونالیسم و سوسیالیسم گوشه ای و بیانی از این تعارضات طبقاتی است. سوسیالیسم در هر کشور بدو برای پیروزی باید با این بورژواها و پرچمها و سیاستهایشان که ادعای "نماینده منافع مردم" را دارند تصفیه حساب کند. ما برای یک جامعه آزاد و خوشبخت برای همگان، جامعه ای بدون طبقه و خرافه و ایدئولوژی، جامعه ای که آزادی و رشد و شکوفائی هر فرد شرط آزادی و رشد و شکوفائی همگان است، مبارزه میکنیم. از شما دعوت میکنم بجای ایده ایجاد پل میان ناسیونالیسم و سوسیالیسم،

که یک محصول تاریخی اش فاشیسم هیتلری بود، ناسیونالیسم را از بنیاد نقد کنید و به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر علیه سرمایه داری ببیونید. موفق و پیروز باشید.

فرزین عزیز،

یادداشت خصوصی شما دریافت شد. خوشحالیم که در میان دوستان شما گرایش به سوسیالیسم و حزب ما وجود دارد. نشریه را مرتباً برایتان ارسال میکنیم. موفق باشید.

کیان سکولار،

با درود فراوان به شما. آقای جوادی من از طریق کانال یک با شما و آرمانتون و همینطور آقای حکمت آشنا شدم. من دانشجوی هستم و دارای عقاید سوسیالیستی. من بدلیل.... دچار این مشکلات شدم. با آشنا شدن با حزب شما امیدوارم روزی در ایران باشید. اما مذهب زدائی یکی از برنامه های من است و آماده همکاری با شما هستم.

کیان عزیز،

از آشنائی با شما و اعلام آمادگی برای همکاریتان با حزب خوشحالیم. برای نشریه در زمینه مورد علاقه تان بنویسید. جامعه سوسیالیستی و حکومت کارگری، آزادی مذهب و نداشتن مذهب را برسمیت میشناسد. مذهب را امری خصوصی عنوان میکند. درعین حال با مذهب مانند صنعت دخانیات رفتار میکند و تلاش میکند جامعه و زندگی مردم را از مضرات مذهب و نقش تخریب کننده آن مرتباً آگاه سازد. از نظر ما مناسبات سیاسی- اداری جامعه و قوانین و نظام آموزشی باید تماماً از مذهب و هر نوع ارجاع مذهبی و ملی گسست کند.

موفق و پیروز باشید. *

آثار

منصور حکمت

را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/

آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرين رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (محمود احمدی)

mahmadi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank - N. America

Routing Number : 121 000 248

Account Number: 36 48 46 88 52

مردم انتخاباتشان را کرده اند!

مضحکه انتخاباتی رژیم اسلامی را به صحنه گسترده ترین و رادیکال ترین اعتراضات تبدیل کنیم!

رژیم اختناق و اعدام و تبعیض و نابرابری اعتراض چندانی ندارند. عملاً چهره کریه رژیم اسلامی را روتوش میکنند. این نیروها همیشه مطلوبیت خود را برای بورژوازی و رژیم اسلامی، با مقابله با "خطر ساختار شکنی و سرنگونی و انقلاب" توضیح میدهند. کابوس دخالت مردم در سیاست و تحرک رادیکال جامعه آنچنان اینها را ترسانده که به دامن خامنه ای و "انتخابات" رژیم اسلامی پناهنده میشوند. گویا قرار است به زعامت ایشان "انتخابات آزاد" تضمین گردد؟! این سیاست فقط نمایش توهم نیست، سیاستی آبروباکته و ضد مردمی است. سیاستهای این جریان ارتجاعی را باید قاطعانه افشا کرد. حزب اتحاد کمونیسم کارگری پیشاپیش مردم آزادیخواه و برابری طلب اجازه پهن کردن این بساط را به این جریانات نخواهند داد.

کارگران، مردم آزادیخواه!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری همه شما را به برچیدن و افشای فعال مضحکه انتخابات رژیم اسلامی فرامیخواند! شکست رژیم اسلامی در این مضحکه، گامی در راستای سرنگونی رژیم نکبت اسلامی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر و انسانی است.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۱۵ ژانویه ۲۰۰۸ - ۲۵ دی ۱۳۸۶

است. مسئله "انتخابات" در رژیم اسلامی درست مانند سیاست در قبال جنگ دو قطب تروریستی جهان معاصر، ماهیت نیروهای اپوزیسیون بورژوائی را برملا میکند. بار دیگر جریانات رنگارنگ دوم خردادی، اکثریتی ها و توده ای ها و مشروطه خواهان نیز بساط توهم پراکنی و شراکت در این مضحکه را براه انداخته اند. "ملی مذهبی ها" قبلتر "کمیتة انتخابات آزاد" شان را اعلام کردند. شیرین عبادی نهادی برای تامین "شرایط انتخاب آزاد" راه انداخته است. نهضت آزادی خواهان ارسال ناظرین بین المللی برای نظارت بر "انتخابات" است. آنچنان از تامین شرایط "انتخابات" و "آزادی انتخابات" حرف میزنند که انگار کسی این هیولای اسلامی را نمی شناسد. آنهم رژیمی که صد هزار اعدام در پرونده اش دارد. رژیم زندان و شکنجه و سنگسار و دست و پا قطع کردن و پرتاب از کوه است. رژیم باندهای اسلامی و آدمکشان حرفه ای است. رژیم ضدیت با زن و کارگر و انکار انسانیت است. رژیم استثمار وحشیانه سرمایه و به فقر و فلاکت کشاندن مردم است! رژیم اسلامی و تمامی خیل اپوزیسیون پرو رژیم مردم را به نمایشی دعوت میکنند که در آن حتی حتی "خودی" ترین ها و امتحان پس داده ترین ها هم امکان شرکت ندارند! شرم آور است! اینها به نفس بی حقوقی و عدم آزادی سیاسی و به کلیت

بار دیگر رژیم اسلامی بساط بند و بست تعیین اوباش مجلس اسلامی اش را پهن کرده است. نام این مراسم مضحک را "انتخابات" گذاشته اند! این نمایش در عین حال مجرای رقابتهای و تداوم جنگ جناحهای رژیم اسلامی برای بقا و دستیابی هرکدام به اهرمهای لغت و لیس و سهم بزرگتر از فلاکت عمومی مردم است. جناح راست تر حکومت بر تداوم وضع فعلی و تلاش برای تقویت مکانش و حذف و بیرون انداختن رقیب تلاش میکند. جناح دیگر که ترکیبی از دو خردادیهای سابق تا بخشی از جناح راست را دربرمیگیرد، به دنبال سهم بیشتری از قدرت برای خود هستند. اشتراکشان در بقاء نظام و کشاندن مردم پای این نمایش تحقیر و حقارت است. مردمی که فاقد کوچکترین حقی در انتخاب کردن و انتخاب شدن و دخالت در سیاست و تعیین سرنوشت سیاسی جامعه هستند!

این "انتخابات" نیست. اطلاق نام انتخابات به این مراسم مذهبی اوباش اسلامی توهین و بی حرمتی به شعور و شخصیت میلیونها مردم است. مردم انتخاباتشان را کرده اند. رژیم اسلامی را نمیخواهند و دست اندر کار بزرگ کشیدن آن هستند. مردم برای خلاصی از اسلام و فقر و فلاکت و تبعیض و نابرابری، برای استقرار آزادی و برابری و رفاه مبارزه میکنند. هرگونه شرکت و همراهی با این نمایش ارتجاعی تنها به معنای تایید تداوم بدبختی و فلاکت و بیحقوقی اکثریت عظیم مردم است. نباید در این مضحکه شرکت کرد. اما تحریم صرف آنهم کافی نیست. این رژیم مادون تحریم است. باید نادرستی و غیر کافی بودن سیاست تحریم و بی تفاوتی و خانه نشینی را تثبیت کرد. یک رکن سیاست فعال علیه انتخابات، اعلام نامشروع بودن عملی کل این حکومت از طریق گسترش اعتراض به جمهوری اسلامی است. باید این مضحکه را به صحنه گسترده ترین اعتراضات علیه رژیم اسلامی تبدیل کرد. رژیمی که قادر نیست گرمای مردم را در کشوری که روی دریای نفت و گاز خوابیده است تامین کند، باید جارو شود. این رژیم بخاطر عملکرد هر روزه اش باید سرنگون شود. مردم باید با اعتراض رادیکال به رژیم اسلامی "رای" خود را اعلام کنند! این اساس سیاست کمونیسم کارگری

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!